

۱۳

# فقرهای

آمو

درباره‌ی اعدام

به کوشش فرهاد ثابتان







دفترهای آسو ۱۳

# درباره‌ی اعدام

به کوشش  
فرهاد ثابتان



نشر آسو

[www.aasoo.org](http://www.aasoo.org)

عنوان فارسی:

## درباره‌ی اعدام

به کوشش فرهاد ثابتان

عنوان انگلیسی:

Death Penalty

طرح جلد: کیوان مهجور

چاپ نخست، آذر ۱۳۹۹ (نوامبر ۲۰۲۰)

لس آنجلس

۲۵۱ صفحه

**Email:** [editor@aasoo.org](mailto:editor@aasoo.org)

نمایه: اعدام، حق حیات، جنبش مخالفت با اعدام، دلایل موافقان اعدام، دلایل مخالفان

اعدام، حق قربانیان، اعدام در ایران

حق چاپ و نشر الکترونیکی و کاغذی کتاب محفوظ است.

استفاده‌ی تجاری از این اثر ممنوع است.

بازنشر مقالات یا بخشی از آنها با ذکر مأخذ آزاد است.

## فهرست

مقدمه | فرهاد ثابتان | ۷

بخش ۱ - پیشینه‌ی تاریخی اعدام

اعدام در ایران: از شمع آجین کردن بانی‌ها تا دار زدن نوید افکاری | مریم

فومنی | ۲۵

چرا با اعدام مخالفم | گفتگو با پرستو فروهر | محمد حیدری | ۶۷

بخش ۲ - اعدام از دیدگاه‌های اجتماعی

دموکراسی و لغو مجازات اعدام | چان‌اس. سو | برگردان و بازنویسی:

عرفان ثابتی | ۹۱

مجازات اعدام باید برای همیشه برجیده شود | گفتگو با رویا برومند

| محمد حیدری | ۱۰۹

نگاهی به رساله‌ی «تأمل درباره‌ی گیوتین» از آلبر کامو | کریم دوانگر |

۱۲۷

- چرا خانواده‌های قربانیان جنایت نباید شاهد مراسم اعدام باشند؟  
مایکل لارنس گودوین | برگردان: شهاب بیضایی | ۱۳۷
- رفیق اعدامی؛ زانیار مرادی | گفتگو با ایقان شهیدی | مأمّن رضایی | ۱۴۹
- کارل مارکس و مجازات اعدام | رابرت م. بوم | برگردان: هامون  
نیشابوری | ۱۷۱
- اعدام و حق حیات در اقتصاد | فرهاد ثابتان | ۱۸۵
- موافقت‌ها و مخالفت‌ها با مجازات اعدام در آمریکا | برگردان و  
بازنویسی: نیما پناهنده | ۱۹۳
- بخش ۳ - اعدام در ایران معاصر**
- دلایل و چالش‌های مخالفت با مجازات اعدام در ایران | بهنام  
دارایی‌زاده | ۲۱۱
- از شعار «اعدام باید گردد» تا هشتگ «اعدام نکنید» | مریم  
فومنی | ۲۱۹
- بیچیدگی‌های مخالفت یا موافقت با اعدام در ایران | رضا پیامی | ۲۴۵

## مقدمه

### فرهاد ثابتان

حق حیات به چه معنی است؟ آیا کسی یا نهادی مجاز است که این حق اساسی را از انسان سلب کند؟ و اگر پاسخ مثبت است، تحت چه شرائطی این حق از انسان سلب می‌شود. دفتر سیزدهم آسورا به این موضوع مهم اختصاص داده‌ایم به ویژه از این رو که ایران در چهار دهه‌ی گذشته، نسبت به جمعیت‌اش، بیشترین میزان اعدام را داشته است.

بی‌مناسبت نیست که با ماده‌ی سوم اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر آغاز کنیم: «هر فردی حق زندگی، آزادی و امنیت شخصی دارد.» اما چرا ماده‌ی سوم؟ چرا این اصل، با اهمیت بنیادینی که دارد، اولین ماده به شمار نیامده است؟ دو ماده‌ی اول و دوم اعلامیه شرائط و ضوابطی را ایجاد می‌کنند که به حق زندگی معنی عمیق و قابل تأملی می‌بخشد: این که «تمام افراد بشر آزاد به دنیا می‌آیند و از لحاظ حیثیت و کرامت و حقوق با هم برابرند...»، و دیگر این که همه‌ی انسان‌ها بدون هیچ تمایزی (اعم از نژاد، رنگ، جنسیت، زبان، مذهب، عقاید سیاسی یا هر عقیده‌ی دیگری، خاستگاه اجتماعی و ملی، [وضعیت] دارایی، [محل] تولد) و فارغ از هر حاکمیتی، سزاوار

تمامی حقوق و آزادی‌های مطرح‌شده در اعلامیه هستند. با وجود تأکیدی که این دو ماده‌ی نخستین به اصالت و عمومیت حقوق انسان می‌کند، آخرین ماده‌ی اعلامیه، بدون هیچ شک و شبهه‌ای محرز می‌سازد که «در این "اعلامیه" هیچ چیز نباید به گونه‌ای برداشت شود که برای هیچ "حکومت"، گروه یا فردی متضمن حقی برای انجام عملی به قصد از میان بردن حقوق و آزادی‌های مندرج در این "اعلامیه" باشد.»

به این ترتیب، اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر نه تنها حق زندگی را در رأس کار خود قرار می‌دهد، که شرائطی را نیز مهیا می‌سازد که هیچ کشور یا نهادی نتواند از آن تخطی کند. ۴۸ کشور از ۵۸ کشوری که در سال ۱۹۴۸ عضو سازمان ملل متحد بودند (از جمله ایران) این اعلامیه را امضاء، و ۸ کشور از ابداء رأی امتناع نمودند و تنها دو کشور در رأی‌گیری برای تصویب این اعلامیه شرکت نکردند. به سخنی دیگر، این کشورها خود را متعهد نمودند که به این اصول پایبند بمانند و قوانین کشوری خود را چنان تنظیم کنند که با این اصول جهان‌شمول همخوانی داشته باشد.

از آنجا که مفهوم حق با مسئولیت همراه است، طبیعی است که حق حیات مسئولیتی برای کشورهای متعهد ایجاد می‌کند که نه تنها شهروندان خود را افرادی که ناقض این حق‌اند مصون بدانند، بلکه خود نیز به این حق احترام گذاشته و تحت هیچ شرائطی (آنچنان که در اعلامیه مطرح شده) شهروندان را از این حق طبیعی محروم ننمایند. در مقالاتی که در این دفتر ارائه می‌شود می‌بینیم که بعضی از کشورهای متعهد، اعدام را کلاً از قوانین مدنی و جزائی حذف کرده‌اند. کشورهای دیگر، اما، هنوز مجازات اعدام را قانونی شمرده و شهروندان را با محکومیت به جرم‌های سنگین یا جزئی، و متأسفانه



در بسیاری از موارد با اتهام‌های بی‌اساس و بدون رعایت موازین قضائی، و گاه حتی با مقاصد سیاسی و برای حذف مخالفان خود اعدام می‌کنند.

تحلیل دلائل قضائی، سیاسی، تاریخی و پیامدهای روان‌شناختی و جامعه‌شناختی اعدام، و توجیه یا عدم توجیه این پدیده اجتماعی موضوع اصلی این دفتر است. دفتر را با دو مقاله در رابطه با تاریخ اعدام در ایران و چند کشور دیگر آغاز می‌کنیم. آگاهی از پیشینه‌ی تاریخی این پدیده چرایی و چگونگی ادامه‌ی این مجازات در زمان حال را روشن می‌کند و این که آیا آنچه که در تاریخ ایران رخ داده است می‌تواند موقعیت کنونی را توجیه می‌کند؟ به بیانی دیگر، آیا صرفاً به این دلیل که تا به حال اعدام، به روش‌ها و دلائل شرعی، اجتماعی یا سیاسی اعمال می‌شده، به ادامه‌ی این نوع مجازات اعتبار می‌بخشد؟ در مقاله‌ی *اعدام در ایران: از شمع‌آجین کردن بای‌ها تا دارزدن نوید افکاری*، مریم فومنی به اختصار با استناد به مدارک و آمار موجود تاریخ اعدام را از زمان ساسانیان تا کنون ارائه می‌کند. این مقاله نشان می‌دهد که روند اعدام در ایران طی چندین قرن گذشته چگونه به مرور رو به کاهش داشت و چرا در چند دهه‌ی اخیر ناگهان ایران در صدر کشورهای قرار گرفت که در آن شمار اعدام در رده‌ی بالاترین ارقام است. فومنی در این مقاله از ارائه‌ی آمار و ارقام فراتر رفته و خواننده را با انواع شکنجه، درد و رنج ناشی از اعدام (هم برای مجرم یا متهم و هم برای خانواده‌ی آنها)، و دلائل سیاسی، مذهبی، و اجتماعی اعدام آشنا می‌کند. از گزارش‌های اعدام‌های خودسرانه، مخفی، بدون روند قانونی، و گاه به صورت قتل‌های سیاسی که بگذریم، فومنی تصویر دیگری از اعدام افرادی که در هنگام ارتکاب جرم (اگر واقعاً جرمی اتفاق افتاده بوده باشد) کودکانی بیش نبودند

ترسیم می‌کند که معضل قانونی بودن این مجازات دردآور را دو چندان می‌کند. او می‌نویسد:

بر اساس آمارهای عفو بین‌الملل از سال ۱۳۶۹ تا کنون ایران همواره بالاترین آمار اعدام کودکان بزهکار را داشته است. بسیاری از کشورهایی که آمار اعدام بالایی داشتند، از جمله یمن، چین و ایالات متحده آمریکا، در سال‌های اخیر مجازات اعدام برای کسانی را که در زیر ۱۸ سالگی مرتکب جرم می‌شوند لغو کردند. در ایران کودکان بزهکار زیر ۱۸ سال اعدام نمی‌شوند. آنها بازداشت و به زندان منتقل می‌شوند و پس از رسیدن به ۱۸ سالگی حکم اعدام‌شان اجرا می‌شود. به گزارش عفو بین‌الملل، از سال ۱۳۶۹ تا کنون دست‌کم ۱۴۹ کودک بزهکار در ۱۰ کشور جهان اعدام شده‌اند که ۹۹ تن از آنها در ایران به دار آویخته شده‌اند. به این معنا که ایران در ۲۰ سال گذشته ۶۶ درصد از کودکان اعدام شده در جهان را به بالای چوبه‌ی دار فرستاده است. به‌رغم تغییرات اخیر در قوانین مجازات اسلامی مبنی بر مجازات‌های جایگزین اعدام برای کودکان، این اصلاحات شامل جرائم موجب حدود و قصاص نمی‌شود و کودکان همچنان به خاطر جرائمی همچون قتل، تجاوز و لواط اعدام می‌شوند... به گفته‌ی محمود امیری مقدم، مدیر سازمان حقوق بشر ایران، ایران در ۳۰ سال گذشته بزرگ‌ترین کشور مجری اعدام «کودکان مجرم» بوده است و در حال حاضر تنها کشوری در جهان است که حکم اعدام کودکان مجرم را صادر و اجرا می‌کند.

مصاحبه‌ی محمد حیدری با پرستو فروهر در این بخش فصل دیگری از تاریخ معاصر اعدام‌های فراقانونی و سیاسی را در ایران رقم می‌زند. واقعه از زمان جوانی پرستو و با تجربه‌ای که جامعه‌ی آرمانی و ایدئالی او را از جهت اخلاقی با بن‌بست مواجه می‌کند آغاز می‌شود و اهمیت این تجربه نیز در همین است که آیا می‌توان اعدام را به هر گونه‌ای که باشد با موازین اخلاقی توجیه کرد؟ اما جنبه‌ی دیگر این روایت تاریخی آسان انگاشتن و به راحتی گذشتن از جان و حیات انسان‌هایی است که حق دارند باور و آرمان‌های دیگری داشته باشند، ولی این حق به اسم عدالت و به توجیه شریعت و با توسل به خشونت از آنها بازستانده می‌شود. او می‌نویسد:

مخالفت من با اعدام و غیراخلاقی شمردن آن، با توجه به چنین تجربه‌ای است. من آن توحش و ترس و فضای غیرانسانی را که برگرده‌ی اعدام‌ها سوار و بر فضای زندگی ما حاکم شد، تجربه کرده‌ام؛ آن خشونت لجام‌گسیخته که حق آزادی و کرامت را از ما گرفت و جان انسان را بی‌مقدار کرد. کسی که چنین دورانی را تجربه کرده، بدیهی‌ست که با اعدام مخالف باشد.

از دیدگاه پرستو فروهر اعدام ادامه‌ی خشونت است، نه پایان دادن به آن. و اگر علت و معلولی در کار باشد، این نفس خشونت است که باید انگیزه‌ای برای لغو مجازات اعدام باشد. نمونه‌ای که به آن اشاره می‌رود «خشونت و توحش فاشیسم و هولوکاست و جنگ دوم جهانی» است که توجه را به کرامت انسان و حقوق انسان باز می‌گرداند و نفی اعدام را لازم می‌داند.

افزون بر جنبه‌ی تاریخی، مصاحبه با خانم فروهر اصول اساسی مخالفت با اعدام را ترسیم می‌کند و در حقیقت پلی است که بخش

تاریخی این دفتر را به بخش اجتماعی/قضائی آن مربوط می‌سازد. از دیدگاه فروهر اعدام بازدارنده‌ی قتل و کشتار آینده نیست. با اعدام نه خشونت از بین می‌رود و نه عدالت ایجاد می‌شود، مگر این که قصاص (که در این مصاحبه به وضوح تشریح شده و با خشونت و انتقام عجین گشته) را نوعی عدالت به‌شمار آوریم.

بخش دوم دفتر، بررسی اعدام از دیدگاه‌های قضائی، روانشناختی، اجتماعی و اقتصادی است که به مشروعیت یا عدم مشروعیت قانونی اعدام با توجه به نظریه‌های عدالت، مفهوم حق، و پیچیدگی‌های اجرائی قوانین جزائی، از دیدگاه بین‌المللی و البته در رابطه با قوانین جزائی در ایران، می‌پردازد.

در مقاله‌ی دموکراسی و لغو مجازات اعدام، چنان سو واقعیت‌های پدیده‌ی اعدام را از دیدگاه توده‌ی مردم در مقایسه با قوانین مدنی، به ویژه با توجه به موازین حقوق بشری بررسی می‌کند. به رغم این که اکنون تقریباً نیمی از کشورهای جهان این مجازات را لغو کرده‌اند، اعدام هنوز موضوعی بحث‌انگیز در سیاست‌گذاری قضائی و مدنی است. از فرآیند لغو مجازات اعدام در این کشورها چه می‌دانیم؟ آیا بین دموکراسی و لغو این مجازات رابطه‌ی معناداری وجود دارد؟ کدام روند برای لغو مجازات اعدام موفق‌تر بوده است: لغو گام به گام یا یکباره؟ بررسی این سؤال‌های اساسی در بطن مقاله قرار دارد.

چنان سو در این مقاله لغو مجازات اعدام را از دو دیدگاه بررسی می‌کند. نخست این که شمار فزاینده‌ای از کشورها مجازات اعدام را لغو کرده‌اند، به رغم این که عده‌ی زیادی از مردم با اعدام موافق‌اند. از دیدگاه او نخبگان سیاسی لغو این مجازات را بخشی از دستور کار حقوق بشری خود می‌دانند. البته نباید این را نادیده گرفت که مجازات اعدام فرصت مناسبی برای بررسی روندهای سیاست‌گذاری

بحث‌انگیز فراهم می‌کند. دوم این که موضع هر کشوری درباره‌ی مجازات اعدام شفاف و مشخص است و بنابراین پژوهشگران می‌توانند روند لغو این مجازات را بررسی کنند. کشورها برای حفظ مجازات اعدام باید سیاست کیفری را به طور رسمی در چارچوب نظام جزایی خود نهادینه سازند زیرا سیاست‌های رسمی آنها نباید با روال جاری ناهمخوان باشد. در نتیجه، می‌توان روند لغو صریح و رسمی مجازات اعدام را بررسی کرد.

این مقاله رابطه‌ی علت و معلولی بین دموکراسی و اعدام را مشخص نمی‌کند و روشن نیست که آیا ایجاد دموکراسی به رعایت حقوق بشر، و به ویژه لغو اعدام، منجر می‌شود، یا آگاهی از حقوق بشر و حق حیات در گذار به دموکراسی تأثیرگذار است. اما مقاله رابطه‌ای موازی بین این دو پدیده ترسیم می‌کند.

*مجازات اعدام باید برای همیشه برجیده شود* مصاحبه‌ای است با دکتر رؤیا برومند دانش‌آموخته‌ی تاریخ از فرانسه، فعال حقوق بشر، و یکی از بنیان‌گذاران بنیاد برومند. برومند در این مقاله دلائلی قضائی علیه مجازات اعدام ارائه می‌دهد، که شاید مهم‌ترین آن بازگشت ناپذیری اعدام است. اگر فرد متهم به اشتباه مشمول مجازات اعدام شود، دادخواهی مجدد برای او امکان‌پذیر نیست، در حالی که اگر همین متهم مثلاً به حبس ابد محکوم شود و دیرتر شواهد بی‌گناهی او محرز گردد می‌تواند آزاد شود. بدون شک امکان قضاوت اشتباه در دادگاه وجود دارد به ویژه در محاکمه‌هایی که در آن روند قانونی و قضائی مراعات نمی‌شود. در مواردی دیگر دفاع از متهم مستلزم وجود وکیلی مبرز و پرسابقه است که معمولاً با مخارجی هنگفت استخدام می‌شود. دسترسی به این وکلا برای متهمان کم‌درآمد تقریباً غیرممکن، و این عدم دسترسی خود نوعی تبعیض در اجرای عدالت است. برومند

می‌گوید: «اشتباه قاضی، ضعف تحقیقات جنایی، و بی‌تجربگی یا بی‌توجهی وکیل از جمله عواملی است که منجر به اعدام یک بی‌گناه شده است.» برومند به دلایل دیگری نیز اشاره دارد از جمله این که مجازات اعدام در قوانین جزائی می‌تواند ابزاری در رژیم‌های تمامیت خواه باشد که در آن رئیس قدرت از اعدام برای حذف رقبای خود استفاده می‌کنند.

از دیدگاه نظری، اما، مهم‌ترین بحثی که برومند مطرح می‌کند نفس عمل کشتن است. او می‌گوید:

حق زندگی یکی از اساسی‌ترین حقوق افراد است و هیچ‌کس حق ندارد که جان کسی را بگیرد. در یک نظام حقوقی عادلانه در بدترین حالت، حکم اعدام برای مرتکبان جنایت قتل صادر می‌شود. اما اگر کشتن غلط است و قاتل باید مجازات شود، چگونه می‌توان برای مجازات آن هم مرتکب جرم شد؟ پس اگر کشتن غلط است، که هست، با کشتن، دولت (جامعه) هم مرتکب جرم می‌شود. اینجا دولت نماینده‌ی جامعه است. جامعه نباید جان کسی را بگیرد. اگر به دلایل ارتکاب جرم نگاه کنید به غیر از موارد استثنائی، کسی که مرتکب جرم شده از طرف خانواده و یا جامعه آسیب دیده و بنابراین مسئولیت این جرم فقط با مجرم نیست. همچنین فلسفه‌ی عدالت این است که با اعمال مجازات، افراد بتوانند به اشتباه خود پی ببرند، تغییر کنند و بازگردند به جامعه. هم از نظر اخلاقی و هم از نظر جرم‌شناسی، معنی عدالت این است. اما جامعه با کشتن این افراد، امکان تغییر را از آنها می‌گیرد.

اشاره‌ی برومند به ماده‌ی سوم اعلامیه‌ی حقوق بشر است که نفس کشتن را در هر شرائطی، که قبلاً تشریح شد، نقض حق حیات انسان است. البته برومند به هیچ وجه باور ندارد که فرد متهم به قتل نباید مجازات شود، بلکه مجازات او، با در نظر داشتن مفهوم عدالت در ادبیات حقوق بشر، نمی‌تواند خود ناقض آن حقوق باشد.

در مقاله‌ی *اعدام نکن! نگاهی به رساله‌ی «تأمل درباره‌ی گیوتین»*، کریم دواتگر دیدگاه آلبر کامو را در باره‌ی اعدام در رساله‌ی «تأمل درباره‌ی گیوتین» تشریح می‌کند. دیدگاه فلسفی کامو با تبصری که در ادبیات و قدرت بیان دارد گیراست. دواتگر دیدگاه کامو را با اشاره به دو دلیل که موافقان با اعدام به کار می‌برند آغاز می‌کند: اول اینکه اعدام درسی برای عبرت دیگران است (یعنی همان نظریه‌ی بازدارنگی اعدام)، و دیگر این که «برخی مجرمان چنان تباه و تباه‌گرند که جامعه برای حفظ خود جز محو کردنشان راهی ندارد.» کامو در این رساله به رد این دو دلیل می‌پردازد. دواتگر می‌نویسد:

محافظه‌کاران نمی‌توانند انکار کنند که هزاران مجرم از مجازات مرگ نهراسیده‌اند و دست به قتل زده‌اند اما می‌گویند کسانی را هم که ترسیده‌اند نمی‌شناسیم، پس نمی‌توانیم بگوییم که عبرت‌آموز نبوده است. این پاسخی تناقض‌آمیز است. اما وقتی کامو به واکنش‌های خود دست‌اندرکاران اعدام در مواجهه با آن رجوع می‌کند، به جای چیزی شبیه عبرت، آمیزه‌ای از شرم و لذت و بی‌مبالاتی می‌یابد.

اما کامو با مجازات اعدام دعوی جامعه‌شناختی عمیق‌تری دارد:

...این خود اجتماع است که محکومان را می‌پرورد؛ همچون قصابی که ذبیحش را می‌پرورد. کامو روی آمار مصرف الکل در فرانسه، سهم دولت در رواج آن و نقش مصرف الکل در

انجام جرم دست می‌گذارد تا نشان دهد که خود دولت چه نقشی در شیوع جرم دارد؛ جرمی که دستگاه قانون به شیوه‌ای برگشت‌ناپذیر آن را مجازات می‌کند و به زعم کامو تناقض حکم اعدام به همین جا برمی‌گردد: ما در صدور اعدام تصمیمی قاطع می‌گیریم که محکوم اصلاح‌ناپذیر است، اما چطور و از چه جایگاهی می‌توانیم چنین تصمیمی بگیریم وقتی هم قاضی هستیم و هم طرف معامله و هم ذی‌نفع؟ ما آنقدر بی‌گناه نیستیم که شایسته‌ی قضاوتی چنین قطعی درباره‌ی دیگری باشیم، و دقیقاً همین برخورداری از حق زیستن، که همگی در آن مشترک‌ایم، است که می‌تواند به هر مجرمی امکان اصلاح دهد و گرفتن این حق، سلب آن امکان است.

مایکل لارنس گودوین در مقاله‌ی *چرا خانواده‌های قربانیان جنایت نباید شاهد مراسم اعدام باشند؟* به بُعد روانشناختی و انسانی اعدام، و تأثیر مشاهده‌ی صحنه‌ی اعدام متهم در مقابل خانواده‌ی او، خانواده‌ی مقتول و حاضران دیگر می‌پردازد. سؤال اساسی گودوین پیامدهای اخلاقی و اجتماعی مجازات اعدام در ملاء عام، و به طور کلی «حق تماشا» است. او دلیلی که در طرفداری از نشان دادن صحنه‌ی اعدام مطرح می‌شود را نوعی پایان‌پذیری روانی (Closure) به رخدادی فجیع و سوگ‌ناک بیان می‌کند، گوئی که با دیدن این صحنه فاجعه‌ای دردناک پایان پذیرفته و زندگی به حالت عادی باز می‌گردد. از طرف دیگر، این صحنه فرصتی برای خانواده‌ی مقتول ایجاد می‌کند که ببینند عدالت به گونه‌ای نمادین اجرا شده، و فرد محکوم به جزای خود رسیده است. او، البته، هیچ یک از این دو دلیل را نمی‌پذیرد. «پایان‌پذیری» را مفهومی مبهم تلقی می‌کند تا حدی که شاید «حق تماشا» حتی نتیجه‌ی معکوس داشته باشد و تماشاچی با دیدن صحنه



ی سریع اعدام، نپذیرد که درد و شکنجه‌ای که مقتول متحمل شده با اعدام آنی و «انسانی» قاتل قابل مقایسه است، و شاید فرد اعدامی باید بیش از این رنج می‌کشید. او دو نمونه از حالت روانی خانواده‌ی مقتول را به تصویر می‌کشد:

الیزابت هاروی پس از مشاهده‌ی اعدام رابرت لی ویلی با صندلی الکترونیکی، گفت: «او بی‌نهایت آسان‌تر از دختر من مُرد ... یک مشاور معنوی پیش‌اش بود، و حق انتخاب آخرین وعده‌ی غذای‌اش را هم داشت. دلم می‌خواست یک بار دیگر می‌توانستم که با دخترم باشم.» ورنون هاروی، بعد از این که دید اعدام رنج و یأس‌اش را از بین نبرده، به مشاور معنوی ویلی چنین گفت: «می‌دانی که باید با ویلی چه می‌کردند؟ باید او را با تسمه به صندلی برقی می‌بستند و شروع می‌کردند که تاده بشمرند، به‌نُه که می‌رسیدند او را از صندلی باز می‌کردند و برای یکی دو روز به سلول‌اش بر می‌گرداندند و بعد دوباره او را به صندلی می‌بستند.»

حالت انزوا و سوگ، از دیدگاه گودین، ممکن است سال‌ها ادامه داشته باشد و خانواده‌ی مقتول حتی ممکن است، با درد و غمی که کشیده، نسبت به خانواده‌ی قاتل احساس همدردی کند. نمونه‌ای که گودوین ارائه می‌دهد عروس فردی بود که به قتل رسیده بود و می‌گوید: «چطور ما، خانواده‌های قربانی یک قتل، می‌توانیم خودمان غرق در غم و اندوه باشیم و آن وقت خانواده‌ای دیگر را هم به آن دچار کنیم؟»

روانشناسی اعدام را از بُعد دیگری با گفتگوی مأمّن رضایی با ایقان شهیدی ادامه می‌دهیم که یادکست آن در سایت آسو در دسترس است. رفیق اعدامی؛ زانیار مرادی روایتی است از ایقان شهیدی: جوانی

که در جریان پیگیری حق تحصیل خود (که به دلیل بهائی بودن از او سلب شده بود) به پنج سال حبس محکوم می‌شود و در زندان با دو جوان محکوم به اعدام در یک سلول زندگی می‌کند. شنیدن روایت ایقان از روزهایی که با زانیار و لقمان سپری کرد تنها حکایت سه زندانی جوان نیست که در تنگنای سلولی با ابعاد دو متر در سه متر و با یک تخت سه طبقه چند سال باهم زندگی می‌کنند. آنچه در این گفتگو می‌خوانیم حس امید به زندگی است به رغم حکم حتمی اعدام.

بخش دوم کتاب را با سه مقاله در رابطه با موافقت یا مخالفت با اعدام به پایان می‌رسانیم. در بحث نخست، رابرت بوم دیدگاه کارل مارکس را در باره‌ی اعدام بررسی می‌کند. مقاله از این رو قابل توجه است که شاید تا به حال چنین آشکار نبوده که مارکس در باره‌ی اعدام نظریه‌ای داشته است، نظریه‌ای که حتی با ایدئولوژی مارکسیسم در تناقض باشد. آنچه که بوم مطرح می‌کند سازگاری رویکرد مارکس به پدیده‌ی اعدام و نظریه‌ی کلی او در انتقاد از سرمایه‌داری است. مارکس، با پیروی از نظریه‌ی آدولف کیوتله معتقد بود که عامل اصلی جرائم خشونت‌آمیز اجتماعی که منجر به اعدام می‌شوند «فقر نسبی»، یعنی وجود نابرابری فراوان بین طبقه‌ی محروم و طبقه‌ی مرفه است که «با برانگیختن حسادت افراد باعث [می‌شود] آنان دست به جرایم خشونت‌آمیز بزنند.» مارکس می‌نویسد: «آیا ضروری نیست که به جای ستایش از مأمور اعدامی که با اعدام مجرمان بسیار فقط جا را برای عرضه‌ی مجرمان جدید باز می‌کند، به تغییر نظامی بیندیشیم که مولد این مجرمان است؟» از دیدگاه مارکس اگر نوع جرم فجیع و خشونت‌آمیز باشد، بالطبع مجازات آن نیز خشونت‌آمیز و فجیع خواهد بود و هنگامی که جامعه به مرحله‌ی برابری برسد این جرائم ریشه‌کن شده و دیگر نیازی به اعدام نخواهد بود.

رابرت بوم در نقد از نظریه‌ی مارکس و جرم‌شناسان مارکسیست می‌نویسد: «هرچند می‌توان با این تحلیل مارکسیستی که جوامع سرمایه‌داری جرایم خشونت‌آمیز به بار می‌آورند، موافق بود اما ضرورتاً از آن نمی‌توان نتیجه گرفت که پاسخ جوامع سرمایه‌داری به جرایم خشونت‌آمیز باید اعدام باشد، تاریخ نیز همین امر را نشان می‌دهد.» بوم اشاره می‌کند که «تقریباً تمام جوامع پیشرفته، به جز ایالات متحده و ژاپن، و همچنین جوامع دارای دولت سوسیالیستی مجازات اعدام را کنار گذاشته‌اند. برخی از سیاستمداران و اقتصاددانان محافظه‌کار برجسته، مانند جرج ویل، ویلیام باکلی، پَت رابرتسون و میلتون فریدمن مجازات مرگ را به خاطر هزینه‌ی گزاف آن و هرج و مرجی که در نظام کیفری به وجود می‌آورد زیر سؤال برده‌اند.» او نتیجه می‌گیرد که «الغای مجازات مرگ نیازی به توجیحات مارکسیستی ندارد اما چنین توجیحاتی به غنای استدلال‌های فراوانی که در این راستا وجود دارند کمک می‌کند. در خور توجه است که یکی از محافظه‌کارترین نهادهای جامعه از نظر سیاسی - کلیسای کاتولیک رم - در مخالفت با مجازات اعدام با ایدئولوژی سیاسی رادیکال مارکسیسم هم‌نظر است. اگر مارکسیست‌ها و پاپ می‌توانند در رابطه با مسئله‌ی اعدام اشتراک نظر داشته باشند پس احتمالاً کسانی که بین این دو کرانه‌ی سیاسی قرار دارند در نهایت حکمت‌الغای مجازات مرگ را درخواست خواهند یافت.»

پدیده‌ی اعدام از دیدگاه اقتصادی در مقاله‌ی کوتاه *اعدام و حق حیات در اقتصاد بازننگری* می‌شود. ثابتان در این مقاله اعدام را از دیدگاه مکتب فایده‌گرایی بررسی و نقد می‌کند. از دیدگاه اقتصادی چندین سؤال مطرح می‌شود: اعدام به صرفه‌تر است یا حبس ابد؟ کدام روش برای جامعه سود و رفاه بیشتری ایجاد می‌کند؟ منظور از

سود و رفاه در این زمینه چیست؟ علم اقتصاد کدام یک را به حال جامعه سودمندتر می‌داند؟ اصل تناسب و فایده‌گرایی چه ربطی به اعدام دارند؟ در این مقاله به چندین پژوهش اقتصادسنجی اشاره شده که سعی در پاسخ به این سئوال‌ها دارد. ثابتان به این نتیجه می‌رسد که هزینه‌ی اعدام به مراتب بیشتر از هزینه‌ی حبس ابد است و، با توجه به بازگشت‌ناپذیری اعدام، حبس ابد برای جرائم سنگین و فجیع می‌تواند با سود و رفاه بیشتری همراه باشد.

انتهای این بخش خلاصه‌ای است از دلایل موافقت و مخالفت با اعدام در مقاله‌ای تحت عنوان *موافقت‌ها و مخالفت‌ها با مجازات اعدام در آمریکا*. در این مقاله سعی شده است به چندین سؤال مطرح پاسخ داده شود: آیا مجازات اعدام، شیوه‌ای منصفانه و امروزی برای محکومان با جرم‌های سنگین است؟ آیا اعدام می‌تواند به کاهش جرم در جامعه بینجامد؟ آیا «حبس ابد بدون آزادی مشروط»، می‌تواند جایگزینی مناسب، عادلانه و پیشگیرانه برای وقوع جنایت در جامعه باشد؟

آخرین بخش این دفتر به مسئله‌ی اعدام در ایران اختصاص داده شده است. چرا در ایران؟ بعد از انقلاب اسلامی، در چهار دهه‌ی گذشته، ایران بیشترین تعداد اعدام را نسبت به جمعیت‌اش داشته است. حکم اعدام در ایران نه تنها برای سنگین‌ترین جرائم، بلکه در مواردی از قبیل خرید و فروش یا استفاده از مواد مخدر، فحشاء، زنا، و افساد در نظر گرفته شده و اعمال می‌شود. و شاید اسفناک‌ترین جنبه‌ی این نوع مجازات اعدام کودکانی است که قبل از رسیدن به سن ۱۸ سالگی مرتکب جرم شده‌اند و بعد از آن اعدام می‌شوند.

این بخش را با مقاله‌ای از بهنام دارایی‌زاده تحت عنوان *دلایل و چالش‌های مخالفت با مجازات اعدام در ایران* آغاز می‌کنیم. این مقاله

اصولی که در بخش دوم به آن پرداخته شد را در رابطه با قوانین کیفی ایران بررسی می‌کند: بازدارندگی، بازگشت‌ناپذیری، عدم تناسب با موازین عدالت، اعدام به عنوان بازتولید خشونت، و اینکه نفس اعدام تنها مجازاتی بدنی نیست.

در دومین مقاله‌ی خود در این دفتر، مریم فومنی روند تدریجی آگاهی از پیامدهای خشونت‌آمیز اعدام و مخالفت شهروندان با این نوع مجازات را گزارش می‌کند. این روند که با شعار «مرگ بر...» و یا «...اعدام باید گردد» در اوایل انقلاب آغاز شد، اکنون با هشتمین «اعدام نکنید» مخالفتی جدی با اعدام را نشان می‌دهد. یکی از مهم‌ترین نکاتی که در این مقاله آمده و در مقالات دیگری در این مجموعه هم بر آن تأکید شده، در هم تنیدن اعدام به عنوان مجازاتی قانونی با قصاص به عنوان مجازاتی دینی و شرعی است. گوئی انگار نفس مجازات اعدام با مشکلات کمی روبرو است که اکنون معضلات دیگری به آن اضافه می‌شود. فومنی به‌خوبی نمونه‌های بارزی از این معضلات را ارائه می‌دهد که رفته رفته به صورت صدهائی گوناگون از طبقات و اقشار مختلف، ولی به گونه‌ای هماهنگ و هم‌آوا، به گوش می‌رسید.

و بالاخره رضا پیامی در مقاله‌ی خود تحت عنوان پیچیدگی‌های مخالفت یا موافقت با اعدام در ایران، یکی از غامض‌ترین و تبعیض‌آمیزترین مشکلات فرهنگی ایران را که به طور مستقیم با اعدام در ارتباط است تشریح می‌کند و آن حقی است که به پدر واگذار شده که برای حفظ آبرو و حیثیت خود به قتل ناموسی رو آورد و فرزند خود را شرعاً به قتل رساند بدون این که با مجازات سنگینی مواجه شود. پیامی می‌نویسد که پدر، به عنوان ولی دم، «مالک بی‌چون و چرای فرزند خود به حساب می‌آید، می‌تواند جان او را بگیرد و از حمایت

قانون بهره‌برد...» به عبارت دیگر، «پدری که فرزند خود را به قتل برساند مشمول قصاص نخواهد شد چون طبق فقه اسلامی با هر انگیزه و به هر وسیله‌ای که دست به کشتن فرزند بزند، قتل او غیرعمد تلقی شده و مشمول دیه و تعزیر خواهد شد و میزان این تعزیر بین سه تا ده سال زندان است.» اما مسئله می‌تواند از این هم فراتر رود:

مسئله جایی بغرنج‌تر می‌شود که می‌فهمیم پدری بین قتل دخترش و مردی که با او رابطه داشته، تصمیم به کشتن دخترش می‌گیرد چون تحقیق کرده و فهمیده که اگر مرد را بکشد، خانواده‌ی او می‌تواند تقاضای قصاص کند اما قانون برای کشتن دخترش تخفیف قائل می‌شود. و اینجاست که قتل‌هایی که در ایران به «قتل‌های ناموسی» مشهور شده به خاطر امتیاز ویژه‌ی قانون برای پدران حالتی غیرانسانی‌تر و سبعانه‌تر به خود می‌گیرد. انگار پدران از حق کشتن فرزندان برخوردارند. در حالی که قانون به مادران چنین نگاهی ندارد و حق و امتیاز چندانی برای آنها در قبال فرزندان در نظر نمی‌گیرد.

آنچه در این دفتر آمده، طیف وسیعی از نظریه‌های گوناگون در باره‌ی اعدام است. چند تن از نویسندگان این مجموعه که تجربه‌ی نزدیک و تلخی با اعدام داشته‌اند، تجربه‌ی خود را روایت کرده‌اند و برخی دیگر صرفاً از جنبه‌های نظری به موضوع پرداخته‌اند. باید تأکید کرد که هیچ یک از آنان با مجازات جرائم سنگین مخالف نیستند، اما اعدام را، به دلائلی که مطرح می‌کنند مجازاتی متناسب با جرم و موازین حقوق بشر نمی‌دانند. در جمع‌آوری این مطالب سعی شده که همه‌ی دیدگاه‌ها مستدل و منصفانه ارایه شود. واقعیت این است که اعدام در کشورهای بسیاری، از جمله ایران، قانونیست و اجرا می‌شود، و

بحث سود و زیان اخلاقی، انسانی و اجتماعی اعدام بحث دوام‌داری است. آگاهی به جنبه‌های مختلف این بحث نیاز به اطلاع و تحلیل و یادگیری دقیق و منصفانه دارد، و این دفتر آسو، «در باره‌ی اعدام»، قدمی است در این مسیر.

بخش اول  
پیشینه‌ی تاریخی اعدام





## اعدام در ایران: از شمع آجین کردن بایها تا دار زدن نوید افکاری مریم فومنی

صدای «اعدام نکنید» در ماه‌های اخیر، بلندتر از هر زمان دیگری در ایران به گوش می‌رسد. بلند شدن صدای مخالفت با اعدام فقط معلول افزایش آمار اعدام در ایران نیست. ایران سال‌هاست که پس از چین بالاترین آمار اعدام در جهان را دارد و در چهار دهه‌ی گذشته، دست‌کم، دو بار هزاران زندانی ناگهان در فاصله‌ی چند هفته اعدام شده‌اند. مروری بر تاریخچه‌ی حکم اعدام در دوره‌های مختلف تاریخی در ایران نشان می‌دهد که مجازات مرگ و شیوه‌های اجرای حکم اعدام چطور

به اقتدار سیاسی حاکمان گره خورده و همیشه ابزاری برای ارباب جامعه بوده است.

اعدام یکی از قدیمی‌ترین مجازات‌ها در جهان است و در ایران نیز پیشینه‌ی تاریخی آن دست‌کم از زمان ساسانیان مستند شده است. در دوران ساسانیان، مجازات ارتداد و خیانت به پادشاه اعدام بود و برای قتل و دزدی نیز در برخی موارد مجازات مرگ تعیین می‌شد. در اواخر حکومت ساسانیان این مجازات‌ها تعدیل شد، و مرتدان را به جای اعدام زندانی، و پس از توبه رها می‌کردند. خائنان به پادشاه نیز فقط اگر از جنگ فرار یا شورش کرده بودند، اعدام می‌شدند.<sup>۱</sup> محکومان به اعدام به تناسب جرمی که به آن متهم شده بودند، با شمشیر گردن زده می‌شدند، سنگسار می‌شدند،<sup>۲</sup> تک‌تک اعضای بدن و در نهایت سرشان را قطع می‌کردند یا اینکه بدون آب و غذا در بیابان رها می‌شدند تا از گرسنگی بمیرند.<sup>۳</sup>

پس از سقوط سلسله‌ی ساسانیان، در دوره‌های مختلف حکم اعدام هم از سوی دادگاه‌های شرعی و بر اساس قوانین اسلامی و هم بر اساس قضاوت عرفی صادر و اجرا می‌شد. به طور مشخص در زمان حکومت مغول‌ها و قاجار، صدور حکم اعدام به دستور حاکمان و با اتکا به آداب و رسوم عرفی رایج بوده است.<sup>۴</sup>

---

۱: حسن پیرنیا، *تاریخ ایران باستان*، دنیای کتاب، تهران، ۱۳۶۲، صص ۲۰۶-۸، به نقل از داریوش شهبازی، میدان اعدام، سایت شخصی داریوش شهبازی، قابل دسترسی در اینجا.

۲: سعید نفیسی، *تاریخ تمدن ایران ساسانی*، چاپ دوم، انتشارات اساطیر، تهران، ۱۳۸۳، ص ۵۱. به نقل از شهبازی، میدان اعدام.

۳: محمد باقر کریمی، *نظام کیفری ایران باستان*، خط سوم، تهران، ۱۳۸۰، ص ۱۰۱، به نقل از شهبازی، میدان اعدام.

۴: برتولد اشپولر، *تاریخ مغول در ایران*، ترجمه‌ی محمود میرآفتاب، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم. تهران. ۱۳۶۸. ص ۳۷۷

اعدام در ایران: از شمع آجین کردن بایها تا دار زدن نوید افکاری

در اوایل قرن نوزدهم میرغضبها، محکومان به اعدام را دور بازار میگرداندند و سپس در میدانهای عمومی شهر به دار میآویختند، از دیوارهای شهر به پایین پرتاب می کردند یا آنها را از دهانهی توپ شلیک می کردند.

در دوران قاجار سر بریدن نیز یکی از شیوههای رایج اعدام بود. در دوران ناصرالدین شاه، میدان اعدام تهران در تقاطع خیابان مولوی و خیابان دروازه غار، تپه‌ای خاکی بود که بالای آن ستون گرد کوتاهی از آجر ساخته بودند و مجرمان را در پای آن سر می بریدند. گردن زدن، کم دردترین شیوهی اعدام در آن دوره بود. اغلب محکومان زجرکش می شدند و مرگی همراه با شکنجه در انتظارشان بود. چهارمیخ کشیدن که در آن دست و پا و بدن محکوم را با میخ به تخته می کوبیدند و در همان حالت نگه می داشتند تا پس از چند روز بمیرد، اره کردن قسمت‌های مختلف بدن از ران پا تا سر، زنده به گور کردن، زنده گچ گرفتن، دریدن بدن، آتش زدن و بستن محکوم به دهانهی توپ از جمله شیوه‌های مجازات مرگ بود.

### اعدام بایها، واپسین دورنمای خشونت در دوران قاجار

یکی از خشونت‌بارترین اعدام‌ها در دوران قاجار که یرواند آبراهامیان، تاریخ‌پژوه، از آن به عنوان «واپسین دورنمای خشونت» در آن دوره یاد می کند، اعدام بابیان بود. در سال ۱۲۳۱ سید علی محمد شیرازی - باب - و دهه تن از پیروانش متهم به «تلاش برای شاه‌کشی و ارتداد» شدند و به جرم «افساد فی الأرض» و «قیام مسلحانه علیه خدا و پیامبرش» اعدام شدند. این اعدام‌ها همراه با شکنجه و زجرکش کردن بود. برخی از آنها را پیش از تیرباران، کور کردند، برخی دیگر هدف ضربات مکرر چاقو قرار گرفتند و سپس سرشان بریده شد، شماری را

نیز پس از ضرب و کوب شدید، خفه کردند. رهبران‌شان را هم شمع‌آجین و سپس دو شقه کردند.<sup>۱</sup>

از اواسط دوران ناصرالدین شاه از تعذیب همراه با اعدام کاسته شد و اغلب اعدام‌ها فقط با سر بریدن و دار زدن اجرا می‌شد. با تغییراتی در محاکم شرعی و عرفی، آمار اعدام نیز کاهش یافت.

به گونه‌ای که جاستین شیل، سفیر وقت انگلستان در ایران، در ۱۵ ژانویه ۱۸۵۰ در نامه‌ای به لرد پالمستون، وزیر امور خارجه انگلیس، نوشته بود: «منصفانه باید گفت که در زمان محمد شاه و دو دولت امیر نظام امیرکبیر، کیفر اعدام به ندرت اجرا می‌شد و فقط گناهکاران آدم‌کش را به این کیفر می‌رساندند.»<sup>۲</sup>

علاوه بر اصلاحات امیرکبیر، صدراعظم ناصرالدین شاه، سفرهای شاه به فرنگ نیز از دیگر دلایل تغییر رویه در اعدام‌ها بود. ناصرالدین شاه در سال ۱۲۹۵ ق (۱۸۷۸ م.) پس از بازگشت از سفر فرنگ، کنت دو مونت فورت را برای سامان دادن به وضعیت امنیت پایتخت به استخدام دولت درآورد. یکی از تغییرات پیشنهاد شده از سوی این فرد که به تصویب شاه نیز رسید، «طرح تنظیمات» بود که در آن مجازات حبس جایگزین برخی احکام اعدام و به‌ویژه اعدام‌های بی‌رحمانه و صعب شده بود. برای مثال، تا پیش از آن اگر کسی «خیالات و تحریکات سوء علیه دولت» داشت به وحشتناک‌ترین شکل اعدام می‌شد اما در این طرح برای چنین جرمی یک تا ۱۵ سال حبس در نظر

۱: یرواند آبراهامیان، اعترافات شکنجه‌شدگان، مترجم: رضا شریفی‌ها، نشر باران، سوئد، ۱۳۸۲، ص ۴۹.

۲: فریدون آدمیت، امیرکبیر و ایران، چاپ هفتم، انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۶۲، ص ۳۱۶.

اعدام در ایران: از شمع آجین کردن بانی‌ها تا دار زدن نوید افکاری

گرفته شده بود.<sup>۱</sup> در نتیجه‌ی همین اصلاحات بود که پس از ترور ناصرالدین شاه، قاتل او فقط در ملأ عام به دار آویخته شد. مجازاتی که قابل مقایسه با زجرکش کردن بانی‌های متهم به سوءقصد به جان شاه نبود.

آبراهامیان اصلاحات قضائی در آخرین سال‌های قرن نوزدهم را اصلاحات چکه‌چکه توصیف کرده و می‌گوید که این تحول اندک هنگامی محقق شد که گروه کوچکی از روشنفکران، نظام سنتی قضائی را زیر سؤال بردند. ناهمسازی و ابهامات موجود بین دادگاه‌های عرفی و شرعی، اقتدار مغشوش روحانیون، اصل قصاص و مجازات‌های سنگین برای جرائمی همچون مستی، ارتداد و روابط جنسی خارج از ازدواج از جمله انتقادات و اعتراض‌های این دسته از روشنفکران اصلاح‌طلب بود.<sup>۲</sup>

ایران تا زمان مشروطه تشکیلات قضائی به معنای مدرن نداشت و پس از پیروزی انقلاب مشروطه بود که قانون «اصول تشکیلات عدلیه» در ۲۱ رجب ۱۳۲۹ ق (۲۶ تیر ۱۲۹۰ ش) تصویب شد. در این دوره اگرچه قضاوت همچنان به دو شیوه‌ی عرفی و شرعی انجام می‌شد اما رسیدگی به جرائمی که حکم آن‌ها بر اساس قوانین اسلام، اعدام و قصاص بود، به دادگاهی شرعی با نام «محکمه‌ی جنایی اختصاصی» سپرده شد، دادگاهی که احکام آن قطعی و غیرقابل تجدیدنظر بود.<sup>۳</sup> در این دوره، اعدام به شیوه‌ی دار زدن و تیرباران، جایگزین بسیاری از شیوه‌های

---

۱. یعقوب خزائی، شیرزاد خزائی، تحول در آیین‌های اعدام در گذار از دوره‌ی قاجار به مشروطه و پهلوی، پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام، پاییز و زمستان ۱۳۹۷، قابل دسترسی در [اینجا](#).

۲. آبراهامیان، اعترافات شکنجه‌شدگان، ص ۵۱.

۳. زرنگ، محمد. تحول نظام قضائی ایران، از مشروطه تا سقوط رضا شاه، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۸۰، ص ۱۷۰.

همراه با شکنجه‌ی پیشین و سر بریدن شد. در میدان اعدام تختگاهی دیواردار با تیرکی چوبی برای دار زدن، جایگزین قاپوق و سر بریدن شد و محل اعدام‌ها نیز به باغشاه و میدان توپخانه منتقل شد.<sup>۱</sup> این تغییرات البته به معنای الغای کامل اعدام با شکنجه نبود و در گوشه و کنار همچنان گاهی برخی محکومان اعدام را دم توپ می‌گذاشتند، روی شیشه خرده آنقدر می‌کشیدند تا بمیرد و میله‌های آهنی گذاخته در پای محکومان به اعدام فرو می‌کردند. اعدام در ملاً عام نیز همچنان ادامه داشت. یکی از مشهورترین اعدام‌های در ملاً عام به دار آویختن فضل‌الله نوری، روحانی محافظه‌کار مخالف مشروطه، در میدان توپخانه‌ی تهران بود.

**عرفی شدن قوانین جزا و کاهش مجازات مرگ در دوران رضا شاه**  
مهم‌ترین تحولات ایجاد شده در روند اعدام، با عرفی شدن قوانین جزایی به همت علی‌اکبر داور، وزیر دادگستری رضا شاه پهلوی، تحقق یافت.

در سال‌های نخست سلطنت رضا شاه جرائمی همچون قتل، زنا و لواط همچنان مجازات اعدام داشتند و بررسی آنها بر عهده‌ی دادگاه‌های شرعی بود. از سال ۱۳۰۶ ش. هم‌زمان با افتتاح وزارت عدلیه بود که دادگاه‌های شرعی خارج از وزارت عدلیه به طور کلی تعطیل و دادگاه‌های شرعی تحت نظارت وزارت عدلیه نیز منحصر به رسیدگی به دعاوی مربوط به ازدواج و طلاق شدند. علی‌اکبر داور هنگام افتتاح وزارت عدلیه‌ی جدید اعلام کرد که از این پس قضات نمی‌توانند عقاید فقهی

---

۱: جعفر شهری، گوشه‌ای از تاریخ اجتماعی تهران قدیم، انتشارات معین، تهران، ۱۳۷۰، صص ۲۰۴-۲۰۵.

اعدام در ایران: از شمع آجین کردن بانی‌ها تا دار زدن نوید افکاری

خود را ملاک صدور حکم قضائی قرار دهند و باید بر اساس قوانینی که وزارت عدلیه تهیه کرده حکم دهند.<sup>۱</sup>

بر اساس قانون مجازات عمومی مصوب ۲۳ دی ماه ۱۳۰۴<sup>۲</sup> و اصلاحات و الحاقات بعدی که تا سال ۱۳۵۲ به آن افزوده شد، حکم اعدام از موارد مربوط به روابط جنسی حذف شد و کودکان زیر ۱۸ سال از اعدام معاف شدند.<sup>۳</sup>

برای مثال، بر اساس ماده‌ی ۲۰۷ قانون مجازات عمومی مصوب سال ۱۳۰۴ مرتکبان لواط، زنا، محصنه، زنا با محارم و زنا به عنف، اعدام می‌شدند. اما اصلاحیه‌ی اردیبهشت ماه سال ۱۳۰۷ این قانون مجازات اعدام را برای این جرائم حذف کرد، برای مواردی همچون «هتک ناموس زن به عنف و تهدید» و «لواط» نیز از سه تا ۱۰ سال حبس در نظر گرفت. در این اصلاحیه زن یا مرد متأهلی که رابطه‌ی جنسی خارج از ازدواج داشت نیز فقط به شش ماه تا سه سال حبس محکوم می‌شدند که تعقیب جزایی آن موکول به شکایت مدعی خصوصی (زن یا شوهر) بود.

بر اساس ماده‌ی ۴۶ این قانون، مردانی که بیشتر از ۶۰ سال عمر دارند و تمامی زن‌ها از حکم اعدام معاف بودند مگر آنکه حکم اعدام برای ارتکاب قتل صادر شده باشد.

---

۱: باقر عاقلی، داور و عدلیه، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۶۹، صص ۱۴۳-۴.

۲: متن کامل قانون مجازات مصوب سال ۱۳۰۴ را با اصلاحات بعدی در اینجا ببینید. اصلاحات ۵۹ ماده‌ی نخست این قانون در سال ۱۳۵۲ را در اینجا ببینید.

۳: مواد ۳۴-۳۶ قانون مجازات عمومی، مصوب ۱۳۰۴

علاوه بر قتل<sup>۱</sup>، سرقت مسلحانه یا گروهی<sup>۲</sup> و جرائم امنیتی<sup>۳</sup> همچنان مجازات اعدام داشت و اعدام مخالفان سیاسی نیز متوقف نشد. سرهنگ فولادین، فرماندار آذربایجان، ساموئل حییم، معاون مجلس یهود، و علیمردان خان، رهبر شورشی بختیاری، از جمله زندانیان سیاسی هستند که در آن سال‌ها به اتهام کودتا علیه شاه اعدام شدند. تغییر مهم دیگر، ممنوعیت قانونی اعدام‌های همراه با شکنجه و زجرکش کردن بود. در دو آیین‌نامه‌ای که در سال ۱۳۰۶ و ۱۳۰۷ برای اجرای حکم اعدام تدوین شد، به صراحت مشخص شده بود که محکومان به اعدام به دار آویخته می‌شوند. این آیین‌نامه البته فقط در مورد محکومان جرائم عادی بود و زندانیان سیاسی و نظامیان محکوم به اعدام، تیرباران می‌شدند.

در دوره‌ی رضا شاه اعدام در ملأعام تقریباً متوقف شد و آمار اعدام‌ها نیز بسیار کمتر شد. آبراهامیان درین باره می‌گوید: «علت انگشت‌شمار بودن اعدام‌های این سال‌ها به این دلیل روشن بود که به مجرد تسلط حکومت بر معابر و راه‌ها و سرکوب دزدان و راهزنان عشایری، میزان جنایت خشونت‌بار به سرعت کاهش یافت.» او همچنین اضافه می‌کند: «رژیم پهلوی برخلاف سلسله‌های پیشین ایران برای تحت تأثیر قراردادن جامعه نیازی به خلق صحنه‌های شنیع نداشت.»

این تغییر رویه اما به معنای توقف از میان بردن مخالفان سیاسی شاه نبود. حسن مدرس، نماینده‌ی روحانی مجلس، و شیخ خزعل، رهبر عرب‌های اهوازی، در تبعید خفه شدند. برخی مخالفان همچون عبدالحسین تیمورتاش، وزیر دربار، و فیروز میرزا فرمانفرما، وزیر دارایی،

۱: ماده‌ی ۱۷۰ قانون مجازات عمومی، مصوب ۱۳۰۴

۲: ماده‌ی ۲۲۴ قانون مجازات عمومی، مصوب ۱۳۰۴

۳: مواد ۶۰ تا ۶۶، ۷۰، ۷۳، ۷۵ و ۸۲ قانون مجازات عمومی، مصوب ۱۳۰۴



اعدام در ایران: از شمع آجین کردن بانی‌ها تا دار زدن نوید افکاری

که در کنار علی‌اکبر داور نقش مهمی در اصلاحات قضائی دوران رضا شاه داشتند در زندان مرکزی به قتل رسیدند. عبدالحسین دیبا، از نزدیکان تیمورتاش، سردار اسعد، وزیر جنگ، و خان‌بابا اسعد، برادرش و از سران ایل بختیاری، صولت‌الدوله، رئیس ایل قشقایی، و محمد فرخی یزدی، مدیر روزنامه‌ی طوفان، از دیگر مخالفانی بودند که به همین شیوه، توسط فردی معروف به «پزشک احمدی» با خوراندن خوراکی سمی یا تزریق آمپول هوا به قتل رسیدند.

### پهلوی دوم و از سرگیری اعدام مخالفان سیاسی

دستگیری و اعدام پزشک احمدی پس از سقوط رضا شاه یکی از نخستین اقداماتی بود که برای نشان دادن تغییر رویه‌ی شاه جدید در پیش گرفته شد. پزشک احمدی سال ۱۳۲۲ در میدان توپخانه‌ی تهران به دارآویخته شد. اولین اعدام در ملأ عام پس از سال‌ها کنار گذاشته شدن این شیوه از مجازات مرگ. با این حال، این‌گونه اعدام‌ها ادامه پیدا نکرد و ارواند آبراهامیان این اعدام را یکی از معدود اعدام‌های در ملأ عام و سیاسی در سال‌های نخست سلطنت محمدرضا شاه می‌داند.<sup>۱</sup> نخستین موج اعدام‌های سیاسی پس از سرکوب «فرقه‌ی دموکرات آذربایجان» در سال ۱۳۲۵ شروع شد. پس از شکست فرقه‌ی دموکرات، دادگاه‌های نظامی حکم اعدام ۱۷۸ تن را صادر کردند و ۹۵ تن دیگر هم در حین زد و خورد و اعدام‌های شتاب‌زده کشته شدند.<sup>۲</sup> در همان دوره، ۱۹ تن نیز در پی سقوط «جمهوری کردستان» اعدام شدند.<sup>۳</sup>

۱. آبراهامیان، اعترافات شکنجه‌شدگان، ۷۱-۷۳.

۲. همان، ص ۱۲۸.

۳. کیوان حسینی، ارتش آمد، پیشه‌وری گریخت و قاضی محمد اعدام شد، رادیو فردا، ۱۹ دی ۱۳۹۴، قابل دسترسی در اینجا.

دومین موج اعدام‌های حکومت پهلوی، اعدام ۳۱ تن از افسران نظامی عضو حزب توده، طی سال‌های ۱۳۳۲-۳۷ بود. ۲۶ تن از این افسران در حالی در ۲۷ مهرماه ۱۳۳۳ به جوخه‌های آتش سپرده شدند که تعدادی روزنامه‌نگار و فیلم‌بردار خارجی و داخلی به مراسم اعدام دعوت شده بودند. روزنامه‌ی «اطلاعات»، چاپ تهران، عصر ۲۷ مهر در گزارشی مفصل نوشت که محکومان به اعدام پیش از بسته شدن به تیرهای اعدام و تیرباران، شعارهای کمونیستی می‌دادند و هم‌صدا فریاد می‌زدند: «زننده باد حزب توده و مرام کمونیسم». <sup>۱</sup> حسین فاطمی، وزیر امور خارجه‌ی دولت مصدق، نیز یکی از اعدام‌شدگان در این دوره بود که آبان ۱۳۳۳ تیرباران شد.

نزدیک به یک دهه‌ی بعد، پس از حمله‌ی مسلحانه‌ی یک گروه ۲۲ نفری از چریک‌های مارکسیست به یک پاسگاه ژاندارمری در سیاهکل لاهیجان، این بار هم پاسخ حکومت به مخالفتش، اعدام بود و ۱۳ تن از چریک‌های بازداشت‌شده در ۲۷ اسفند ۱۳۴۹ تیرباران شدند. پس از واقعه‌ی سیاهکل، برخی جوانان مارکسیست و مذهبی به مبارزه‌ی مسلحانه روی آوردند و ۹۳ تن از آنها در دادگاه نظامی محکوم به اعدام و تیرباران شدند. نخستین زنی که در ایران در برابر جوخه‌ی اعدام قرار گرفت، یکی از این ۹۳ چریک بود. <sup>۲</sup>

علاوه بر این سال ۱۳۵۴، ۹ تن از زندانیان سیاسی محکوم به حبس ابد، از جمله بیژن جزنی از بنیان‌گذاران فداییان، در زندان تیرباران شدند. دولت اعلام کرد که آنها در هنگام فرار از اوین به ضرب گلوله کشته شده‌اند اما بنا به اقرار یکی از بازجویان ساواک، این زندانیان را به

---

۱: سال اشک پوری، سال خون مرتضی، روزنامه‌ی شرق، ۲۸ مهر ۱۳۹۷، قابل دسترسی در اینجا.

۲: آبراهامیان، اعترافات شکنجه‌شدگان، صص ۱۴۹-۱۵۰.

اعدام در ایران: از شمع آجین کردن بانی‌ها تا دار زدن نوید افکاری

تلافی «ترورهای قبلی» چریک‌های مخالف شاه «در برابر آتش مسلسل» قرار داده‌اند و «دستور قتل آنها از بالاترین سطوح یعنی از جانب شخص شاه آمده بود.»<sup>۱</sup>

به غیر از این اعدام‌های مشهور و پر سر و صدا، آمار مستند و جامعی از اعدام‌ها در دوران حکومت پهلوی وجود ندارد. از جمله معدود موارد اعدامی که از سوی نهادهای حقوق بشری ثبت شده، اعدام‌ها به خاطر جرائم مرتبط با مواد مخدر بود. اولین اعدام به اتهام قاچاق مواد مخدر سال ۱۳۳۸ در ایران اجرا شد و به گزارش عفو بین‌الملل، صدها تن در زمان محمدرضا شاه در ایران به این اتهام اعدام شدند.<sup>۲</sup>

سازمان عفو بین‌الملل از اواسط دهه‌ی ۱۹۶۰ نقض حقوق بشر در ایران را مستند کرده و اعدام‌های گسترده در حکومت محمدرضا شاه را تایید می‌کند، اما آمار دقیقی از اعدام‌ها در ایران را پیش از سال ۱۳۵۷ ثبت نکرده است.

عفو بین‌الملل در گزارشی که سال ۱۳۵۶ منتشر کرد، گفته بود که در سال‌های ۱۳۵۱-۱۳۵۵ بیش از ۳۰۰ تن براساس احکام صادر شده در دادگاه نظامی اعدام شدند و حکومت ایران دلیل اعدام اغلب آنها را جرائم مواد مخدر اعلام کرد. دولت ایران در ۲۳ تیر ۱۳۵۳ اعلام کرده بود که ۲۳۹ تن از این اعدام‌شدگان قاچاقچی‌ها و فروشندگان مواد مخدر بودند که در دو سال و نیم گذشته تیرباران شدند. بر اساس این گزارش در فاصله‌ی دی ۱۳۵۴ تا مهر ۱۳۵۵ مقامات ایران از اعدام ۲۲ زندانی سیاسی نیز خبر داده بودند.<sup>۳</sup> در سال ۱۳۵۶ نیز عفو بین‌الملل فقط اعدام دو زندانی سیاسی را ثبت کرد<sup>۴</sup> و ما در تحقیقات مان آمار

۱: آبراهامیان، *اعترافات شکنجه‌شدگان*، ص ۱۵۴.

۲: عفو بین‌الملل، *معتاد به مرگ*، ۲۰۱۱، قابل دسترسی در [اینجا](#).

۳: عفو بین‌الملل، *گزارش وضعیت ایران*، ۱۹۷۶، ص ۹، قابل دسترسی در [اینجا](#).

۴: عفو بین‌الملل، *گزارش سالانه*، ۱۹۷۸، ص ۲۵۷. قابل دسترسی در [اینجا](#).

دیگری از اعدام‌های احتمالی سال‌های آخر حکومت پهلوی به دست نیاوردیم.

فقط می‌دانیم که در دهه‌ی ۱۹۷۰ عفو بین‌الملل مقامات ایران را به علت آمار بالای اعدام‌هایی که حکم آنها طی دادرسی‌های نامنصفانه از سوی دادگاه‌های نظامی صادر شده بود، مورد انتقاد قرار داد.<sup>۱</sup> عمادالدین باقی، پژوهشگری که سال‌ها است درباره‌ی اعدام تحقیق می‌کند، می‌گوید که بر اساس پژوهش‌های او در ۱۵ سال پیش از انقلاب (سال‌های ۱۳۵۷-۱۳۴۲) تعداد ۱۰۵ زندانی سیاسی در ایران اعدام شده‌اند.<sup>۲</sup>

محسن کدیور، اسلام‌شناس نیز بدون ارائه‌ی آمار دقیقی از اعدام‌ها در زمان حکومت پهلوی، رقم کلی اعدام‌ها در چهار دهه‌ی استقرار جمهوری اسلامی را «نزدیک به ۹ تا ۱۰ برابر بیشتر» از چهار دهه‌ی آخر حکومت پهلوی می‌داند.

به گفته‌ی او بر اساس آمارهای منتشر شده از سوی بنیاد برومند و عفو بین‌الملل، در دهه‌ی اول جمهوری اسلامی (۱۳۵۷-۱۳۶۷) ۱۳ هزار و ۷۰۰ تن و در سه دهه‌ی اخیر نیز ۱۱ هزار و ۷۰۰ تن اعدام شده‌اند.<sup>۳</sup> بعد از انقلاب فقط آمار اعدام نبود که تغییر کرد، روش‌های اعدام نیز دگرگون شد. در دوران محمدرضا شاه، محکومان به مرگ به دار آویخته می‌شدند و اگر اتهام‌شان سیاسی یا امنیتی- نظامی بود تیرباران می‌شدند. اکثر این اعدام‌ها نیز در داخل محوطه‌ی زندان انجام می‌شد و

---

۱: عفو بین‌الملل، اعدام‌های ایران، ارسال یک پیام دلسردکننده، مارچ ۲۰۱۰.  
۲: گزارشی از یک پژوهش جامعه‌شناختی و حقوقی در دست اجرا درباره‌ی اعدام‌های ۲۷ سال گذشته در ایران، سایت شخصی عمادالدین باقی، ۱۲ بهمن ۱۳۸۵، قابل دسترسی در اینجا.

۳: محسن کدیور: جمهوری اسلامی در چهار دهه ۱۰ برابر حکومت پهلوی اعدام کرده است، ایران اینترنشنال، ۳ دی ۱۳۹۸، قابل دسترسی در اینجا.

اعدام در ایران: از شمع آجین کردن بانی‌ها تا دار زدن نوید افکاری

جز معدود مواردی در سال‌های نخست سلطنت محمدرضا پهلوی، اعدام در ملأعام گزارش نشده است.

### استقرار جمهوری اسلامی - اعدام‌های بسیار

با استقرار جمهوری اسلامی اعدام در ملأعام بار دیگر رواج پیدا کرد و محکومان به اعدام را از جرثقیل‌ها، پل‌ها و چوبه‌های داری که در خیابان‌ها و میدان‌های اصلی شهرها به‌پا شده بود به دار می‌آویختند. «قانون مجازات اسلامی» که جایگزین «قانون مجازات عمومی» شد نیز سنگسار، گردن زدن، پرتاب از بلندی و به صلیب کشیدن را در زمره‌ی شیوه‌های اعدام قرار داد.

شیوه‌های خشن و غیرانسانی که نمونه‌های بسیاری از اجرای آنها نیز گزارش شده است. برای مثال، در سال ۱۳۶۶، یک قاضی به سه نفر امکان انتخاب بین ۳ روش اعدام را داد؛ آنها روش پرتاب از بلندی را انتخاب کردند؛ در سال ۱۳۶۹، یک مرد از یک بلندی به پایین پرتاب شد؛ در سال ۱۳۷۰، یک مرد از کوه پرتاب شد؛ در سال ۱۳۸۰، گردن یک مرد قطع شد. در دی ۱۳۸۶، دو مرد جوان در استان فارس به اتهام تجاوز به اعدام با روش پرتاب از بلندی محکوم شدند.<sup>۱</sup>

### اعدام سران و مأموران حکومت پهلوی تا مخالفان سیاسی و روسپی‌ها

اعدام سریع و گسترده‌ی مخالفان، یکی از اولین اقدامات پس از قدرت گرفتن انقلابیون بود. اولین گروه از اعدام‌شدگان سال ۵۷، سران حکومت پهلوی و مأموران نهادهای امنیتی و نظامی بودند که به اتهاماتی

---

۱. گزارش فدراسیون بین‌المللی حقوق بشر: «مجازات اعدام: سیاست دولتی ایجاد وحشت»، ۱۰ اردیبهشت ۱۳۸۸، منتشر شده در سایت بنیاد برومند. قابل دسترسی در [اینجا](#).

همچون فساد فی الارض، همکاری با ساواک، خیانت، شکنجه و قتل‌عام اعدام شدند. دامنه‌ی اعدام‌ها به سرعت به فعالان سیاسی منتقد و معترض نظام جدید و اقلیت‌های کرد، عرب و ترکمنی که به دنبال درجه‌ای از خودمختاری بودند کشیده شد. در ماه‌های نخست پس از پیروزی انقلاب ۵۷، دادگاه‌ها احکام قضائی را به‌ویژه در پرونده‌هایی که منجر به صدور حکم اعدام می‌شد، بر اساس فتاوی شرعی و احکام اسلامی صادر می‌کردند. از نمونه‌های معروف اعدام‌های آن سال، اعدام‌هایی بود که به حکم صادق خلخالی، حاکم شرع دادگاه‌های انقلاب در سنندج و مریوان، اجرا شد. اعدام‌هایی که به دادگاه‌های نیم‌ساعته و بدون وکیل مشهور بود.

بر اساس آمارهای ثبت شده از سوی بنیاد برومند، از ۲۲ بهمن تا ۳۰ اسفند ۱۳۵۷، در مجموع ۷۴ تن در ایران اعدام شدند. منبع اصلی این گزارش برای آمارهای اعدام در دهه‌ی نخست استقرار جمهوری اسلامی، داده‌های منتشر شده از سوی بنیاد برومند است و برای تکمیل این آمار به گزارش سایر مراجع و سازمان‌های حقوق بشری نیز با ذکر منبع اشاره شده است.<sup>۱</sup>

---

۱: بنیاد عبدالرحمن برومند، سال‌هاست که با راه‌اندازی «یادبود امید» به جمع‌آوری و انتشار آمار اعدام‌ها در ایران می‌پردازد. این آمارها از روزنامه‌های دولتی ایران، مواضع و اظهارات مقامات جمهوری اسلامی، گزارش سازمان‌های بین‌المللی و ایرانی حقوق بشر، احزاب و گروه‌های سیاسی و شهادتنامه‌ها و خاطرات زندانیان سابق و نزدیکان قربانیان گرفته می‌شود. با این حال، چنانکه بنیاد برومند و سایر سازمان‌های حقوق بشری می‌گویند، به دلیل فقدان دسترسی آزاد به افراد و اسناد رسمی، آمارهای اعدام کاملاً دقیق نیست و احتمالاً آمار اصلی اعدام‌ها بیشتر از آمار جمع‌آوری شده از سوی سازمان‌های حقوق بشری است. در دهه‌ی شصت خورشیدی اگر چه سازمان حقوق بشری عفو بین‌الملل گزارش‌های بسیاری درباره‌ی اعدام‌ها در ایران منتشر کرد اما به دلیل مخفی‌کاری‌های حکومت و فقدان دسترسی به اطلاعات کافی، این آمارها در آن زمان دقیق نبود و در گزارش‌های ماه‌ها و سال‌های بعد تکمیل شد. بنیاد برومند اما به دلیل اینکه سال‌ها پس از آن اعدام‌ها اقدام به جمع‌آوری اسناد و مدارک آن کرده، توانسته تصویر

اعدام در ایران: از شمع آجین کردن بانی‌ها تا دار زدن نوید افکاری

اعدام‌های سال‌های نخست پس از انقلاب محدود به اعدام‌های سیاسی نماند. زنان روسپی و گرداننده‌ی روسپی‌خانه هم با اتهام «مفسد فی الارض» به دار آویخته شدند. در بهمن و اسفند ۱۳۵۷، طی کمتر از دو ماه، ۱۰ تن به اتهام «فحشا یا گرداندن مراکز فساد» اعدام شدند. اعدام زنان روسپی تا سال ۱۳۶۰ ادامه داشت. پس از آن هر چند شدتش کاهش پیدا کرد اما این روند هیچ‌گاه متوقف نشد و پس از تدوین قانون مجازات اسلامی، مواد مربوط به زنا مبنای اعدام این زنان قرار گرفت. در این دو ماه همچنین ۳ تن از جمله یک پسر نوجوان ۱۶ ساله نیز به اتهام «لواط» با یک پسر ۱۶ ساله در شیراز تیرباران شدند. در سال ۱۳۵۸ شمار اعدام‌ها به دست کم ۷۰۵ تن رسید. از میان اعدام‌شدگان آن سال، ۴۲ تن به جرائم مرتبط با مواد مخدر متهم شده بودند. ۲۱ تن به به اتهام «فحشا یا گرداندن مراکز فساد» و ۲۷ تن از جمله یک روحانی به اتهام لواط اعدام شدند. سید محمود شمس‌نیا که ۱۲ مهر ۵۸ در اصفهان تیرباران شد اولین روحانی‌ای بود که پس از انقلاب اعدام شد. یک دختر بچه زیر ۱۸ سال را نیز به جرم زنا، محصنه در بهشهر مازندران تیرباران کردند. او یکی از ۴۵۳ نفری بود که در این سال تیرباران شد.

### ۱۳۵۹: اعدام ۲۶ بهائی، خاکستر کردن دو مرد و یک زن

در سال ۱۳۵۹ تعداد اعدام‌های ثبت شده به ۸۲۵ رسید. در میان اعدام‌شدگان ۱۲ کودک هم بودند که در زمان اعدام یا دستگیری زیر

---

دقیق‌تری از آمار اعدام‌ها در دهه‌ی شصت ارائه دهد. بنیاد برومند، هر سال آمار ترورهای حکومتی و اعدام‌های فراقضائی را نیز مستند کرده است. اما در این گزارش فقط از آمار مربوط به اعدام‌ها که از سوی این سازمان منتشر شده، استفاده کرده‌ایم.

۱۸ سال داشتند.<sup>۱</sup> از این میان ۴۶۹ تن تیرباران شدند، شش نفر حلق‌آویز و پنج نفر، از جمله دوزن، سنگسار شدند. همچنین یک شاهد عینی به رینالدو گالیندوپل، گزارشگر مخصوص کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد، گفته است که دو مرد ۱۸ ساله و یک زن ۳۷ ساله‌ی محکوم به اعدام در سال ۱۹۸۰ م. (۱۳۵۹ یا ۱۳۶۰) در کوره‌ی آتش انداخته شدند و خاکستر آنها به خانواده‌های‌شان داده شد.<sup>۲</sup> ۲۳۱ نفر از اعدام‌شدگان به اتهام جرائم مرتبط با مواد مخدر، ۱۱۵ نفر به اتهام جرائم جنسی و ۴۱ تن به اتهام قتل اعدام شدند. ۲۶ تن از شهروندان بهائی که ۱۸ تن از آنها به طور مشخص به جرائم مذهبی محکوم شده بودند، نیز در میان اعدام‌شدگان بودند.

اعدام بهائیان در سال‌های بعد نیز ادامه داشت و بنا بر گزارش جامعه‌ی بین‌المللی بهائی خطاب به شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل از بهمن ۱۳۵۷ تا بهمن ۱۳۸۱ بیش از ۲۰۰ بهائی در ایران اعدام یا کشته شده و ۱۵ بهائی نیز ناپدید شده‌اند که احتمالاً آنها نیز به قتل رسیده‌اند.<sup>۳</sup> برخی از این بهائیان، از جمله ۱۰ زن بهائی در شیراز، پس از آنکه زیر فشارها حاضر به انکار مذهب خود نشدند، احتمالاً به اتهام «ارتداد» اعدام شدند. مونا محمودنژاد، نوجوان ۱۶ ساله، یکی از این

۱: در سال‌های نخست پس از انقلاب گزارش‌هایی از اعدام کودکان زیر ۱۸ سال نیز منتشر شده است اما از آنجا که آمار دقیقی درباره‌ی کودکان وجود ندارد، در این گزارش هرگاه از اعدام کودکان یا کودک مجرمان یاد می‌شود منظور افرادی است که در زمان دستگیری و متهم شدن به ارتکاب جرم زیر ۱۸ سال داشته‌اند.

۲: بنیاد برومند، یک سرگذشت: اصغر قربانی ملکی، قابل دسترسی در اینجا.

۳: گزارش فدراسیون بین‌المللی حقوق بشر: « مجازات اعدام: سیاست دولتی ایجاد وحشت»، ۱۰ اردیبهشت ۱۳۸۸، منتشر شده در سایت بنیاد برومند. قابل دسترسی در اینجا.



اعدام در ایران: از شمع آجین کردن بانی‌ها تا دار زدن نوید افکاری

زنان بود که در خرداد ۱۳۶۲ در زندان عادل آباد شیراز به دار آویخته شدند.

نوکیشان مسیحی نیز اگرچه همواره در خطر اتهام ارتداد بوده‌اند اما اغلب حکم اعدام آنها به حبس تقلیل پیدا می‌کند. اعدام حسین سودمند، کشیش جماعت ربانی در مشهد، در آذر ۱۳۶۹ یکی از معدود مواردی است که در رابطه با اعدام نوکیشان مسیحی مستند شده است.<sup>۱</sup>

### ۱۳۶۰: قتل عام مخالفان سیاسی

پس از اعتراضات خیابانی ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ که به دنبال فراخوان سازمان مجاهدین خلق شکل گرفت، موج وسیعی از بازداشت‌ها و اعدام زندانیان سیاسی در ایران آغاز شد. سازمان عفو بین‌الملل در بیانیه‌ای که ۲۲ آذر ۱۳۶۰ منتشر کرد از اعدام ۱۹۰۰ نفر در فاصله‌ی بین ۳۰ خرداد تا ۲۹ شهریور ۱۳۶۰ خبر داد.<sup>۲</sup> بنا به گزارش فدراسیون بین‌المللی جامعه‌های حقوق بشر: «محاكمه‌ها، در صورتی که اصلاً محاکمه‌ای در کار می‌بود، شتاب‌زده انجام می‌شد، به متهمان امکان تعیین وکیل یا دفاع از خود داده نمی‌شد و در میان قربانیان آن سال تعداد زیادی از نوجوانان و زنان وجود داشتند.»<sup>۳</sup>

بنیاد برومند دست‌کم ۴۲۳۱ اعدام در سال ۱۳۶۰ ثبت کرده است. از این میان ۳۵۳۹ تن تیرباران، ۵۹ تن حلق‌آویز و ۴ تن سنگسار شدند. ۱۷۳ تن از اعدام‌شدگان در زمان اعدام یا دستگیری زیر ۱۸ سال داشتند. ۵۲ تن به خاطر اتهامات مرتبط با مواد مخدر، ۱۶ تن به خاطر

۱. همان

۲. عفو بین‌الملل، اعدام در ایران در پرتو ضوابط بین‌المللی حقوق بشر، بیش از هزار و ششصد حکم اعدام در سه ماه، ۲۲ آذر ۱۳۶۰، قابل دسترسی در اینجا.

۳. فدراسیون بین‌المللی حقوق بشر، مجازات اعدام، سیاست دولتی ایجاد وحشت، ۱۰ اردیبهشت ۱۳۸۸، قابل دسترسی در اینجا.

قتل و ۸۱ تن به خاطر جرائم جنسی اعدام شدند. بقیه‌ی اعدام‌شدگانی که نام و مشخصات‌شان از سوی بنیاد برومند ثبت شده، مخالفان و معترضان سیاسی حکومت بودند.<sup>۱</sup>

**۱۳۶۱: تصویب لایحه‌ی قصاص و اعدام ۳۰ کودک زیر ۱۸ سال**  
در سال ۱۳۶۱ آمار اعدام‌ها به ۱۲۱۳ تن کاهش پیدا کرد. ۸۱۲ تن از آنها تیرباران و ۱۲۰ تن حلق‌آویز شدند. نام ۳۰ کودک زیر ۱۸ سال هم در میان اعدامی‌ها دیده می‌شود. ۱۰۱ تن از محکومان اعدام به خاطر مواد مخدر و ۱۰ تن از آنها به جرم قتل اعدام شدند. ۳۵ تن از اعدامی‌ها نیز متهم به جرائم جنسی بودند.

تصویب قانون «حدود و قصاص و مقررات آن» در شهریور ۱۳۶۱ و جایگزینی آن با «قانون مجازات عمومی» مصوب ۱۳۰۷ از لحاظ قانونی نیز کار قضات و مجریان اعدام را برای صدور مجازات مرگ و اجرای خشونت‌آمیز آن راحت‌تر کرد.<sup>۲</sup> این قانون به‌رغم مخالفت‌های حقوق‌دانان و فعالان حقوق بشر تصویب و در نهایت به «قانون مجازات اسلامی» تبدیل شد. در این قانون دایره‌ی جرائمی که مجازات اعدام برای آن‌ها در نظر گرفته شده، بسیار گسترده‌تر از قانون مجازات عمومی مصوب ۱۳۰۴ است و شیوه‌های اجرای آن نیز خشونت‌بارتر است.

### سال‌های ۱۳۶۲ تا ۱۳۶۶: افزایش اعدام‌های غیرسیاسی

آمار اعدام‌ها طی سال‌های ۱۳۶۲ تا ۱۳۶۵ هر سال کاهش پیدا کرد و در سال ۱۳۶۵ به ۸۰ اعدام رسید. در مجموع طی این چهار سال،

---

۱: عفو بین‌الملل در گزارش سالانه‌ی ۱۹۸۲ (دی ۱۳۵۹-۶۰) اعلام کرده بود که در طی این سال ۲۶۱۶ اعدام را ثبت کرده است.

۲: متن کامل قانون حدود و قصاص مصوب ۱۳۶۱ را در [اینجا](#) ببینید.

اعدام در ایران: از شمع آجین کردن بانی‌ها تا دار زدن نوید افکاری

۲۲۵۴ تن از جمله ۱۶ کودک اعدام شدند. از این میان ۷۳۳ تن به اتهام جرائم مرتبط با مواد مخدر، ۱۰۰ تن به اتهام قتل و ۴۸ تن به اتهام جرائم جنسی اعدام شدند. علاوه بر افزایش اعدام به علت جرائم غیرسیاسی، دیگر تغییر این سال‌ها بیشتر شدن آمار اعدام به شیوه‌ی حلق‌آویزی بود. به گونه‌ای که دست‌کم ۷۸۲ تن تیرباران و ۴۴۲ تن حلق‌آویز شدند. در این چهار سال هفت سنگسار هم ثبت شده است. در سال ۱۳۶۶ آمار اعدام بار دیگر روندی صعودی داشت و دست‌کم ۱۰۲۱ تن اعدام شدند. ۳۰۸ تن از آنها تیرباران و ۱۹۴ تن حلق‌آویز شدند و دو کودک نیز در میان اعدامی‌ها بود. ۶۷ تن از اعدام‌شدگان محکوم به جرائم عادی همچون قتل، جرائم مرتبط با مواد مخدر و جرائم جنسی بودند.

### ۱۳۶۷: کشتار هزاران زندانی سیاسی و صدها زندانی عادی

در سال ۱۳۶۷، حکومت تصمیم به قتل گروه بزرگی از زندانیان سیاسی گرفت. آمار دقیقی از تعداد زندانیان سیاسی اعدام شده در دهه‌ی ۶۰ وجود ندارد. مقامات رسمی ایران هیچ‌گاه آماری در این زمینه اعلام نکرده‌اند و به‌ویژه تعداد دقیق اعدام‌شدگان در تابستان ۱۳۶۷ همچنان نامشخص است. بنیاد برومند توانسته است مشخصات ۳۱۰۷ از کسانی را که در سال ۱۳۶۷ اعدام شده‌اند ثبت کند. سازمان عفو بین‌الملل در جدیدترین گزارش خود درباره‌ی اعدام‌های ۶۷ که با عنوان «اسرار به خون آغشته» منتشر شده، می‌گوید که بنا به برآوردهای حداقلی حدود پنج هزار زندانی سیاسی در سال ۶۷ اعدام شده‌اند.<sup>۱</sup>

---

۱: عفو بین‌الملل، اسرار به خون آغشته، ۲۰۱۹، قابل دسترسی در اینجا.

بر اساس آمار بنیاد برومند، در این سال ۹۷۵ تن تیرباران، ۱۲۹۰ تن حلق‌آویز و هشت نفر سنگسار شدند. عفو بین‌الملل در بیانیه‌ای که در خرداد ۱۳۶۸ منتشر شد، از ۷۶ مورد سنگسار در فاصله‌ی دی ۶۷ تا اردیبهشت ۶۸ خبر داد. عفو بین‌الملل همچنین از سنگسار ۲۶ تن از جمله ۱۴ زن به اتهام ارتکاب رابطه‌ی نامشروع یا فاحشه‌گری یا پاندازی در سال ۱۹۸۸ (دی ۱۳۶۶-۶۷) خبر داده است.

علاوه بر اعدام دسته‌جمعی زندانیان سیاسی، زندانیان عادی و به‌ویژه متهمان به جرائم مرتبط با موادمخدر نیز در سال ۱۳۶۷ به صورت دسته‌جمعی اعدام می‌شدند. در بهمن ۱۳۶۷ قانونی تصویب شد که بر اساس آن اعدام افرادی که بیش از پنج کیلوگرم حشیش یا تریاک و بیش از سی گرم هروئین یا کدئین یا متادن یا مرفین داشته یا داشتند لازم الاجرا شده بود. تصویب این قانون، موارد اعدام به دلیل جرائم مرتبط با موادمخدر را افزایش داد. تا اواسط دی ماه ۱۳۶۷ تصاویر این اعدام‌ها در روزنامه‌های ایران چاپ می‌شد. پس از آن، چنانکه روزنامه‌ی «جمهوری اسلامی» در ۲۷ دی ۱۳۶۷ نوشت، «چاپ تصاویر اعدام که مورد بهره‌برداری رسانه‌های خارجی قرار گیرد» ممنوع اعلام شد.<sup>۱</sup>

### ۱۳۶۸: ادامه‌ی اعدام زندانیان سیاسی، گردن‌زنی غیرسیاسی‌ها

هر چند در سال ۱۳۶۸ اعدام زندانیان سیاسی به شدت سال قبل نبود اما همچنان ادامه داشت. عفو بین‌الملل در خرداد ۱۳۶۸ اعلام کرد که همچنان اسامی کسانی را دریافت می‌کند که به اتهام‌های سیاسی در بازداشت بوده‌اند و اعدام می‌شوند.

---

۱: عفو بین‌الملل، گزارش عفو بین‌الملل بیش از ۹۰۰ اعدام در پنج ماه ۱۳۶۸، منتشر شده در ۱۰ خرداد ۱۳۶۸، قابل دسترسی در اینجا.

اعدام در ایران: از شمع آجین کردن بانی‌ها تا دار زدن نوید افکاری

اعدام زندانیان غیرسیاسی نیز در این سال پرشمار بود. به گزارش عفو بین‌الملل، در فاصله‌ی دی ۱۳۶۷-۶۸ (سال ۱۹۸۹ م.) رسانه‌های رسمی ایران، خبر اعدام ۱۵۰۰ تن را به دلیل ارتکاب به جرائم عمومی منتشر کردند. بیش از هزار تن از آنها به اتهام قاچاق مواد مخدر اعدام شدند. ۳۸ تن از آنها در ۲۰ اسفند ۱۳۶۸ به صورت هم‌زمان در ۱۲ شهر مختلف به دار آویخته شدند.

در سال ۶۸ همچنین مواردی از اعدام به شیوه‌ی گردن زدن هم ثبت شده است. به گزارش عفو بین‌الملل: «در بهمن ۱۳۶۸ دو مرد را در همدان به جرم ارتکاب چند قتل و سرقت از بانک ابتدا با ضربات چاقو قرار زخمی کردند، بعد به آنان شلاق زدند و سرانجام گردن‌هایشان را قطع کردند. محکوم سوم همین پرونده را نیز ابتدا شلاق زدند و بعد به دار آویختند. اجساد هر سه نفر را در خیابان‌های شهر به تماشا گذاشتند و سپس جمعیت حاضر آنها را آتش زدند.» این نهاد حقوق بشری همچنین از چند مورد دیگر گردن‌زنی به اتهام لواط در ابتدای سال ۶۸ خبر داده بود.<sup>۱</sup>

دهه‌ی اول استقرار جمهوری اسلامی در ایران، استقرار حکومت اعدام بود. انقلابیون مذهبی به قدرت رسیده از یک سو برای محکم کردن پایه‌های حکومت‌شان مخالفان را دسته دسته به پای چوبه‌های دار و چوخه‌های اعدام می‌فرستادند. از سوی دیگر، برای راضی کردن هواداران سنتی و مذهبی خود و نشان دادن پایبندی‌شان به ارزش‌های انقلابی و اسلامی، متهمان به جرائم عادی را بدون هیچ‌گونه رحمی به خشونت‌آمیزترین اعدام‌ها محکوم می‌کردند.

---

۱: عفو بین‌الملل، گزارش نقض حقوق بشر در ایران، ۱۹۸۷-۱۹۹۰: قتل عام در زندان‌ها ۱۹۸۸، ۱۰ آذر ۱۳۶۹، قابل دسترسی در [اینجا](#).

از سال ۱۳۶۹، دو سال پس از پایان جنگ هشت ساله با عراق، مرگ روح‌الله خمینی و آغاز دوران زمامداری علی خامنه‌ای و روی کار آمدن دولت هاشمی رفسنجانی، شیوه‌ی برخورد حکومت نیز در برابر اعدام تغییر کرد. تغییری که هر چند گاه منجر به کاهش آمار اعدام‌ها شده اما همچنان ایران را در صدر آمار اعدام جهانی پس از چین قرار داده است.

### ۱۳۶۹-۷۰: چرخش ماشین اعدام به سمت زندانیان عادی

با خالی شدن زندان‌ها از زندانیان سیاسی که به پای چوبه‌های دار و چوخه‌های تیر فرستاده شده بودند، ماشین اعدام زندانیان غیرسیاسی را هدف گرفت. در فاصله دی ۱۳۶۸-۶۹ (م. ۱۹۹۰) بیش از ۷۵۰ اعدام از سوی سازمان عفو بین‌الملل ثبت شده است که اتهام بیش از ۴۰۰ تن از آنها جرائم مربوط به موادمخدر بود.<sup>۱</sup>

در پی اجرای قوانین جدید مبارزه با قاچاق مواد مخدر در سال ۱۳۶۹، اعدام متهمان به جرائم مرتبط با مواد مخدر سرعت گرفت و برخی از آنها به صورت دسته‌جمعی در ملاعام اعدام شدند. عفو بین‌الملل اعدام دو گروه ۴۴ نفره و ۴۸ نفره را در مشهد ثبت کرده که با فاصله‌ی دو هفته به دار آویخته شدند. بنا بر همین گزارش مقتدایی، رئیس دادگاه عالی، اعلام کرده بود که بر اساس سیستم جدید، قاچاقچیان مواد مخدر ظرف ۱۵ روز بعد از بازداشت اعدام خواهند شد.<sup>۲</sup>

اکثر اعدام‌شدگان در ملاعام به دار آویخته شدند و چند مورد سنگسار و گردن‌زدن نیز گزارش شده است. بنیاد برومند نیز اعدام مرد ۲۲ ساله‌ای به نام حمید آبنوس را به شیوه‌ی گردن‌زدن در تاریخ ۱۸ مرداد ۱۳۶۹ ثبت کرده است. او که متهم به تجاوز بود در شهر قم و در ملأ

۱: عفو بین‌الملل، گزارش سالانه، ۱۹۹۱، قابل دسترسی در [اینجا](#).

۲: عفو بین‌الملل، اخبار اعدام، فوریه‌ی ۱۹۹۱، قابل دسترسی در [اینجا](#).

اعدام در ایران: از شمع آجین کردن بانی‌ها تا دار زدن نوید افکاری

عام گردن زده شد. در ۳۰ خرداد همین سال حمید آب، دانشجوی رشته‌ی مهندسی صنایع و معدن دانشگاه صنعتی شریف تهران، پس از یک سخنرانی در خوابگاه دانشگاه، به اتهام ارتداد بازداشت و در مرداد ۶۹ در کوه‌های اطراف تبریز تیرباران شد.

علاوه بر این، اعدام زندانیان سیاسی نیز هیچ‌گاه متوقف نشد. دست‌کم ۶۰ زندانی سیاسی در این سال اعدام شدند که برخی اعضای حزب دموکراتیک کردستان و سازمان مجاهدین خلق نیز در میان آنها بودند. عفو بین‌الملل همچنین در گزارشی به سازمان ملل اعلام کرد که در مهر ۱۳۷۰ گزارش‌هایی مبنی بر اعدام در ملأ عام بیش از ۲۰ عضو عشیره‌های بلوچ در زاهدان را در مدت کوتاهی پس از بازداشت‌شان دریافت کرده است.

این روند در سال بعد نیز ادامه پیدا کرد. بر اساس گزارش عفو بین‌الملل دست‌کم ۷۷۵ تن فاصله‌ی دی ۱۳۶۹ تا دی ۱۳۷۰ (۱۹۹۱ م.) اعدام شدند. اعدام‌شدگانی که بر اساس گزارش‌های منتشر شده در رسانه‌های رسمی ایران، اکثرشان به دلیل جرائم عادی به مجازات مرگ محکوم شده بودند. یکی از اعدام‌شدگان زنی بود که به اتهام فحشا سنگسار شد و یک مرد نیز به اتهام تجاوز و قتل از بالای صخره به پایین پرتاب شد.<sup>۱</sup>

### ۱۳۷۱: شورش‌های خیابانی و اعدام معترضان در مشهد و شیراز

در سال‌های آغازین دهه‌ی ۷۰ روند اعدام‌ها تفاوت‌های اساسی با دهه‌ی ۶۰ پیدا کرد. از یک سو، تعداد اعدام‌ها به شکل چشمگیری کاهش یافت. به گونه‌ای که در فاصله‌ی دی ۱۳۷۰-۷۱ (۱۹۹۲ م.) عفو بین‌الملل در حدود ۳۳۰ اعدام در ایران ثبت کرد که نصف اعدام‌های سال گذشته بود. بیشتر اعدام‌شدگان محکوم به جرائم

۱: عفو بین‌الملل، گزارش سالانه، ۱۹۹۲، قابل دسترسی در اینجا.

عادی و به‌ویژه جرائم مربوط به مواد مخدر بودند اما اعدام زندانیان سیاسی نیز همچنان ادامه داشت و دست کم ۱۴۰ زندانی سیاسی در این سال اعدام شدند.<sup>۱</sup> همچنین گزارش‌هایی از اعدام به دلیل پیشینه‌ی مذهبی، سنگسار، گردن‌زنی و شلاق و قطع عضو پیش از اعدام در این سال منتشر داده است.<sup>۲</sup>

تغییر دیگر اما در زندانیان سیاسی اعدام شده بود. این بار به جای اعضا و هواداران گروه‌های سیاسی مخالف یا منتقد نظام، مردم عادی که به خاطر اعتراض به سیاست‌های اقتصادی - اجتماعی دولت در مشهد و شیراز به خیابان آمده بودند، اعدام می‌شدند.

شورش مشهد در خرداد ۱۳۷۱ در پی تخریب اماکن مسکونی مناطق حاشیه‌ای مشهد و اعتراض مردمی که خانه‌هایشان را خراب کرده بودند، شروع شد و به دنبال کشته شدن دو نوجوان شدت گرفت. پیامد این اعتراض‌ها بازداشت صدها تن از معترضان و اعدام شماری از آنها بود.<sup>۳</sup> ۲۰ خرداد ۱۳۷۱ رادیو تهران، خبر اعدام چهار تن از دستگیرشدگان در شورش‌های مشهد را منتشر کرد. دستگیرشدگان به ایجاد وحشت، آتش‌زدن ساختمان‌های دولتی و سوزاندن قرآن متهم شده بودند و فقط دو هفته پس از دستگیری اعدام شدند. عفو بین‌الملل همچنین از اعدام چهار تن از معترضان در شیراز خبر داده است. به نظر می‌رسد که این چهار نفر در جریان تجمع و تظاهرات جمعی از جانبازان شیراز در فروردین ۱۳۷۱ دستگیر شده باشند. بنا بر این گزارش، خبرگزاری جمهوری اسلامی در ۲۰ تیر ماه ۱۳۷۱ اعلام کرد که چهار تن از این

۱: عفو بین‌الملل، ایران قربانی نقض حقوق بشر، ۱۹۹۳، قابل دسترسی در [اینجا](#).

۲: عفو بین‌الملل، اعدام زندانیان در ایران ادامه دارد، ۱۹۹۲، قابل دسترسی در [اینجا](#)

۳: نگاه کنید به تارا عاطفی، شورش فراموش‌شده: مشهد، خرداد ۷۱، رادیو زمانه، ۲۹ مه ۲۰۲۰، قابل دسترسی در [اینجا](#).



اعدام در ایران: از شمع آجین کردن بانی‌ها تا دار زدن نوید افکاری

معترضان اعدام شده‌اند و پنج نفر دیگر نیز به دلیل شرکت در اعتراض‌های شیراز به اعدام محکوم شدند.<sup>۱</sup>

### ۱۳۷۱-۱۳۸۴: کاهش اعدام‌ها برای یک دوره‌ی ۱۴ ساله

کاهش آمار اعدام‌ها که پس از پایان جنگ و سرکار آمدن دولت هاشمی رفسنجانی شروع شده بود، تا پایان دوره‌ی اصلاحات در اواسط دهه‌ی ۸۰ ادامه پیدا کرد و در بازه‌ی زمانی ۱۳۷۱ تا ۱۳۸۴ (۱۹۹۳-۲۰۰۶) آمار اعدام‌هایی که عفو بین‌الملل موفق به ثبت آنها شد سالانه بین ۴۷ تا ۱۷۷ فقره بوده است.

هر چند اعدام زندانیان سیاسی . عقیدتی هیچ‌گاه متوقف نشد اما آمار آن در این سال‌ها با کشتارهای گسترده‌ی مخالفان سیاسی در دهه‌ی ۶۰ قابل مقایسه نبود. از سوی دیگر، جمهوری اسلامی در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ برخی اعدام‌های فراقضائی را در دستور کار خود قرار داد. شماری از مخالفانش را در خارج از کشور کشت و ده‌ها مخالف سیاسی را در داخل کشور به قتل رساند. قتل‌هایی که بعدها به قتل‌های زنجیره‌ای سیاسی معروف شد.

در فاصله‌ی دی ۱۳۷۱-۷۲ (م. ۱۹۹۳) عفو بین‌الملل اعدام ۹۳ تن را ثبت کرد. ۲۰ فعال سیاسی بلوچ که در فاصله‌ی دی تا اسفند ۱۳۷۱ در زندان زاهدان اعدام شدند، از جمله زندانیان سیاسی اعدام شده در این سال بودند.<sup>۲</sup>

سال بعد در فاصله‌ی دی ۱۳۷۲-۷۳ (م. ۱۹۹۴) دست کم ۱۳۹ اعدام از سوی عفو بین‌الملل گزارش شد. چهار تن از زندانیان سیاسی اعدام‌شده در این سال از اعضای حزب دموکرات کردستان ایران بودند.

---

۱: عفو بین‌الملل، اعدام زندانیان در ایران ادامه دارد، ۱۹۹۲، قابل دسترسی در [اینجا](#)

۲: عفو بین‌الملل، گزارش سالانه، ۱۹۹۴، قابل دسترسی در [اینجا](#).

۱ بنیاد برومند در این سال، سنگسار شش زن و چهار مرد را در شهرهای ساری، همدان، قم، رامهرمز و تهران ثبت کرده است. همچنین یک دختر ۱۵ ساله که اتهام و شیوه‌ی اعدامش مشخص نیست در دی ماه یا بهمن ماه ۱۳۷۲ (ژانویه ۱۹۹۴) در شهر قزوین اعدام شده است.

سال بعد، در فاصله‌ی دی ۱۳۷۳-۷۴ (م. ۱۹۹۵) عفو بین‌الملل از اجرای ۵۰ اعدام در ایران خبر داد و گفت که ۲۰ درصد اعدام‌شدگان زندانیان سیاسی بودند. فیض‌الله مخوباد، مرد ۷۷ ساله‌ای که از اعضای جامعه‌ی یهودیان بود، یکی از این اعدام‌شدگان بود. او به مدت سه سال به اتهام جاسوسی در زندان بود و پیش از اعدام هر دو چشمش را از حدقه درآورده بودند.<sup>۲</sup>

در فاصله‌ی دی ۱۳۷۴-۷۵ (م. ۱۹۹۶) با رشد بیش از ۵۰ درصدی نسبت به سال قبل، دست‌کم ۱۱۰ زندانی از جمله شماری از زندانیان سیاسی اعدام شدند. در این سال دو مرد و دو زن در ارومیه و شیراز سنگسار شدند و یک مرد درویش در شهر همدان به اتهام «راه‌اندازی مرکز فساد» به دار آویخته شد.<sup>۳</sup>

این آمار در فاصله‌ی دی ۱۳۷۵-۷۶ (م. ۱۹۹۷) به ۱۴۳ اعدام رسید. برخی از آنها در ملاً عام به دارآویخته شدند و دست‌کم سه مرد و سه زن در ماه اکتبر در خزرآباد سنگسار شدند.<sup>۴</sup> بنیاد برومند مشخصات ۱۱۱ تن از این اعدام‌شدگان را ثبت کرده است. بر اساس این گزارش ۴۰ تن از

---

۱- عفو بین‌الملل، ایران: پنهان‌کاری رسمی دولتی بر سرکوب و اختناق مستمر، سرپوش می‌گذارد، ۱۹۹۵، قابل دسترسی در اینجا.

۲- عفو بین‌الملل، تقاضای عفو بین‌الملل برای متوقف ساختن اعدام‌ها و قطع عضو در ایران، ۱۳۷۵، قابل دسترسی در اینجا.

۳- عفو بین‌الملل، گزارش سالانه، ۱۹۹۷، قابل دسترسی در اینجا.

۴- عفو بین‌الملل، گزارش سالانه، ۱۹۹۸، قابل دسترسی در اینجا.

اعدام در ایران: از شمع آجین کردن بانی‌ها تا دار زدن نوید افکاری

آنها به خاطر جرائم مربوط به مواد مخدر، ۱۷ تن به خاطر جرائم جنسی و ۴۳ تن به اتهام قتل اعدام شدند.

سازمان عفو بین‌الملل در سال ۱۹۹۸ (دی ۱۳۷۶-۷۷) آماری از اعدام‌ها در ایران اعلام نکرد. با این حال، در گزارش سالانه‌ی آن آمده است که مجازات اعدام همچنان به صورت گسترده در ایران اعمال می‌شود. این گزارش همچنین از اعدام روح‌الله روحانی در ماه ژوئیه در مشهد به اتهام اینکه یک زن مسلمان شیعه را به مذهب بهائیت سوق داده است، خبر داد. بنیاد برومند نیز در این سال فقط اعدام روح‌الله روحانی و «اعدام‌های فراقضائی» روشنفکران را که به قتل‌های سیاسی زنجیره‌ای معروف است ثبت کرده است.

در هفت سال بعد (دی ۱۳۷۷-۸۴) آمار اعدام با فراز و نشیب‌های نه‌چندان شدیدی به این ترتیب بود: ۱۶۵ اعدام در سال ۱۹۹۹، ۷۵ اعدام در سال ۲۰۰۰، ۱۳۹ اعدام در سال ۲۰۰۱، ۱۱۳ اعدام در سال ۲۰۰۲، ۱۰۸ اعدام در سال ۲۰۰۳، ۱۵۹ اعدام در سال ۲۰۰۴، ۹۴ اعدام در سال ۲۰۰۵.

آمار اعدام‌ها به نسبت سال‌های قبل کمتر شده بود اما بر اساس مستندات بنیاد برومند، طی این هفت سال، دست‌کم چهار تن سنگسار شدند. ۲۳ تن از اعدام‌شدگان در هنگام ارتکاب جرم زیر ۱۸ سال داشتند، ۱۰ مرد به اتهام «لواط» و «لواط به عنف» اعدام شدند. همچنین در ۲۶ خرداد ۱۳۸۰، کهیم رخشانی، تبعه‌ی افغانستان به اتهام زنا در چهارراه شهربانی زابل (استان سیستان و بلوچستان) در ملأ عام گردن زده شد.

اعدام عاطفه سهاله رجی، دختر ۱۶ ساله‌ی مازندارانی که ۲۵ مرداد ۱۳۸۳ به اتهام زنا در ملأ عام حلق‌آویز شد یکی از پسر و صداترین اعدام‌ها در این دوره بود. این دختر نوجوان که در طول یک سال سه بار به جرم فحشا و تن‌فروشی دستگیر و شلاق خورده بود، در پی شکایت

اهالی محل و اقرار علیه خودش در چهارمین دستگیری به اعدام محکوم شد. با وجود شواهدی مبنی بر اختلالات روانی عاطفه، اقرار او علیه خودش در کنار «علم قاضی» به عنوان یکی از دلایل اثبات جرم پذیرفته شد و فقط ۱۰۵ روز پس از دستگیری اعدام شد.

### پایان دوره‌ی اصلاحات، شدت گرفتن دوباره‌ی اعدام‌ها

از زمستان سال ۱۳۸۴ (م. ۲۰۰۶) افزایش چشمگیر آمار اعدام‌ها بار دیگر آغاز شد و از ۹۴ اعدام در فاصله‌ی دی ۱۳۸۳-۸۴ (م. ۲۰۰۵) به ۱۷۷ اعدام در فاصله‌ی دی ۱۳۸۴-۸۵ (م. ۲۰۰۶) رسید. از جمله این اعدام‌ها، اعدام دو عرب اهوازی در ۱۱ اسفند ۱۳۸۴ به اتهام دست داشتن در بمب‌گذاری‌های سال ۱۳۸۴ در اهواز، آبادان و دزفول بود.<sup>۱</sup> در سال‌های بعد دست‌کم ۱۸ عرب اهوازی دیگر به همین اتهام اعدام شدند. بسیاری از این افراد تحت شکنجه‌های شدید روحی و جسمی به دست داشتن در این بمب‌گذاری اعتراف کردند و نامه‌ی هفت‌تن از وکلای متهمان این پرونده حاکی از رعایت نشدن اصول دادرسی عادلانه است.<sup>۲</sup>

این آمار در سال ۲۰۰۷ (دی ۱۳۸۵-۸۶) تقریباً دو برابر شد و به ۳۳۵ اعدام رسید. علاوه بر افزایش دوباره‌ی اعدام‌ها، اعدام‌های سیاسی نیز در این سال‌ها دوباره در دستور کار قرار گرفت. بر اساس گزارش عفو بین‌الملل دست‌کم هشت عرب اهوازی در سال‌های ۱۳۸۵ و ۱۳۸۶ اعدام شدند و برای شماری دیگر از آنها حکم اعدام صادر شد.

---

۱: مرکز اسناد حقوق بشر، چهارچوبی از خشونت: سرکوب اقلیت عرب در جمهوری اسلامی ایران، ۳۱ مارس ۲۰۱۵، قابل دسترسی در اینجا.

۲: بنیاد برومند، عرب‌های خوزستان: ده سال ظلم و بی‌عدالتی، ۲۶ فروردین ۱۳۹۴، قابل دسترسی در اینجا.

اعدام در ایران: از شمع‌آجین کردن بانی‌ها تا دار زدن نوید افکاری

در این سال‌ها اعدام کودکان دوباره شدت گرفت و دست‌کم هفت تن از کسانی که در سال‌های ۸۵-۸۶ اعدام شدند در زمان ارتکاب جرم زیر ۱۸ سال داشتند.<sup>۱</sup> سنگسار ناگهانی جعفر کیانی در ۱۴ تیر ۱۳۸۶ از دیگر نشانه‌هایی بود که به نگرانی درباره‌ی رواج مجدد شیوه‌های غیرانسانی مجازات مرگ دامن زد.

در فاصله‌ی دی ۱۳۸۶-۸۷ (۲۰۰۸) آمار اعدام‌ها تقریباً مشابه سال گذشته بود و دست‌کم ۳۴۶ تن، از جمله هشت کودک، اعدام شدند. اقدام مثبتی که در این سال انجام شد، صدور دستور ممنوعیت اعدام در ملاً عام از سوی رئیس قوه‌ی قضاییه در دی ماه ۱۳۸۶ بود. قوه‌ی قضائیه همچنین اعلام کرد که حکم سنگسار ۱۰ نفر متوقف شده، هرچند آنها همچنان در انتظار مجازات مرگ هستند و احتمالاً به دار آویخته خواهند شد. با این حال، دو مرد در زمستان این سال سنگسار شدند.<sup>۲</sup>

اقدام کم‌سابقه‌ی دیگر، اعدام یعقوب مهرنهاد، روزنامه‌نگار و فعال مدنی بلوچ، در ۱۴ مرداد ۱۳۸۷ بود. هر چند حکومت در چند دهه‌ی پس از انقلاب بسیاری از فعالان سیاسی را اعدام کرده بود اما اعدام یک فعال مدنی در پی دستگیری او در یک جلسه پرسش و پاسخ با حضور مقامات محلی سابقه نداشت. یعقوب مهرنهاد مدیر یک سازمان غیردولتی به نام «انجمن جوانان صدای عدالت» بود که از سازمان ملی جوانان اعتبارنامه‌ی فعالیت گرفته بود. او همچنین سرپرست روزنامه‌ی اصلاح‌طلب «مردم‌سالاری» در استان سیستان و بلوچستان بود.

۱: عفو بین‌الملل، گزارش سالانه، ۲۰۰۸، قابل دسترسی در اینجا.

۲: عفو بین‌الملل، گزارش سالانه، ۲۰۰۹، قابل دسترسی در اینجا.

از سال ۱۳۸۷ «سازمان حقوق بشر ایران»، یک سازمان مدافع حقوق بشر که در نروژ ثبت شده و یکی از اعضای «ائتلاف جهانی علیه مجازات اعدام» است، نیز شروع به انتشار گزارش‌های سالانه‌ی اعدام در ایران کرد. این سازمان حقوق بشری علاوه بر آمار اعدام‌های اعلام شده از منابع رسمی ایران، آمارهای غیررسمی‌ای را که موفق به تأیید آنها شده در آمارهای خود لحاظ می‌کند.<sup>۱</sup>

بر اساس گزارش «سازمان حقوق بشر ایران» در فاصله‌ی دی ۱۳۸۶- ۸۷ هفت بلوچ و پنج عرب اهوازی به اتهام محاربه اعدام شدند. اعدام هفت تن به دلیل ارتکاب جرم در دوران کودکی، ۲۰ اعدام در ملأ عام، به دار آویختن فردی که تیربارانش کرده بودند و سنگسار دو مرد در مشهد، گوشه‌هایی دیگر از شیوه‌های خشن اعمال مجازات مرگ در این سال بود.<sup>۲</sup>

### ۱۳۸۸: اعدام، ابزاری برای ارباب و سرکوب

در سال ۱۳۸۸ همزمان با اعتراض‌های خیابانی گسترده به نتایج انتخاب ریاست جمهوری، آمار اعدام‌ها نیز ناگهان بالا رفت و شاهد بیشترین تعداد اعدام از سال ۱۳۷۰ به بعد بودیم.

---

۱: از دیدگاه سازمان حقوق بشر ایران اعدام‌های غیر رسمی یا مخفیانه شامل مواردی هستند که از طریق منابع رسمی اطلاع‌رسانی نشده‌اند اما از طریق کانال‌های دیگر توسط سازمان حقوق بشر ایران، مورد تأیید قرار گرفته‌اند. این کانال‌ها شامل گزارش‌های دیگر سازمان‌های حقوق بشری یا منابع سازمان حقوق بشر ایران در داخل ایران است. منابع این گزارش‌های غیر رسمی اغلب شامل شاهدان عینی، اعضای خانواده‌ها، وکلا، منابع داخل زندان‌ها و ارتباط غیر رسمی با مقامات قضائی ایران می‌شوند. در گزارش‌های این سازمان حقوق بشری، تنها مواردی که از طریق دو منبع مستقل و موثق مورد تأیید قرار گرفته‌اند درج می‌شود.

۲: سازمان حقوق بشر ایران، مجازات اعدام در ایران در سال ۲۰۰۸، منتشر شده در ۲۵ فوریه‌ی ۲۰۰۹، قابل دسترسی در اینجا

اعدام در ایران: از شمع آجین کردن بانی‌ها تا دار زدن نوید افکاری

بر اساس گزارش عفو بین‌الملل، طی ۵۰ روز پس از انتخابات ۲۲ خرداد ۸۸ تا زمان ادای سوگند به عنوان رئیس‌جمهور، دست‌کم ۱۱۵ نفر اعدام شدند. تعدادی از این اعدام‌ها به صورت دسته‌جمعی بود: ۱۴ اعدام در ۱۱ تیر، ۲۰ اعدام در ۱۳ تیر، ۲۴ اعدام در ۱۴ مرداد<sup>۱</sup> و اعدام ۱۳ بلوچ در زندان زاهدان در ۲۳ تیر به اتهام محاربه.

علاوه بر این، سه بلوچ دیگر نیز فقط دو روز پس از انفجار در مسجدی در سیستان و بلوچستان، به اتهام عضویت در گروه جندالله اعدام شدند. سازمان حقوق بشر ایران، تعداد کسانی را که در فاصله‌ی دی ۱۳۷۸-۸۸ (۲۰۰۹ م.) به اتهام محاربه اعدام شدند ۳۱ نفر اعلام کرد و گفت که ۲۷ نفر از آنها به اتهام محاربه به عضویت یا همکاری با گروه جندالله محکوم شده بودند.

در سال ۱۳۸۸ نه تنها تعداد اعدام‌های سیاسی افزایش یافت بلکه احکام عجولانه‌ی اعدام برای پرونده‌های سیاسی بار دیگر همچون دهه‌ی شصت متداول شد. اعدام احسان فتاحیان، یکی از کردهایی که در این سال اعدام شد، نمونه‌ای از دادرسی نامنصفانه بود. او که در دادگاه بدوی به دلیل عضویت در «حزب کومله زحمتکشان کردستان» به ۱۰ سال حبس در تبعید محکوم شده بود بر خلاف قوانین و روند مرسوم، در دادگاه تجدیدنظر به اعدام محکوم و اندکی بعد به دار آویخته شد.

اعدام‌های سیاسی منحصر به بلوچ‌ها و کردها نماند. آرش رحمانی‌پور و محمدرضا علی‌زمانی دو متهم به عضویت در «انجمن پادشاهی ایران» نیز که در دادگاه معترضان به نتایج انتخابات محاکمه شده بودند، در

---

۱. عفو بین‌الملل، ایران: رقم اعدام‌ها پس از انتخابات زیر سؤال رفته‌ی ریاست جمهوری به طور نگران‌کننده‌ای افزایش یافته است، ۲۰۰۹، قابل دسترسی در اینجا.

هشتم بهمن ماه ۸۸ اعدام شدند. این دو زندانی سیاسی در فروردین ۸۸، قبل از برگزاری انتخابات، دستگیر شده بودند اما با اعمال فشار و وعده‌های نادرست آنها را وادار به اعتراف علیه خود درباره‌ی دست داشتن در بمب‌گذاری در حسینیه‌ای در شیراز کردند و سپس بر خلاف وعده‌هایی که به آنها داده بودند، به دار آویخته شدند. اعدامی که بیش از هر چیز اخطاری به معترضان بود.<sup>۱</sup>

صدور یک حکم اعدام به خاطر لواط و یک حکم سنگسار به اتهام زنا، محصنه گوشه‌ای دیگر از این سیاست بود. اجرای مخفیانه‌ی حکم سنگسارِ ولی آزاد در ۱۵ اسفند ۱۳۸۷ در زندان لاکان رشت نیز تأییدی بر این بود که چنین احکامی، حتی به صورت مخفیانه و به دور از چشم و اعتراض مردم و مدافعان حقوق بشر، می‌تواند اجرا شود.

با وجود این سنگسار، از سال ۱۳۸۷ به بعد گزارشی از اجرای حکم سنگسار در ایران ثبت نشده است. در تیرماه ۱۳۸۹ سکینه آشتیانی تا آستانه‌ی اجرای حکم سنگسار پیش رفت اما اعتراض‌های داخلی و بین‌المللی منجر به توقف این حکم شد. عفو بین‌الملل در آذر ماه سال ۱۳۸۹ اعلام کرد که ایران از زمان استقرار جمهوری اسلامی در سال ۱۳۵۷ تا کنون حداقل ۷۷ تن را سنگسار کرده است. بنا به این گزارش احتمال بیشتر بودن آمار واقعی سنگسار در ایران وجود دارد زیرا عفو بین‌الملل در فاصله سال‌های ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۳، نتوانسته آمار سنگسارهای احتمالی را ثبت کند.<sup>۲</sup>

سازمان عفو بین‌الملل در سال ۲۰۰۹ (دی ۱۳۸۷ - دی ۱۳۸۸) اعدام بیش از ۳۸۸ تن را در ایران ثبت کرده است.<sup>۳</sup> آمار دیگر سازمان‌های

۱: یک روایت مستند از دو اعدام و اعترافات نمایی، صدای آلمان، ۵ اوت ۲۰۱۹، قابل دسترسی در اینجا.

۲: گزارش عفو بین‌الملل، ایران، اعدام به وسیله‌ی سنگسار، آذر ۱۳۸۹.

۳: عفو بین‌الملل، گزارش سالانه‌ی اعدام، ۲۰۱۰، قابل دسترسی در اینجا.



اعدام در ایران: از شمع آجین کردن بانی‌ها تا دار زدن نوید افکاری

حقوق بشری که آمار غیررسمی منتشرنشده از سوی حکومت را نیز در نظر گرفته‌اند بیش از این است. سازمان حقوق بشر ایران می‌گوید که دست‌کم ۴۰۲ تن اعدام شده‌اند<sup>۱</sup> و بنیاد برومند بیش از ۷۰۰ اعدام را در این سال ثبت کرده است.

بر اساس تمام این گزارش‌ها، دست‌کم پنج تن از اعدام‌شدگان در زمان ارتکاب جرم کودک بودند. دلارا دارابی و یهنود شجاعی دو تن از این کودکان بودند که به‌رغم تلاش‌های فراوان مدافعان حقوق بشر و انعکاس بین‌المللی پرونده‌شان، به دار آویخته شدند. تلاش‌ها برای توقف اعدام سهیلا قدیری، زن روسپی‌ای که نوزاد پنج روزه‌اش را به قتل رسانده بود و وضعیت روانی متعادلی نداشت، نیز به جایی نرسید. هر چند پدر فرزند سهیلا با اعلام رضایت خواهان اعدام نشدن او بود اما قضات پرونده حکم به اجرای اعدام دادند.

### ۱۳۸۹: ادامه‌ی سیاست اعدام

استفاده از حربه‌ی اعدام برای کنترل اعتراض‌ها در سال ۱۳۸۹ نیز ادامه پیدا کرد و آمار اعدام‌ها به بیش از ۵۰۰ مورد رسید. آمارهای رسمی که در گزارش عفو بین‌الملل هم به آن اشاره شده حاکی از ۲۵۲ اعدام در فاصله‌ی دی ۱۳۸۸-۸۹ (۲۰۱۰ م) است. اکثر این اعدام‌شدگان متهمان به جرائم مرتبط با مواد مخدر بودند. در این گزارش همچنین به ۳۰۰ اعدام دیگر به خاطر جرائم مرتبط با مواد مخدر اشاره می‌شود که به صورت مخفیانه و در گروه‌های دسته‌جمعی در زندان وکیل آباد مشهد اجرا شده است.<sup>۲</sup>

---

۱: سازمان حقوق بشر ایران، گزارش سالانه‌ی اعدام در سال ۲۰۰۹، قابل دسترسی در [اینجا](#).

۲: گزارش سالانه‌ی عفو بین‌الملل، ۲۰۱۱، قابل دسترسی در [اینجا](#).

اعدام مجرمان متهم به قاچاق مواد مخدر از اواسط سال ۱۳۸۹ هم‌زمان با تغییرات قانون مبارزه با مواد مخدر در ایران شدت یافت. اکثر این محکومان به مرگ از بخش‌های محروم جامعه و اغلب فروشندگان خرده‌پا بودند. افراد فقیر و محروم در مناطق فارس‌نشین، اقلیت‌های قومی که در عمل و قانون با تبعیض روبرو هستند و اتباع کشورهای دیگری که از وضعیت خوب اقتصادی برخوردار نیستند، به‌ویژه افغان‌ها.

بلوچ‌های متهم به عضویت در گروه جنرال‌الله و کردهای متهم به همکاری با پژاک نیز همچون سال‌های گذشته در فهرست اعدام‌شدگان سیاسی بودند. دست‌کم دو نفر هم در دی ماه ۱۳۸۹ به اتهام عضویت در سازمان مجاهدین خلق اعدام شدند.

شیرین علم هولی، علی حیدریان، فرهاد وکیلی و فرزاد کمانگر چهار زندانی سیاسی بودند که در اردیبهشت ۱۳۸۹ اعدام شدند. جسد‌های آنها هیچ‌گاه به خانواده‌هایشان تحویل داده نشد و تاکنون محل دفن آنها از سوی مقامات اعلام نشده است. یک نهاد سازمان ملل، سال گذشته این چهار فعال کرد را ناپدیدشدگان قهری خواند و خواهان مشخص شدن سرنوشت آنها از سوی حکومت ایران شد. این چهار زندانی کرد، تنها ناپدیدشدگان قهری در چهار دهه‌ی اخیر نیستند. جسد هزاران زندانی سیاسی در دهه‌ی ۶۰، به‌ویژه در سال ۶۷، هیچ‌گاه به خانواده‌هایشان تحویل داده نشد و محل دفن بسیاری از آنها همچنان نامشخص است. در سال‌های اخیر نیز بسیاری از زندانیان سیاسی کرد و عرب به همین شیوه اعدام شده‌اند و پس از گذشت سال‌ها خانواده‌های آنها اطلاعی از محل دفن‌شان ندارند.<sup>۱</sup>

---

۱: عدالت برای ایران، سازمان ملل چهار فعال کرد را به عنوان «ناپدیدشده‌ی قهری» به رسمیت شناخت، ۱۳۹۸/۵/۲۴، قابل دسترسی در اینجا.

اعدام در ایران: از شمع آجین کردن بانی‌ها تا دار زدن نوید افکاری

به گفته‌ی شیرین عبادی و شش سازمان بین‌المللی مدافع حقوق بشر، در دی و بهمن ۱۳۸۹ دست‌کم هشت زندانی سیاسی به اتهام محاربه برای شرکت در تظاهرات یا ارتباط با سازمان‌های مخالف اعدام شدند. زهرا بهرامی، که در جریان اعتراضات به نتایج انتخابات بازداشت و سپس متهم به قاچاق مواد مخدر شده بود در نهم بهمن ۱۳۸۹ اعدام شد.

جعفر کاظمی و محمد علی حاج آقایی، دو تن دیگر از بازداشت‌شدگان اعتراضات پس از انتخابات ۱۳۸۸، نیز در چهارم بهمن ۱۳۸۹ به اتهام محاربه از طریق رابطه با سازمان مجاهدین خلق ایران به دار آویخته شدند.

علاوه بر این زندانیان سیاسی، یک نفر هم که در اهواز ادعای خدایی کرده بود در بهمن ماه همین سال اعدام شد.

### دهه‌ی ۹۰: باز هم ادامه‌ی سیاست اعدام

به‌رغم سرکوب و مهار اعتراضات مردمی به نتایج انتخابات ۸۸، ماشین اعدام همچنان به حرکت خود ادامه داد. سازمان‌های حقوق بشری طی هفت سال پس از فرونشستن اعتراضات خیابانی، از اعدام بین چهار تا پنج هزار تن در ایران خبر دادند. در فاصله‌ی دی ۱۳۸۹-۱۳۹۶ (۲۰۱۱ تا ۲۰۱۷) عفو بین‌الملل ۴۰۶۷ اعدام، بنیاد برومند ۵۰۱۵ اعدام و سازمان حقوق بشر ایران ۴۷۱۵ اعدام را در ایران ثبت کرده‌اند. اوج این اعدام‌ها در سال ۲۰۱۵ (دی ۱۳۳-۹۴) بود که شمار اعدام‌ها به حدود یک هزار فقره در سال رسید.

افزایش اعدام‌ها البته ناگهانی نبود و سال به سال تعداد آنها بیشتر می‌شد. اما برخی تغییرات ناگهانی از همان ابتدا مشخص بود. یکی از آنها افزایش سه برابری اعدام در ملاً عام در سال ۲۰۱۱ (۱۳۸۹-۹۰) نسبت

به سال قبل بود. در دی ماه ۱۳۹۰ سازمان حقوق بشر ایران اعلام کرد که ایران در یک سال گذشته ۶۵ نفر را در ملأ عام اعدام کرده است. این بالاترین آمار اعدام در ملأ عام در ۱۰ سال پیش از آن بود. این روند ادامه داشت و تا سال ۱۳۹۴ هر ساله بین ۵۰ تا ۶۰ اعدام در ملأ عام گزارش شده است. در دی ماه ۱۳۹۱ یک مرد را در استادیوم فوتبال سبزوهر به دار زدند.

در اعدام‌های در ملأ عامی که تا به امروز ادامه دارد، معمولاً از چند روز قبل از اعدام با نصب پوسترهایی در سطح شهر زمان و مکان آن را اعلام می‌کنند. چوبه‌های دار در وسط شهر برپا می‌شود و گاه حتی از پنجره و پشت‌بام خانه‌ها می‌توان اعدام را تماشا کرد. عکس‌های منتشر شده از این اعدام‌ها حاکی از آن است که اغلب صدها تن به تماشای اعدام می‌ایستند و گاه کودکان خردسال نیز در میان جمعیت هستند.

یک تغییر دیگر افزایش آمار اعدام‌هایی بود که از سوی مقامات رسمی و رسانه‌های داخل ایران اعلام نمی‌شد و مخفی نگه داشته می‌شد. هر چند سازمان‌های مدافع حقوق بشر همواره تأکید می‌کنند که تعداد اعدام‌هایی که موفق به ثبت و گزارش‌شان می‌شوند کمتر از آمار واقعی اعدام‌ها در ایران است اما به گزارش سازمان حقوق بشر ایران، این مخفی‌کاری از سال ۱۳۸۸ شدت گرفت، روندی که در سال ۱۳۸۹ نیز ادامه پیدا کرد. این سازمان توانست در سال ۱۳۸۸ دست کم ۲۶۰ اعدام اعلام‌نشده یا مخفیانه را در ۱۵ زندان ایران ثبت کند. علاوه بر این، اعلام کرد که از ۱۳۰ اعدام مخفیانه‌ی دیگر مطلع شده که به دلیل فقدان اطلاعات کافی آنها را در آمار سالانه‌ی اعدامش لحاظ نکرده است. تعداد این دسته از اعدام‌های مخفیانه در سال ۱۳۹۱ به ۲۴۰ اعدام رسید و اکثر آنها نیز محکوم به جرائم مرتبط با مواد مخدر بودند.

از سوی دیگر، در مواردی که آمارهای رسمی منتشر می‌شد نام و مشخصات اکثر کسانی که به خاطر جرائم مربوط به مواد مخدر اعدام می‌شدند، از سوی مقامات رسمی اعلام نمی‌شد و آنچه به دست رسانه‌ها می‌رسید فقط عدد و رقم بود.<sup>۱</sup>

اعدام زندانیان سیاسی - عقیدتی که پس از اعتراض به نتایج انتخابات از سر گرفته شده بود، در سال‌های ۱۳۸۹ و ۱۳۹۰ نیز ادامه داشت. گروه هدف اما همچون سال‌های قبل از انتخابات، قومیت‌هایی بودند که به اتهام محاربه اعدام می‌شدند. از جمله چهار عرب اهوازی، شش کرد سنی و پنج زندانی بلوچ که در خرداد و دی ۱۳۹۱ به دار آویخته شدند.<sup>۲</sup>

هر چند اغلب در حوالی انتخابات، آمار اعدام‌ها را پایین نگه می‌دارند و می‌کوشند فضای سیاسی- اجتماعی کشور را به منظور جلب آرای مردم به طور نسبی باز نگه دارند اما در فاصله‌ی دی ۱۳۹۱-۹۲ آمار اعدام‌ها در ایران به یک‌باره بالا رفت و به حدود ۷۰۰ مورد رسید.<sup>۳</sup> به گزارش سازمان حقوق بشر ایران، ۴۵۸ اعدام یعنی ۶۸ درصد از کل اعدام‌های این سال، در ماه‌های بعد از انتخابات ریاست جمهوری، به‌ویژه در آخرین روزهای دولت احمدی‌نژاد، اجرا شد.<sup>۴</sup> پس از روی کار آمدن دولت روحانی نیز به‌رغم خوش‌بینی نسبت به بهبود وضعیت حقوق

---

۱- سازمان حقوق بشر ایران، گزارش سالانه‌ی اعدام در ایران- دست‌کم ۶۷۶ اعدام در سال ۲۰۱۱ میلادی، قابل دسترسی در اینجا.

۲- سازمان حقوق بشر ایران، گزارش سالانه‌ی مجازات اعدام در ایران سال ۲۰۱۲، قابل دسترسی در اینجا.

۳- سازمان عفو بین‌الملل بر اساس آمار اعلام شده از سوی منابع رسمی ایران آمار اعدام‌ها در سال ۲۰۱۳ را ۳۶۹ مورد اعلام کرد. سازمان حقوق بشر ایران توانست ۶۸۷ اعدام را در این سال ثبت کند و بنیاد پروموند ۷۷۰ اعدام را گزارش کرد.

۴- سازمان حقوق بشر ایران، گزارش سالانه‌ی اعدام در ایران - سال ۲۰۱۳ میلادی، قابل دسترسی در اینجا.

بشر، آمار اعدام‌ها افزایش یافت. در دی ماه ۱۳۹۳ تعداد اعدام‌های یک سال گذشته از سوی سازمان‌های حقوق بشری بین ۷۴۳ تا ۹۶۸ مورد گزارش شد و در فاصله‌ی دی ۱۳۹۳-۹۴ (۲۰۱۵ م.) تقریباً تمامی سازمان‌های حقوق بشری معتبر آماری در حدود یک‌هزار اعدام را گزارش کردند. یعنی به طور متوسط روزانه دو تا سه اعدام.

رویه‌ی حاکم در این سال‌ها تقریباً ثابت بود: بیشتر اعدام‌شدگان متهم به جرائم مواد مخدر بودند. پس از آن اعدام و قصاص به دلیل قتل در رتبه‌ی دوم قرار داشت و آمارش نیز مدام بالاتر می‌رفت. علاوه بر آن، هر سال تعدادی از فعالان کرد، بلوچ و عرب به اتهام محاربه اعدام می‌شدند. علت این اعدام‌ها اغلب اتهام عضویت یا وابستگی این فعالان به گروه‌های سیاسی و گاه مسلح مخالف نظام بود.

سازمان حقوق بشر ایران با اعلام اینکه بین سال‌های ۱۳۸۸ تا ۱۳۹۳ دست کم ۶۰ نفر به دلیل وابستگی‌های سیاسی و عقیدتی اعدام شده‌اند، می‌گوید که «در بسیاری از آنها هیچ نمونه‌ای مبنی بر ارتباط مجرمان با عمل خشونت‌آمیز احراز نشد.»<sup>۱</sup> اعدام هادی شعبانی و هادی راشدی، دو معلم و فعال مدنی هویت‌طلب عرب اهوازی، در بهمن ۱۳۹۲ نمونه‌ای از این اعدام‌ها بود.<sup>۲</sup>

آمار اعدام در دی ماه سال ۱۳۹۵ با کاهشی بیش از ۴۰ درصدی نسبت به سال قبل، ۵۶۷ فقره گزارش شد و در سال بعد این آمار به ۵۰۷ اعدام رسید. با این حال، بعد از چین که آمار اعدامش جزو اسرار حکومتی است و گزارش نمی‌شود، ایران همچنان بالاترین آمار اعدام در جهان را داشت و به تنهایی مسئول بیش از ۵۰ درصد از اعدام‌ها در دنیا

۱: سازمان حقوق بشر ایران، گزارش سالانه‌ی اعدام در سال ۲۰۱۴، قابل دسترسی در [اینجا](#).

۲: عدالت برای ایران، هادی راشدی و هاشم شعبانی، دو زندانی عرب اهوازی اعدام شدند، ۹ بهمن ۱۳۹۲، قابل دسترسی در [اینجا](#).

اعدام در ایران: از شمع آجین کردن بانی‌ها تا دار زدن نوید افکاری

بود. اعدام در ملأ عام هم به‌رغم کاهش پس از ۱۰ سال، به بیش از ۳۰ مورد رسید. اما ایران و کره شمالی تنها کشورهایی بودند که در سال ۲۰۱۶ (۱۳۹۴-۹۵) در ملأ عام اعدام کردند. در سال ۲۰۱۷ (۱۳۹۵-۹۶) ایران تنها کشوری بود که محکومان به مرگ را در برابر چشم صدها تن اعدام می‌کرد.<sup>۱</sup>

با اجرایی شدن تغییرات قانون مبارزه با مواد مخدر در پایان زمستان ۱۳۹۶<sup>۲</sup> آمار اعدام‌ها در ایران ۵۰ درصد کاهش یافت. در فاصله‌ی دی ۱۳۹۶-۹۷ (۲۰۱۸ م.) دست‌کم ۲۵۳ اعدام از سوی عفو بین‌الملل ثبت شد. آمار اعدام‌های در ملأ عام نیز به ۱۳ مورد رسید و در یک رقم کم‌سابقه فقط ۲۵ نفر در رابطه با جرائم مرتبط با مواد مخدر در ایران اعدام شدند.

به‌رغم این تحولات، اعدام کودکان و زندانیان سیاسی - عقیدتی با همان سرعت پیشین ادامه داشت. در سال ۲۰۱۸ هفت متهمی که در زمان ارتکاب جرم زیر ۱۸ سال داشتند اعدام شدند و ایران تنها کشوری بود که در سال ۲۰۱۸ اقدام به اعدام کودکان کرد. شش نفر، از جمله محمد ثلاث، از دراویش گنابادی، زانیار مرادی، لقمان مرادی و رامین حسین پناهی، از فعالان کرد، نیز به‌رغم اعتراض‌های گسترده‌ی داخلی و بین‌المللی، به دار آویخته شدند. عفو بین‌الملل همچنین گزارش‌هایی از صدور حکم سنگسار برای دوزن به اتهام زنا‌ی محصنه دریافت کرد اما گفت که نتوانسته این گزارش‌ها را به صورت مستقل تأیید کند.

---

۱- عفو بین‌الملل، گزارش جهانی مجازات اعدام در سال ۲۰۱۶، قابل دسترسی در [اینجا](#) و گزارش جهانی مجازات اعدام در سال ۲۰۱۷، قابل دسترسی در [اینجا](#).

۲- این قانون که در نوامبر ۲۰۱۷ اصلاح شده بود، سقف میزان مواد مخدری را که مشمول مجازات اعدام می‌شد افزایش داد. این اصلاحیه عطف به ماسبق می‌شود و به افرادی که به دلیل جرائم مرتبط با مواد مخدر به اعدام محکوم شده‌اند امکان می‌دهد جهت تخفیف مجازات درخواست بازبینی حکم خود را ارائه دهند.

دسته‌ی جدیدی که در سال‌های اخیر به صف اعدامیان اضافه شده‌اند، کسانی هستند که مفسد و اخلال‌گر اقتصادی خوانده می‌شوند و با اتهام افساد فی‌الارض اعدام می‌شوند. در سال ۲۰۱۸ نیز دست‌کم سه تن از ۱۴ نفری که به اتهام افساد فی‌الارض اعدام شدند، متهم به اخلال در بازار ارز و طلا بودند.<sup>۱</sup>

در دی ۱۳۹۷-۹۸ (م. ۲۰۱۹) ایران همچنان در مسیر کاهش اعدام‌ها پیش رفت و عفو بین‌الملل دست‌کم ۲۵۱ اعدام را در این مدت ثبت کرد. اما ایران همچنان بالاترین آمار اعدام در جهان را پس از چین داشت.<sup>۲</sup>

بر اساس گزارش سازمان حقوق بشر ایران، هم‌زمان با کاهش اعدام‌های مرتبط با جرائم مواد مخدر به ۱۱ درصد از کل اعدام‌ها، ۸۰ درصد از اعدام‌ها (دست‌کم ۲۲۵ تن) به خاطر اتهام قتل عمد بوده است. این در حالی است که در این سال ۳۷۴ محکوم به اعدام به خاطر قتل عمد از سوی خانواده‌های قربانیان بخشیده شدند و از چوبه‌ی دار نجات پیدا کردند.<sup>۳</sup>

هر چند در سال ۲۰۱۹ همچنان ۱۳ اعدام در ملأعام انجام شد اما اعدام کودکان و زندانیان سیاسی - عقیدتی کاهش یافت. در فاصله‌ی دی ۱۳۹۷ تا دی ۱۳۹۸ دو تن به خاطر فعالیت‌های سیاسی و چهار تن به خاطر جرائمی که در کودکی مرتکب شده بودند اعدام شدند.<sup>۴</sup>

- ۱: عفو بین‌الملل، گزارش جهانی مجازات اعدام در سال ۲۰۱۸، قابل دسترسی در [اینجا](#).
- ۲: بنیاد برومند در سال ۲۰۱۹ دست‌کم ۲۱۸ اعدام و سازمان حقوق بشر ایران دست‌کم ۲۸۰ اعدام را ثبت کرده‌اند.
- ۳: سازمان حقوق بشر ایران، گزارش سالانه‌ی اعدام در سال ۲۰۱۹، قابل دسترسی در [اینجا](#).
- ۴: عفو بین‌الملل، گزارش جهانی مجازات اعدام در سال ۲۰۱۹، قابل دسترسی در [اینجا](#).



## اعدام در ایران: از شمع آجین کردن بانی‌ها تا دار زدن نوید افکاری

بر اساس آمارهای عفو بین‌الملل از سال ۱۳۶۹ تا کنون ایران همواره بالاترین آمار اعدام کودکان بزهکار را داشته است. بسیاری از کشورهای که آمار اعدام بالایی داشتند، از جمله یمن، چین و ایالات متحده آمریکا، در سال‌های اخیر مجازات اعدام برای کسانی را که در زیر ۱۸ سالگی مرتکب جرم می‌شوند لغو کردند.<sup>۱</sup> در ایران کودکان بزهکار زیر ۱۸ سال اعدام نمی‌شوند. آنها بازداشت و به زندان منتقل می‌شوند و پس از رسیدن به ۱۸ سالگی حکم اعدام‌شان اجرا می‌شود.

به گزارش عفو بین‌الملل، از سال ۱۳۶۹ تا کنون دست‌کم ۱۴۹ کودک بزهکار در ۱۰ کشور جهان اعدام شده‌اند که ۹۹ تن از آنها در ایران به دار آویخته شده‌اند. به این معنا که ایران در ۲۰ سال گذشته ۶۶ درصد از کودکان اعدام شده در جهان را به بالای چوبه‌ی دار فرستاده است. به‌رغم تغییرات اخیر در قوانین مجازات اسلامی مبنی بر مجازات‌های جایگزین اعدام برای کودکان، این اصلاحات شامل جرائم موجب حدود و قصاص نمی‌شود و کودکان همچنان به خاطر جرائمی همچون قتل، تجاوز و لواط اعدام می‌شوند.

به گفته‌ی محمود امیری مقدم، مدیر سازمان حقوق بشر ایران، ایران در ۳۰ سال گذشته بزرگ‌ترین کشور مجری اعدام «کودکان مجرم» بوده است و در حال حاضر تنها کشوری در جهان است که حکم اعدام کودکان مجرم را صادر و اجرا می‌کند.<sup>۲</sup>

آمار اعدام‌های امسال هنوز اعلام نشده است. از یک سو انتظار می‌رود که در ادامه‌ی فشارهای داخلی و بین‌المللی در مخالفت با اعدام، شاهد

---

۱. عفو بین‌الملل، ایران، آخرین اعدام‌کننده‌ی کودکان، ۲۰۰۷، قابل دسترسی در [اینجا](#).  
۲. روز جهانی مبارزه با اعدام؛ آیا ایران اعدام‌های سیاسی را افزایش داده است؟، یورو نیوز، ۱۰ اکتبر ۲۰۲۰، قابل دسترسی در [اینجا](#).

کاهش اعدام‌ها باشیم و از سوی دیگر اعدام شرکت‌کنندگان در تظاهرات مسالمت‌آمیز به نگرانی از دور جدید اعدام‌ها دامن می‌زند. در ماه‌های گذشته نوید افکاری، از بازداشت شدگان اعتراضات سال ۹۷ در شیراز، و مصطفی صالحی، از معترضان دی ماه ۱۳۹۶، در اصفهان اعدام شدند و می‌دانیم که بسیاری دیگر هم با حکم اعدام در زندان‌های جمهوری اسلامی به سر می‌برند.

## چرا با اعدام مخالفام گفتگو با پرستو فروهر

محمد حیدری

مخالفت با اعدام مبنایی نظری دارد. چرا باید با اعدام مخالف بود و چرا اعدام عملی توجیه‌ناپذیر و غیر اخلاقی است و فارغ از این که شامل حال چه کسی و با چه جرمی شود چرا باید با هر گونه اعدام مخالفت کرد؟ چرا کسی که نگاه اصولی به مسئله دارد با اعدام به هر شکل و به هر جرم و اتهامی مخالف است؟ شما چرا با اعدام مخالف هستید؟

برداشت‌ها و باورهای نظری من، همیشه پیوند عمیقی با تجربه‌های زیسته‌ام دارند. در این مورد نیز همین‌طور است: تازه نوجوانی را پشت سر می‌گذاشتم که با انقلاب ۵۷ مواجه شدم، با آن عطش سودازدهی جامعه برای تغییرات اساسی و ساختن یک جامعه‌ی آرمانی و ایده‌آل. اما در همان اولین لحظه‌های پس از انقلاب بود که قدرت سیاسی نوپا، برای جامعه بن‌بستی اخلاقی ساخت؛ نگذاشت آن حرکت مسیری انسانی بیابد و طی کند. به نظرم سبب‌ساز اصلی این بن‌بست موج اعدام‌ها بود، موج خشونت و انتقام‌کشی لجام‌گسیخته‌ای که به نام انقلاب به راه انداختند.

همان موج اعدام‌هایی که از وابستگان رژیم سابق شروع شد، با دور برداشتن تعصب، به قلع و قمع اقلیت‌های قومی و دینی و ... دست زد و بعد با انسداد سیاسی سال ۶۰، به اعدام‌های گروهی، حتی در میان نوجوانان و جوانان هم‌نسل من، انجامید.

یادم هست از همان روزهای اول انقلاب عکس‌های اعدامی‌ها در روزنامه‌ها منتشر می‌شد. انگار پیکرشان غنیمت جنگی باشد. عکس جسدشان منتشر می‌شد تا بقیه هم در این غنیمت سهیم شوند؛ هم‌زمان شریک کردن دیگران در جرم هم بود. جامعه‌ای که به چنین تصویرهایی در روزنامه‌ها عادت کند، آنها را توجیه و حتی تشویق کند، در هم‌سوئی با خاطیان حقوق بشر قرار می‌گیرد و در بن‌بست اخلاقی و انسانی گرفتار می‌شود. از بهار سیاه سال ۶۰ به بعد هم تصویر اعدامی‌ها اغلب عکس‌های پرسنلی جوان‌های مملکت شده بود؛ گروه گروه. این در واقع قعر سقوط یک جامعه است، که خیل جوان‌های آن به جرم مخالفت سیاسی مورد وحشیانه‌ترین سرکوب‌ها قرار گیرند و به کشتارگاه فرستاده شوند. به نظرم این ثمره‌ی نهایی مسیری است که اعدام‌های انتقام‌جویانه‌ی وابستگان رژیم سابق مقدمه‌ی آن بودند.

مخالفت من با اعدام و غیراخلاقی شمردن آن، با توجه به چنین تجربه‌ای است. من آن توحش و ترس و فضای غیرانسانی را که برگرده‌ی اعدام‌ها سوار و بر فضای زندگی ما حاکم شد، تجربه کرده‌ام؛ آن خشونت لجام‌گسیخته که حق آزادی و کرامت را از ما گرفت و جان انسان را بی‌مقدار کرد. کسی که چنین دورانی را تجربه کرده، بدیهی است که با اعدام مخالف باشد.

آن موقع که آن سیل خشونت به راه افتاد، بیش از هر چیز ترس آن بر زندگی حاکم بود، در شوک آن گیر افتاده بودیم. بعدتر و در بازنگری آن دوره است که می‌توان سعی در شناخت و چاره‌جویی کرد. در فکر کردن به

آن هیولای «تعزیر» و «اعدام» و «حذف»، من هم مانند بسیاری دریافتم که برای ما که آن را تجربه کرده‌ایم، هیچ راهی نمی‌ماند جز تلاش برای جلوگیری از تکرارش. مخالفت با اعدام برای من از این فکر آغاز شده. اگر در سطح تجربه‌ی جهانی هم نگاه کنید، خشونت و توحش فاشیسم و هولوکاست و جنگ جهانی بود، که موجب گسترش چنین نگرشی شد. توجه به کرامت انسان و حقوق بشر است که به نفی اعدام می‌انجامد.

تجربه‌ای که شما از آن حرف می‌زنید، بیشتر مربوط به اعدام‌های سیستماتیک و ایدئولوژیک اول انقلاب است. حذف در حوزه‌ی سیاسی و فکری که فقط هم شامل مخالفان سیاسی نبود، چنانچه خیلی از این اعدام‌ها دامن دگراندیشان فکری و دینی را هم گرفت. حتی همان موقع گروهی از دگرباشان جنسی را اعدام کردند. اخیراً فیلمی از محاکمه‌ی فردی در اوایل پیروزی انقلاب ۱۳۵۷ منتشر شد که نشان می‌دهد یک جنایتکار، جوانی را در خانه‌ای اسیر و مدت‌ها از او سوءاستفاده کرده بود اما در نهایت دادگاه حکم داد که هر دو را اعدام کنند. چون در دیدگاه فقهی این قضات، حکم هر دو طرف کسانی که رابطه با همجنس داشتند اعدام بود، حتی اگر این رابطه به زور باشد. این وجه غیر انسانی که جمهوری اسلامی و در واقع حکومت به جامعه تحمیل می‌کند، ابعاد گسترده‌ای دارد.

اما سؤال من کلی‌تر بود. کسانی که اعدام می‌کنند و حکم اعدام می‌دهند، همیشه می‌گویند که اعدام‌شدگان، جنایتکارند و برای جامعه مضرند. و با این توجیه که این افراد برای جامعه مضر هستند باید جامعه را از وجود آن‌ها پاک کنیم. مثلاً نوید افکاری را که اعدام کردند برایش پرونده‌ی قتل هم درست کردند. می‌دانند که دیگر قابل توجیه نیست که بگویند یک نفر تظاهرات کرده یا عکسی را پاره کرده و ما می‌خواهیم

او را اعدام کنیم. حتی بیشتر حکومت‌هایی مثل حکومت ایران هم این را فهمیده‌اند. اما مخالفان اعدام می‌گویند که حتی اگر کسی بر فرض جنایت هم کرده باشد، ما حق نداریم او را اعدام کنیم. در واقع، مخالفت با اعدام یک فرد، به جرم او ارتباط ندارد، حتی اگر فرض کنیم که این جرم در یک دادگاه عادلانه با یک روند دادرسی عادلانه اثبات شده باشد. بحث این است که آیا حتی با اعدام جنایتکاران هم باید مخالفت کرد؟

دقیقاً، به نظر من باید به طور اصولی با اعدام مخالفت کرد. یعنی باید تلاش کرد تا مجازات اعدام از تمام قوانین جزایی کشور پاک شود. حق تصمیم‌گیری در مورد جان یک انسان نباید به هیچ نهاد یا فرد دیگری واگذار شود؛ بی‌هیچ استثنا. ربطی به این ندارد که این فرد چه کسی است و چه کرده است. به صرف انسان بودن جانش حرمت دارد. به نظر من حتی قتل، که بالاترین جرمی است که یک فرد می‌تواند انجام دهد، نباید با اعدام مجازات شود. اینکه بر اساس قانون، تصمیم‌گیری در مورد جان انسان به دیگری واگذار شود، به نظرم اخلاقی نیست. جان انسان، مانند کرامت انسان از جایگاهی برخوردار است که باید به صورت عام موقعیتی داشته باشد که هرگز به آن دست‌اندازی نشود. جان انسان را نباید در هیچ موقعیتی گرفت، چنانچه در هیچ موقعیتی نباید انسان را شکنجه کرد. اعدام نیز مانند شکنجه به لحاظ اخلاقی مذموم است و جامعه را به سمتی می‌برد که از درون‌مایه‌های تمدن بشری فاصله می‌گیرد.

اما آنهایی که معتقدند که یک قاتل یا یک جنایتکار را می‌توان اعدام کرد، حداقل دو استدلال دارند: یکی این است که اگر این قاتل یا جنایتکار خطرناک اعدام شود، بقیه‌ی کسانی که جنایتکارند یا استعداد این عمل را دارند، می‌ترسند و عبرت می‌گیرند. پس اعدام خاصیت بازدارندگی دارد.

دیگر اینکه خانواده‌ای که عزیزش از دست رفته حق دارد که انتقام بگیرد و اگر انتقام گرفته نشود عدالت برقرار نمی‌شود. لابد دیده‌اید که هواداران حکم اعدام معمولاً مسئله را شخصی می‌کنند و می‌گویند اگر کسی یکی از اعضای خانواده‌ات را کشته بود آیا باز هم حاضر بودی مخالف اعدام باشی؟ و از این دست حرف‌ها. بنابراین، دو استدلال اینجا هست: یکی اینکه به نفع جامعه است چون بازدارنده است و دیگر اینکه به نفع خانواده‌ی قربانی است چون باعث می‌شود که عدالت برقرار شود. جواب شما به این استدلال‌ها چیست؟

باید بگویم که اولاً بازدارنده نیست. این را تحقیقات گسترده‌ای که امروز در جوامع گوناگون انجام شده نشان می‌دهد. اعدام یک پدیده‌ی باقی‌مانده از دوره‌های تاریخی گذشته است. پیشرفت فرهنگ و تمدن بشری سبب کاهش خشونت و حذف تدریجی مجازات‌های بی‌رحمانه بوده است. اگر روند تمدن بشری را نگاه کنیم، می‌بینیم که کشتن، جلوی کشتن را نگرفته است. این همان استدلال ویکتور هوگوست در نوشته‌ی معروفشکه همچنان از تأثیرگذارترین متن‌ها در نفی اعدام است. او می‌پرسد که با چه راهکاری می‌خواهی با کشتن مقابله کنی؟ دوباره با کشتن؟ آیا این یک چرخه‌ی باطل نیست؟

تحقیقاتی هم که انجام شده نشان نمی‌دهد که مجازات اعدام تأثیر بازدارنده داشته است. حتی برعکس است: در طی سال‌هایی که مجازات اعدام از قوانین کشورهای اروپایی حذف شده، میزان قتل و کشتار و جرم‌هایی که مجازات آن اعدام بوده، پایین‌تر آمده است. پس این استدلالی نیست که بتوان بر آن تکیه کرد.

در مورد استدلال دوم هم به نظر من روح آن بر پدیده‌ی انتقام بنا شده است، و در این نظریه عدالت و انتقام با هم یکی گرفته شده‌اند. این به نظر من یک خوانش گذشته‌گرا از عدالت است. عزیز از دست رفته با کشتن

مجرم برنمی‌گردد. کفه‌ی ترازو که نیست که فکر کنیم اگر جان مجرم گرفته شود، با آن جانی که او به ناحق گرفته برابر خواهد بود و توازن به روابط انسانی برمی‌گردد، پس عدالت برقرار می‌شود. مسئله‌ی عدالت در اینجا مبتنی بر مذموم بودن قتل است. قاتل باید محاکمه مجازات شود. ولی با کشتن او عمل مذموم «قتل» تکرار می‌شود. به نظر من مسئله‌ی قصاص ربطی به عدالت ندارد بلکه میدان دادن به خوانشی انتقام‌جویانه از روابط انسانی است. به لحاظ اجتماعی هم این خوانش از عدالت، ربطی به گسترش عدالت در جامعه ندارد. این فقط به حس انتقام‌جویی در افراد دامن می‌زند که اتفاقاً به نظرم باید به شدت مهار شود و نه اینکه به لحاظ قانونی به آن امکان بروز و تحقق داده شود.

چنانچه گفتم، مسئله‌ی دیگری که مطرح می‌شود این است که می‌گویند اگر شما بودید چه می‌کردید؟ ماجرا این است که ظاهراً این پرسش از اینجا به وجود می‌آید که وقتی جنایتی واقع شد، مثلاً قتلی صورت گرفت، مسئله‌ی قتل، به مسئله‌ی دو فرد تقلیل پیدا می‌کند و در اینجا مسئولیت جامعه و مسئولیت حکومت نادیده گرفته می‌شود. در این نگاه، انگار جنایت را به مسئله‌ای شخصی و فردی تبدیل می‌کنند. اگر کسی یکی از عزیزانش کشته شده و به لحاظ شخصی می‌خواهد انتقام بگیرد، آیا جامعه باید چنین اجازه‌ای بدهد؟ اگر قرار باشد به احساس و خشم قربانی استناد کنیم، چه بسا که هر قربانی تمایل به اعمال مجازات‌های دیگری هم داشته باشد اما آیا جامعه باید چنین اجازه‌ای بدهد؟ آیا قانون باید چنین اجازه‌ای بدهد؟ آیا شما می‌گویید که چنین نگاه انتقام‌جویانه‌ای مربوط به گذشته‌های تاریخی و باستانی است؟



من نمی‌گویم که فقط یک پدیده‌ی باستانی است. اتفاقاً موقعیت‌های بروز وحشی‌گری، که به فقدان تمدن تعبیر می‌شوند، صرفاً متعلق به گذشته‌ی باستانی نیستند. مثلاً اعمال وحشی‌گری و تحقیر از سوی سربازان آمریکایی نسبت به اسرای عراقی در بازداشتگاه ابوغریب، که بی‌شک نمودی از فقدان تمدن است، هیچ ربطی به دوران باستان ندارد، در زمانه‌ی ما اتفاق افتاده و از سوی افرادی که پرورده‌ی یکی از پیشرفته‌ترین و مدرن‌ترین جوامع بشری بودند.

یعنی وحشی‌گری و انفصال از تمدن در هر نقطه‌ای از زمان قابل پدیدار شدن است و فرافکنی آن به دوران باستان انحرافی است. تله‌ای است که انسان به صورت دائم در معرض خطر آن است، بروز می‌کند، اما انسانیت و تمدن و فرهنگ، با ایده‌ها و ابزارهایی که می‌سازد، مهارش می‌کند. مخالفت با اعدام و شکنجه، حفظ کرامت انسان و حقوق بشر و سازوکارهای دموکراتیک در اداره‌ی جامعه از این دست ابزارها هستند.

اگر این نمایش خشونت فاقد تمدن است، آیا نمی‌توان گفت که گویا این هیولاها از دل تاریخ دوباره زنده می‌شوند؟ مثل جنایت‌هایی که گروه داعش انجام می‌دهد. دوباره یک عده را اسیر می‌کنند و می‌فروشند، می‌سوزانند یا از بلندی پرت می‌کنند. ابعاد ماجرا واقعاً تکان‌دهنده است. این قتل‌عام به گونه‌ای است که گویا موجوداتی از قرون گذشته دوباره زنده شده‌اند. بعضی از آنها نیز اعتقاد دارند که باید برگردیم به همان هزار سال پیش. در ایران هم مشابه آن را دیده‌ایم. درست می‌گویید. نکته‌ای که می‌خواهم به آن توجه بدهم این است که نباید فکر کرد که این هیولاها صرفاً پدیده‌های باستانی هستند و در حوزه‌ی دنیای مدرن ظهور نمی‌کنند. وقتی داعش از ابزارهای دنیای جدید مثل دوربین فیلم‌برداری و اینترنت استفاده می‌کند، باید توجه کرد که ماهیت

آنها را صرفاً با ارجاع به عهد باستان نمی‌توان دریافت. از جنایت‌هایشان فیلم می‌گیرند، تصویرهای تبلیغاتی می‌سازند و در اینترنت منتشر می‌کنند، این شیوه‌ها متعلق به دنیای مدرن است و به این زمان. ارجاع آن به گذشته موجب نادیده گرفتن بخشی از واقعیت آنها خواهد شد. برای همین از ابوغریب مثال زدیم. برای اینکه ببینید در یکی از پیشرفته‌ترین و دموکرات‌ترین جوامع بشری هم می‌تواند چنین فاجعه‌هایی اتفاق بیفتد. پس صرفاً مختص تفکرهای گذشته‌گرا یا جامعه‌های غیرپیشرفته نیست.

می‌خواهید بگویید که توحش هر لحظه می‌تواند ظاهر شود و چیزی مربوط به تاریخ گذشته نیست. با همین فرهنگ و تمدن امروز هم ممکن است با وحشی‌گری و خروج از تمدن مواجه شویم، و ایمن از این اتفاق‌ها نیستیم. چنانکه در دوره‌ی انقلاب ایران دیدیم، یا در جنگ جهانی دوم، یا در عراق و افغانستان یا در ابوغریب این اتفاق افتاد. بنابراین، مبنا و مرکز استدلال و نگرانی‌تان این است که در هر نوع اعدام، خواه اعدام سیاسیون و دگراندیشان یا حتی اعدام مجرمان، در واقع به شیوه‌ای عاری از تمدن متوسل شده‌ایم و این می‌تواند در جامعه تأثیر بگذارد. این اقدام می‌تواند جامعه را عقب ببرد چون بر وجدان جمعی و رفتار عمومی تأثیر می‌گذارد. این بحث را مقدمه‌ای بگیریم بر اینکه چرا اساساً باید با اعدام مخالف بود.

حالا سراغ انقلاب ایران برویم. اشاره کردید که برخی امیدوار بودند که جامعه‌ی اخلاقی‌تری پایه‌گذاری شود اما از دل چنین امیدی، به فاصله‌ی چند ماه قتل‌عام‌ها شروع شد.

شما در خانواده‌ای بودید که مخالف اعدام بودند. به هر حال، حرکت به این سمت و رسیدن به این نتیجه فرآیندی تاریخی است. ابتدا

**مخالفت با اعدام دگراندیشان است و در نهایت به مخالفت با هرگونه اعدام تبدیل می‌شود. سیر این تحول چگونه است؟**

تا جایی که به یاد دارم نه تنها در خانواده‌ی ما بلکه در میان آن طیف سیاسی که پدر و مادرم متعلق به آن بودند، یعنی طیف ملی، از همان ابتدا با اعدام‌ها مشکل اساسی وجود داشت. در این جمع‌ها بارها شاهد نقد و گلایه و برخوردهای سرخورده و عصبی با اعدام‌ها بودم. اما در سطح جامعه و در محیط مدرسه متأسفانه چنین نبود. سال ۵۸ من ۱۷ ساله بودم و به محیط‌های گوناگونی سرک می‌کشیدم. جلوی دانشگاه که طیف‌های گوناگون سیاسی میز داشتند و گروه گروه بحث به پا بود، نه تنها هیچ‌گاه نقدی به اعدام‌ها نشنیدم بلکه حتی خواستار شدت عمل، بخوانید وحشی‌گری، بیشتر بودند. در کتابی که چند سال پیش با عنوان «بخوان به نام ایران» منتشر کردم، از این دوره نوشته‌ام. یکی از اولین برخوردهایی که شاهدش بودم درباره‌ی یکی از خان‌های کردستان به نام سالار جاف بود. او پیش از انقلاب نماینده‌ی مجلس بود و می‌گفتند با اوج‌گیری حرکت‌های انقلابی در کردستان به شدت در مقابل مردم ایستاده و حتی هواداران و مزدوران او به مردم حمله کرده و خشونت کرده بودند. او بازداشت شده بود و اعدامش از قرار قطعی بود. یک روز صبح زود خواهرش به خانه‌ی ما آمد. آن روزها برخی از کسانی که خواسته‌ای داشتند، به خانه‌ی ما می‌آمدند تا کمک بگیرند. خواهر سالار جاف هم به همین دلیل آمده بود. می‌دانست که پدرم موافق این روند نیست و برای جلوگیری از اعدام برادرش تلاش خواهد کرد. روزی که آمده بود را خوب به یاد دارم. در حیاط خانه ایستاده بود و پدرم هرچه اصرار کرد داخل ساختمان نیامد. من هم از سرکنجکاوای کنار پدرم ایستاده بودم. او در حالتی بین تظلم و خشم و دعوا کردن و استیصال با پدرم حرف می‌زد و از او می‌خواست از اعدام سالار جاف جلوگیری کند. موقع حرف زدن با پدرم یکباره مچ دست مرا گرفت و چند بار

پدرم را به جان من قسم داد که جان برادرش را حفظ کند. من هاج و واج بودم. پدرم هم هی تکرار می‌کرد که اگر به اختیار من بود هیچ‌کس را نمی‌کشتند. اصرار می‌کرد که باور کنید حرف من آنقدر که شما فکر می‌کنید نفوذ ندارد. بعد از رفتن آن خانم پدرم به داماد آقای خمینی تلفن کرد. در چنین وقت‌هایی سعی می‌کرد از طریق آقای اشراقی کارها را پیش ببرد. هنوز هم سنگینی آن لحظه که آن زن دست مرا گرفت و رو به پدرم گفت به جان این دخترتان قسم‌تان می‌دهم نگذارید برادرم را بکشند به یاد دارم. پدرم آشفته شده بود و تکرار می‌کرد چه کاری از من برمی‌آید؟ ... این حوادث مثل آواری بود که همین‌طور دائم روی سر ما می‌ریخت. پدرم، مثل دیگر مصدق‌ها، از خودش انتظار داشت و دیگران هم از او انتظار داشتند، که از این وحشی‌گری‌ها و ظلم‌ها جلوگیری کند. هم او و هم عده‌ای از همفکرانش تلاش می‌کردند اما موفق نمی‌شدند، انگار هیچ راهی نداشتند. به هر صورت نتوانستند مقابل آن موج به‌طور مؤثر بایستند.

فکر می‌کنم که اکثریت دولت بازرگان در این مورد هم‌زبان بودند. یادم هست که برخی اعضای دولت که از زندانی‌های قدیمی بودند، از جمله پدرم، وقتی دادگاهی تشکیل می‌شد می‌رفتند و به نفع متهم‌ها، که در گذشته بازجو و زندانبان آنها بودند، شهادت می‌دادند تا شاید بتوانند جان عده‌ای را نجات دهند. ولی خب نتوانستند حرکت مؤثری در مهار اعدام‌ها سازمان‌دهی کنند، نتوانستند.

به خصوص یک زمینه‌ای که می‌دانم خیلی برای مهار خشونت نسبت به آن تلاش شد، ارتش و امرای ارتش بود. ارتش نهادی بود که رژیم گذشته برای سرکوب مردم از آن سوءاستفاده کرد. ارتش که نباید در مقابل مردم بایستد. وظیفه‌اش دفاع از تمامیت ارضی یک کشور است، و نه سرکوب قیام‌های مردم.

## چرا با اعدام مخالفام

پدرم پیش از سقوط نظام سلطنتی در ارتباط با برخی امرای ارتش بود. من از چند و چون این ارتباط مطلع نیستم. اما می‌دانم که او در تلاشی جانانه سعی کرد برای ارتشی‌ها از آیت‌الله خمینی امان‌نامه بگیرد. موفق هم شد. در سفری که بیشتر به همین دلیل به پاریس کرد از آقای خمینی درین باره نامه‌ای گرفت بسیار احترام‌آمیز نسبت به ارتشیان، که به وضوح قول امان به آنها داده است. (کپی این نامه در اختیار من است که در تارنمای فروهرها قابل دسترسی است.) اما ایشان مثل بسیاری از حرف‌هایش وقتی به قدرت رسید، به آن امان‌نامه که به خط خود نوشته و امضاء کرده بود، پایبند نماند. به هر صورت، من خود را موظف می‌دانم که آن تلاش‌ها و خون‌دل‌ها را که شاهدشان بودم، بازگو کنم. اینها، ملی‌ها، در واقع در چرخ آسیاب گیر افتاده بودند. اعدام‌ها برای این گروه به لحاظ حسی و اخلاقی بسیار سنگین بود. من شاهد بودم که برای پدرم چقدر سنگین بود. ولی نتوانستند کاری کنند. زمانی هم که این گروه در واکنش به ترفندها و دسیسه‌های گوناگون از ساختار قدرت کنار رفت، سرکوب دگراندیشان اوج گرفت. سرکوب‌ها از همان ابتدا شروع شده بود ولی در خرداد ۶۰ به نقطه‌ای عطف خونباری رسید. واضح بود که حکومت برای محکم کردن پایه‌های قدرتش از اعمال هیچ خشونت و دسیسه‌ای ابا ندارد. روش آنها شکنجه و اعدام بود و دیگر هیچ. هر مخالفتی را با وحشت‌پراکنی ساکت کردند. مخالفان سیاسی را از هر طیف قلع و قمع کردند. این تجربه یک زخم تاریخی به پیکره‌ی جامعه وارد کرده است.

همین تجربه‌ی سرکوب لجام‌گسیخته بود که به بسیاری از آدم‌های سیاسی به طرز دردناکی آموخت که پایبندی به حقوق بشر ضرورتی عاجل و بی‌چون‌وچراست؛ که سرکوب و تعصب آفتی‌ست که باید مهار شود تا جامعه امکان ابراز وجود و دفاع از خود بیابد و تکثر آن در برابر دیدگاه‌های جزمی امکان مقاومت.

در واقع، این تجربه‌ی تاریخی موجب شد که حقوق بشر به یکی از اولویت‌های گروه‌های مخالف تبدیل شود و بعد هم صدای مخالفت با مجازات اعدام بلندتر شد تا اینکه بالاخره در نوزدهم آذر ۱۳۷۶ حزب ملت ایران بیانیه‌ای داد با عنوان «در راستای لغو کیفر اعدام» و با هرگونه اعدام مخالفت کرد.

بصورت جدی، بحث درباره‌ی مساله اعدام از حدود پاییز سال ۱۳۷۵ در حزب ملت ایران مطرح می‌شود. علت طرح آن هم نامه‌ای بود که از یک گروه ایرانی مدافع حقوق بشر دریافت می‌کنند که در این نامه از آنها خواسته شده بود تا درباره لغو اعدام نظرشان را اعلام کنند. با حزب ملت ایران آقای حسین باقرزاده به نمایندگی از همان گروه تماس گرفته بود. یکسال بعد وقتی که حزب ملت ایران تصمیم به صدور بیانیه در راستای لغو کیفر اعدام گرفت، پدرم نامه‌ای به آقای باقرزاده نوشت و اطلاع داد که حزب به زودی بیانیه‌ای را در این زمینه منتشر می‌کند. پدرم در آن نامه شرح می‌دهد که از سال‌ها پیش کیفر اعدام را غیرانسانی می‌دانسته و خصوصاً بعد از انقلاب بر این موضوع مصمم‌تر شده و بعد هم که با نامه این دوستان تصمیم گرفته‌اند تا موضع علنی داشته باشند. همانجا پدرم می‌گوید که برای نهایی شدن این تصمیم در داخل حزب باید گفتگوهایی صورت می‌گرفت.

اجازه دهید آنچه را در مورد مسیر تاریخی منتهی به این اعلامیه می‌دانم، و به نظرم نمودی از نوع سیاست‌ورزی پدر و مادرم و حزب ملت ایران در دوران آنهاست، بازگو کنم. پیش از آنکه در سال ۷۶ اعلامیه‌ی «در راستای لغو کیفر اعدام» بهمناسبت پنجاهمین سالگرد اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر منتشر شود بحث‌های طولانی و پر جدلی در درون حزب و دبیرخانه‌ی حزب جریان داشته است. این یک تصمیم بنیادی و تاریخی بود و آنانی که

این تصمیم را می‌گرفتند آگاه بودند که در زندگی و موقعیت آنها اثری ماندگار خواهد گذاشت.

من بعد از قتل پدر و مادرم و از زبان هم‌زمان سیاسی آنها در جریان این گفتگوهای درون‌حزبی قرار گرفتم. برخی از آنها با این تصمیم موافق نبودند. اغلب با محتوای آن موافق بودند اما برخی فکر می‌کردند که تصمیم سنگینی است و هنوز نه خودشان نه حزب و نه جامعه‌ی ایران آمادگی به دوش کشیدن چنین تصمیمی را ندارد.

شنیده‌ام که یکی از آنها استدلال کرده که ما همان گروه جوانانی هستیم که بعد از کودتای ۲۸ مرداد اولین اعلامیه‌ای که دادیم عنوانش این بود: «اتحاد، انقلاب، انتقام». انتقام در صدر اعلامیه‌ی ما آمده بود. پدرم پاسخی داده است که به نظرم بیانگر نوع سیاست‌ورزی او و چگونگی نگرش و رفتار او در عرصه‌ی تفکر و عمل سیاسی است. او گفته است آن موقع که این اعلامیه را دادیم من ۲۵ سالم بود، شما ۲۳ سالتان بود و ما گروهی جوان بودیم که تازه شروع به مبارزه‌ی سیاسی کرده بودیم. نه این تجربه‌های تاریخی را داشتیم و نه این شناخت از سیاست و علم بشری را. اگر قرار باشد که امروز همان حرفی را که در اوان جوانی زدیم تکرار کنیم، و بر همان مبنا سیاست‌ورزی کنیم، جای تعجب دارد نه اینکه چطور ما از آنجا به اینجا رسیدیم.

به نظرم این حرف دقیقاً نشان می‌دهد که چطور این جریان سیاسی در بستر تحولات سیاسی اجتماعی ایران به چنین برداشت‌هایی می‌رسد، تبیین‌شان می‌کند و به مناسبت صدور اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر، موضع و هویت خود را به ایده‌ی جهان‌شمول حقوق بشر و آن اعلامیه‌ی تاریخی وصل می‌کند.

مسئله‌ی اعدام حتی در شکل قصاص، یعنی روایت قصاصی که جمهوری اسلامی از آن می‌دهد، به مسئله‌ای سیاسی تبدیل شده و با حیثیت حکومت گره خورده است. یعنی در ایران امروز نه تنها اعدام دگراندیشان و اعدام‌های سیاسی بلکه حتی در پرونده‌های غیر سیاسی هم حکم اعدام به امری سیاسی تبدیل شده است. به همین دلیل، مخالفت با اعدام، مخالفت با جمهوری اسلامی تلقی می‌شود که البته چندان هم نادرست نیست.

اینجا یک پیرانتز باز کنم برای روایت یک تجربه مربوط به آنچه گفتید. در دهه‌ی شصت، هنوز در ایران دانشجو بودم که موج اعدام کسانی که در ارتباط با قاچاق و مصرف مواد مخدر دستگیر می‌شدند، به راه افتاد. یکی از تکان‌دهنده‌ترین دوره‌های اعدام بود. با این استدلال که اعدام می‌تواند در مصرف مواد مخدر بازدارنده باشد، مثل برگ درخت در پاییز آدم می‌کشند و در بوق و کرنا اعلام می‌کردند. در آن دوره در ملاءعام هم اعدام می‌کردند. آدم‌ها را از جرثقیل در میدان‌ها آویزان می‌کردند. فاجعه بود. از تکان‌دهنده‌ترین یادهای من از آن دوره است. این که می‌گویید هیولای اعدام در ایران تنها مخالفان سیاسی را نبلعید اما همواره پدیده‌ای سیاسی بود، به نظرم درست است. با همان دید مذهبی و قیوم‌وار نسبت به جامعه، هر کسی را که با معیارهای آنها سازگار نبود، حذف کردند. مبنای نگرش در مفهوم مفسد فی الارض مگر چیست؟ یعنی کسی هست که روی زمین کاری انجام می‌دهد که بر ضد ایده‌ی ما از دنیای «سالم» است، پس فساد می‌کند، پس باید از زمین حذف شود. حتی با مجرمان مواد مخدر چنین کردند.

حتماً یادتان هست. اوایل وقتی که لایحه‌ی قصاص را به مجلس جدید بردند، وقتی جبهه‌ی ملی مخالفت کرد، آقای خمینی گفت که مخالفان



قصاص، چون با حکم قرآن مخالفاند، مرتد هستند. نظام مجازات فقهی به نظام حقوقی جمهوری اسلامی تبدیل شد و هرگونه مخالفت با آن را ارتداد می‌خواندند. الان هم وقتی به نشانه‌ی مخالفت می‌گویند که اعدام اثری ندارد، اولین استدلالی که می‌آورند این است که شما با حکم قرآن مخالف‌اید! این را خودشان تبدیل به یک امر سیاسی کردند. بنابراین، باید گفت که آن بیانیه‌ای که حزب ملت ایران به عنوان یک حزب سیاسی صادر کرد، در واقع نوعی اعلام موضع سیاسی هم بود. این موضع فقط موضعی حقوقی نبود. نمی‌خواست دربارهی تغییر در ساختار حقوقی صحبت کند بلکه داشت در مورد یک امر سیاسی موضع می‌گرفت. همان‌طور که امروز حجاب به بخشی از ساختار ایدئولوژیک حکومت تبدیل شده، اعدام هم بخشی از مبنا و قوام حکومت است و به آن افتخار می‌کنند و انتقاد از آن را بر نمی‌تابند.

بله. جمهوری اسلامی خود را نماینده‌ی خدا بر روی زمین می‌داند، پس می‌خواهد تمام اختیارات او را داشته باشد. با همین استدلال است که ادعای داشتن اختیار جان انسان را می‌کند. و همین اختیار است که در بیانیه‌ی حزب ملت ایران نفی شده: «چون زندگی نخستین و والاترین داده‌ی ایزدی به هر انسان است و هیچ جمع یا فرد یا نهادی به هیچ بهانه‌ای حق سلب آن را ندارد.» این جمله به وضوح از آن ادعا سلب حقانیت می‌کند. حق نداری جان انسان را بگیری؛ نماینده‌ی خدا روی زمین نیستی؛ او داده و تو نمی‌توانی بگیری.

در بند اول اعلامیه هم به لحاظ نظری رابطه‌ی انسان و ملت از نظر آنها به خوبی توضیح داده شده: «چون شناسایی و ارج‌گذاری به حیثیت ذاتی انسان، پایندان زیست آزاد ملت‌ها و شکوفایی فرهنگ آنها است.» در دنباله‌ی اعلامیه بعد از یک سری برهان‌های نظری در رد کلیت مجازات اعدام می‌رسد به زمینه‌ی شرایط روز: «از آنجا که جمهوری اسلامی در

سالیان دراز فرمان‌روایی واپس‌گرایانه‌ی خود یکی از سیاه‌ترین کارنامه‌های دولتی را در کاربرد کیفر اعدام چه در مورد اتهام‌های عقیدتی و چه به لحاظ بزه‌های عمومی دارد.» یعنی دقیقاً اعدام را در ساختار سیاسی جمهوری اسلامی می‌نشانند و محکوم می‌کند.

### صدور این بیانیه چه واکنش‌هایی را به دنبال داشت؟

واکنش بقیه‌ی گروه‌های سیاسی را نتوانستم دریابم. وقتی می‌پرسیدم جواب سراسری نمی‌گرفتم. البته از همه که نپرسیدم. از جریاناتی که در داخل ایران بودند و هم‌خانوادگی با جریان ملی داشتند، پرسیدم ولی جواب واضحی نگرفتم.

در نامه‌ای که مادرم در این مورد به دکتر عبدالکریم لاهیجی، دوست و همراه نزدیک پدر و مادرم، حقوق‌دان و برجسته‌ترین مدافع حقوق بشر ایران، نوشته، آمده است که پدرم در مشورت با گروهی از حقوق‌دانان و اهالی فرهنگ قصد تشکیل انجمنی را در این ارتباط داشته است. رد این تلاش را هم نتوانستم چندان پیدا کنم. از تنها کسی که در این رابطه نام برده شد، حمید مصدق، شاعر و حقوق‌دان، بود که از قدیم با پدر و مادرم روابطی داشت. متأسفانه او در همان ماه آذر سال ۷۷ از دنیا رفت و من هیچ‌گاه فرصت پرسیدن از او را نیافتم.

اما در مورد حکومت می‌دانم که در سال ۷۶ و ۷۷ بعضی از اعضای حزب ملت ایران را احضار و بازجوی کردند. همیشه این اعلامیه یکی از موارد بازجویی بوده است. می‌گفتند با این اعلامیه مقابل حکم قصاص ایستادید. پاسخی که حزبی‌ها می‌دادند، تا آنجا که به من گفته شده، از این دست بوده: چشم پوشی از اعدام به شکستن چرخه‌ی خشونت و حفظ صلح اجتماعی یاری می‌رساند. بیش از این اطلاعی ندارم.

بحث مهمی که هست اینکه بعد از قتل پدر و مادر شما یکی از عاملان این کار گفته بود که پدر و مادر شما ضروریات دینی را تکذیب کرده بودند و به همین مسئله‌ی قصاص هم اشاره کرده بود. این نشان می‌دهد که مخالفت حزب ملت ایران با اعدام تا چه اندازه مهم و تاریخی بوده است. بعدها در آن پرونده‌سازی که شد به نظر می‌رسید که پنهان‌کاری‌های زیادی شده و جعلیاتی در اخبار آن وجود داشت. در نهایت هم اتفاق مهمی که افتاد این بود که شما بیانیه‌ای دادید و با اعدام متهمان مخالفت کردید.

به موضع شما انتقاداتی شده است که دوست دارم اینجا جواب شما را هم بشنویم. می‌دانم که خواهید گفت خود آنها هم مخالف اعدام بودند و بنابراین نمی‌شد که مجازات اعدام را مطرح کرد. مسئله این است که طبق قوانین ایران -آنطور که شما هم می‌دانید- وقتی ولی‌دم، کسی را که متهم به قتل است می‌بخشد، آن شخص همان ابتدای کار آزاد می‌شود یا حکم سبکی می‌گیرد و بعد از مدتی کوتاه، به سرعت آزادش می‌کنند. جنبه‌ی عمومی حکم خیلی وقت‌ها در مورد افراد وجود ندارد و اگر باشد خیلی سبک است.

خیلی‌ها می‌گویند که این کار شما باعث شد که این آدم‌ها جسورتر شوند. یعنی خیالشان راحت شود که حتی اگر بعد از آدم‌کشی گیر بیفتند، باز نهایتش خانواده‌ی قربانی که معمولاً از طیف روشنفکران و دگران‌دیشان هستند با اعدام مخالفت خواهند کرد. بنابراین، مأموران قاتل احساس ترس و نگرانی ندارند. به شما انتقاد می‌کنند که نباید رضایت می‌دادید و اینها را خلاص می‌کردید.

به نظرم این برداشت اشتباه است. اول اینکه کسانی که عمل قتل را انجام دادند، از سر دشمنی شخصی با پدر و مادر من چنین نکردند، که من در درجه‌ی اول خواستار مجازات آنها باشم. آنها فرستاده‌های یک ساختار

حکومتی بودند؛ همگی کارمندان رسمی وزارت اطلاعات بودند. در همان پرونده‌ی آش و لاش که مبنای دادگاه شد، بارها متهمان اعتراف کرده بودند که این نوع مأموریت‌ها از سال‌ها پیش جزء وظایف سازمانی‌شان بوده است، که بارها چنین کارهایی را انجام دادند. جرم اصلی در واقع آنجاست که در یک ساختار حکومتی کارمندانی تربیت می‌شوند که چنین وظایفی (قتل مخالفان سیاسی) دارند. درست است که افرادی که چنین وظایفی را بر عهده گرفتند بی‌شک مسئول‌اند. این‌طور نیست که من فکر کنم فقط ساختار است که مهم است. مسلماً این افراد هم مسئولیت اخلاقی و حقوقی دارند و باید مجازات شوند. ولی این دو، مسئولیت فرد و ساختار، نباید در نفی یکدیگر به کار گرفته شوند و مقابل هم قرار بگیرد.

اجرای عدالت در چنین پرونده‌ای با اعدام این افراد محقق نمی‌شود بلکه به افشای تمامی حقایق، در سطح نهادهای حکومتی، وابسته است. باید به اساس و درون‌مایه‌ی اصلی جرم که، قتل‌های سیستماتیک حکومتی بوده، رسیدگی شود و البته در چارچوب چنین رسیدگی‌ای، مجریان قتل‌ها هم باید محاکمه و مجازات شوند.

از طرفی، در شرایط دشوار است که مشخص می‌شود هر کسی تا چه اندازه به باورهایش پایبند است؛ اینجاست که محک زده می‌شود. تجریدی حرف زدن یا در مورد دیگران داد سخن دادن ساده‌تر است. اما وقتی پای کسی در میان است که عزیز من را نیست و نابود کرده، تعهد به اصول دشوار و در عین حال مهم می‌شود. یکی از متهمان بر اساس اعتراف خودش ۲۴ ضربه به سینه‌ی مادر نازنین من زده و او را به فجیع‌ترین درد و زجر کشته است. او به قصاص محکوم شد. اینجاست که مشخص می‌شود که آیا من حقیقتاً اعتقاد دارم که اعدام در هر موردی مذموم است و باید از قوانین حذف بشود یا نه.

کار ساده‌ای هم نبود. تصمیم هم فقط تصمیم من نبود. تصمیم برادرم و من و مادر بزرگ سالخورده‌ی ما نیز بود، که واقعاً دل‌شکسته‌تر از او من ندیدم. فرزندش، عزیز دردانه‌اش، دخترش را در شصت‌سالگی آن‌طور بی‌رحمانه مثله کرده بودند. دامادش را که برای او بسیار عزیز بود، آن‌طور کشته بودند و رو به قبله کرده بودند. برای مادر بزرگم که زنی با باورهای مذهبی بود، مواجهه با این فاجعه بسیار سنگین بود. نمی‌توانست با وجدان و خشم خود کنار بیاید و قبول کند و بنویسد که ما خواستار اعدام قاتل مادرم نیستیم. گفتگو با او برای من سخت‌ترین بخش تمام این گفتگوها بود. دیگران یک پله دورتر بودند. حرف‌هایی که می‌زدند البته باعث چالش فکری می‌شد، در ذهنم پرسش ایجاد می‌کرد اما در برابر آن چالش حسی که در گفتگو با مادر بزرگم داشتم، سنگین نبود. در نهایت، حتی او هم قبول کرد. مهم‌ترین عامل تصمیم‌گیری‌اش احترام به عقاید مادرم بود. همین اعلامیه را بارها و بارها خواند. به یاد آوردن مادرم و شور او در باورهایش باعث شد که سرانجام مادر بزرگم قبول کند که خواست دخترش و عقایدی که جانش را بر سر آن گذاشته، برایش مهم‌تر است تا ارضای حس خشمی که در خودش داشت و گاه نمی‌توانست مهارش کند. به هر صورت، به نظرم به‌رغم تمام حرف‌هایی که در آن دوره زده شد و مبناهای مختلفی داشت، تصمیم ما بسیار درست و بجا بود. یکی دیگر از مبناهای نقد این بود که شما نباید مخالفت خود با اجرای حکم اعدام را اعلام می‌کردید بلکه باید صبر می‌کردید تا این حکم را به عنوان برگی در یک مذاکره به کار ببرید تا شاید متهمان حرفی بزنند و بیشتر افشاگری کنند. اما به نظر من این کاری غیر اخلاقی بود. اینکه از حکم اعدام کسی استفاده کنی تا او حرفی را بزند یا نزند. اصلاً وارد شدن به این حوزه به نظر من غیر اخلاقی بود. به همین دلیل ما بدون هیچ گفتگویی و بدون هیچ شائبه‌ای گفتیم که خواهان اعدام نیستیم.

البته این هم مهم است که اضافه کنیم شما اینها را نبخشیدید. بعضی فکر می‌کنند که شما اینها را بخشیدید اما در واقع چنین چیزی اتفاق نیفتاد. اینها بخشیده نشدند بلکه فقط اعلام شد که شما با اعدام آنها مخالفید اما اینها باید مجازات شوند.

دقیقاً درست است. ولی خب نتیجه‌ی قوانین نادرست همین است که آدم در هر موقعیتی در تله‌ی آن قرار دارد. وقتی می‌گویید اعدام را نمی‌خواهید، آن‌ها بر اساس قانون خودشان این عدم تقاضای اعدام را برابر با بخشش می‌گیرند. ما دائم بر این تفاوت تأکید کردیم و نوشتیم. اما آنها دائم ما را به تله‌ای که چارچوب تنگ قوانین می‌سازد، انداختند.

فرض کنید که در مورد همین حکم قصاص، قاضی فکر می‌کرد که چون اشد مجازات را می‌دهد ما باید راضی باشیم. همان موقع به من گفت البته در مورد قاتل مادران اگر بخواهید حکم قصاص را اجرا کنید باید نصف دیه را به خانواده‌ی قاتل مادران بدهید! پس چارچوب قوانین آنها است که حوزه‌ی حرکت ما را رسم می‌کند و دشواری دادخواهی در چارچوب این دستگاه قضا هم دقیقاً همین است. شما روی حقیقت و عدالت پافشاری می‌کنید و طرف مقابل نه فقط با انکارها و دروغ‌هایش بلکه با چارچوب قوانینش هم شما را از آن مفهوم عدالت، که در ذهن دارید، دور می‌کند.

سؤال آخرم در مورد عدالت دوره‌ی گذار است. می‌دانید که به مرور بحث‌های مهمی در فضای عمومی در گرفته که موضوعش عدالت برای دوره‌ی گذار یا بعد از آن است. بحث این است که اگر شرایط تغییر کند، آن وقت با عواملی که سال‌ها خشونت سیستماتیک را برنامه‌ریزی و اعمال کردند چه باید کرد؟ کسانی که جامعه را سرکوب کردند.

عده‌ای تجربه‌های تاریخی کشورهای دیگر را نگاه می‌کنند. می‌دانیم که بعد از جنگ جهانی دوم عده‌ای از جنایتکاران اعدام شدند. اما عده‌ای می‌گویند که مدل‌های دیگری را باید پیگیری کرد که در آن مجازات اعدام نیست و مجازات‌های دیگر وجود دارد. به نظر شما کدام یک می‌تواند برای ما مناسب باشد؟ برای جامعه‌ی ما کدام بهتر است؟

اگر دوره‌ی گذاری را تصور کنم، که قرار است آینده‌ای عادلانه و آزاد برای جامعه‌ی ما فراهم کند، در آن دوره حداکثر تلاش خود را خواهم کرد که از خشونت و خشمی که می‌تواند به ویرانی و درد و زجر دوباره تبدیل شود، جلوگیری کنم. این برای من نوعی تعهد و وظیفه‌ی اخلاقی نسبت به آینده‌ای است که می‌توانم به آن امید ببندم. برای من که در اوان جوانی شاهد امیدواری جامعه بودم و اینکه چطور آن امید در آتش انتقام و خشونت و جرمی‌گرایی و رفتارهای حذفی، تبدیل به کابوس و جهنمی شد که همچنان ادامه دارد، مهم درس گرفتن از آن تجربه و جلوگیری از تکرار آن است. من تلاش خواهم کرد که همه‌ی حقیقت روشن شود و عدالت با خشونت‌های لجام‌گسیخته همراه نشود. افرادی که در موقعیت متهم قرار می‌گیرند باید بتوانند از خودشان دفاع کنند. در همان دادگاه نورنبرگ، که بسیاری را به اعدام محکوم کرد، متهمان حق برخورداری از دفاع داشتند که در بسیاری موارد به‌حق جانانه بود. تیم وکلای آنها بسیار مجرب بود و بسیاری از دغدغه‌های فکری آن دادگاه و چالش‌های عدالت در آن دادگاه روند سازنده و ادامه‌داری پیدا کرد که بر پایه‌ی آن مفهوم دادخواهی و عدالت پیچیده‌تر و عمیق‌تر شد.

یعنی مسئله‌ی دادرسی عادلانه، دادگاه منصفانه و متعهد به حقیقت به همان اهمیتی بود که مسئله‌ی مجازات. مجازات پیامد چنان دادگاهی است. به همین دلیل است که فکر می‌کنم شعاری که برخی می‌دهند که فراموش نمی‌کنم ولی می‌بخشم امروز اصلاً جا و مفهوم ندارد. مهم آن

است که آن دادگاه عادلانه تشکیل شود، حقایق روشن شوند، در جریان دادرسی مسئولیت‌پذیری به کسانی که مجرم هستند تحمیل شود، جرم اثبات و به واقعیت تاریخی تبدیل شود، ثبت و مستند شود. مجازات تنها بخشی از این روند است. من به این پروسه اهمیت می‌دهم، به آن امید دارم. اینکه چه مجازاتی در پی داشته باشد، مسئله‌ی بعدی است. به نظرم جامعه‌ای که به چنین پختگی‌ای برسد که به آن دادگاه اهمیت بدهد، تصمیم درست و اخلاقی را در آن لحظه‌ی تاریخی خواهد گرفت، و حرمت جان انسان را نگه خواهد داشت.

FROM : Panasonic TRD-FRX PHONE NO. : Dec. 25 1994 01:31:01 P1

پاینده ایران ای آفدیجی‌کارهای تراپرسنتش میکتیم وازشپاری می جوم.

### حزب ملت ایران

شماره : ۵۱/۷  
تاریخ : ۱۳۷۶/۸/۸  
پهوست : یکه پوک

جناب آقای دکتر حسین باقرزاده  
رییس هیأت اداری گروه ایرانی حقوق بشر

در تاریخ بیست و نهم شهریورماه ۱۳۷۶ ملی نامه ای پیشنهادگروه ایرانی حقوق بشر را پرامون لئوکیرا اعدام به آگاهی من رسانده بدو خواستار اظهار نظر خودم و حزب ملت ایران که افتخار همنودی آن را دارم در این زمینه شدید .  
من از سال‌ها پیش کثیرا اعدام را غیر انسانی می دانستم و بیژنه پس از پیروزی انقلاب تندروی درباره آن برام ناخوشایند می نمود حتی در دیدار با پاره ای از شخصیت‌های فرهنگی و سیاسی از جمله آقای ویلی برانت در هگام‌پکه ریسی بین الملل موسیالستهارا هفده داریوداین نظر اشرح کردم ویا پشتیبانی همه جانبه ایشان رو برو شدم .  
پیشنهاد گروه شماسیب گردید تا به کار آوری تازه ای برای انجام خواست قلبی خود بیرون دازم ولی در حال اظهار نظرم عنوان دبیر کل حزب ملت ایران نیاز به تصحیح گیری نهادهای صلاحیتداران داشت .  
خوشبختانه در این فاصله زمانی پس از بررسیهای کارشناسانه و رایزنیهای بایسته، پیشنهاد یادگروه دیده راشورای رهبری حزب ملت ایران پذیرفت و قرار گذارید از چهل و نهمین سالگرد صد و ورا اعلامیه ای جهانی حقوق بشر، کوشش در این راستا را آغاز نماید .  
آنکون به پیوست نسخه ی بیامی را که قرار است روز نوزدهم آذرماه در دون و بیرون کشور پیشش گردید برای شما و دیگر کرده گان گروه ایرانی حقوق بشر می فرستم تا بدانجه خواسته باشید در سالروز فراخوان ارزنده شومتن آن را نذر دهید .

بیانرودوسی بیاتان  
دارسوش فروروسر



نامه دبیرکل حزب ملت ایران به حسین باقرزاده و اعلام تصمیم این حزب درباره حکم اعدام



ای آفریدگاریک

پاینده ایران

تراپرسش میکنم وازتواری می جویم .

شماره : ۵۱/۵

## در راستای لغو کيفر اعدام

هم مبهتان :

- چون شناسایی وارج گزارى به حيثيت ذاتى انسان پايدان زبست آزادملتها وشكوفايى فرهنگ آنهاست .
- چون زندگى نخستين ووالاترين داده ي ايزدى به هراسان است وهيج فرد باجمع پانهادى به هيچ بهانه اى حق سلب آنرا ندارد .
- چون دررونه زندگى اجتماعى بشر، بيشرفت هاى چشمگيرى پديدآمده وسيارى ازنگرش هاى كهنه درشناخت بزه ودادن كيفر نارسايى خود را نپاين كرده است .
- چون درگستره ي دانش بشرى بزه ديگرسرشتى شناخته نمى شود وهركيفرى بايد بر دارنده ي فرصتى براى بازسازى ويرويش بيهنه ي هربه كزراه افتاده اى باشد .
- چون كيفر اعدام ازديد اجتماعى بيدادگرانه وضدانسانى، ازديد اخلاقى خشن ونابسنده وازديد قضايى ترديدآميز واثراآن برگشت ناپذيراست .
- چون روشن شده كيفر اعدام نه تنها سبب تنبيه ديگرى وبازدارنده ي تبهكارى نيست كه اهم اختناق وتصفيه حساب هاى سياسى وسركوب دگرانديشان در بسيارى از سامان هاى يكه تازانه ي فراگيرى باشد .
- واز آنجا كه جمهورى اسلامى در سايلان دراز فرمانروايى واپسگرايانه ي خود، يكي از سببهاسترن كارنامه هاى دولتى رادر كاربرد كيفر اعدام چه در موردا تهام هاى عقيدتى وجه به لحاظ بزه هاى عمومى دارد .
- واكئون در جمهورى اسلامى، كيفر اعدام بگونه ي ايزار وحشت آفرينى در راستاى نگهداشت جوخفقان وپايمال كردن آزادى هاى شناخته شده براى انسان درآمده است .
- حزب ملت ايران پس از ازين نيجهائى بايستة درجهل ونهسبن سالگرد صادركرديدن اعلاميه جهانى حقوق بشر، پيشهاد تلوكيفر اعدام را پذيراشده وكوشش همه جانبه در اين زمينه رادر برنامه ي خود قرار مى دهد .
- حزب ملت ايران خواهان حذف كيفر اعدام از همه ي قانون هاى جزايى كشور مى باشد تا هيچ فرمانروايى نتواند بادستا ويزآن برخلاف خواست مردم پايه هاى قدرت خود را استوار دارد .
- درآينده بايد نهاد نيك آدميان را كه در انبوه ناپهتجا ريهائى اجتماعى به زشتكردارى كشانده شده است بانوپرووى بازا آموزى وحتى كارآورى فن دروان هصيل داد .
- بايد هرايرانى را چنان پرورده كه با هراورد ينى وسببى از فرهنگ پريار ميهن خود درس مهرودوستى گيرد ونهال كين و دشمنى والا زيخ بر كند . چنين بساد .

نوزدهم آفرماه ۱۳۷۶

ديبرخانه حزب ملت ايران

بيانيه حزب ملت ايران با عنوان در راستای لغو کيفر اعدام

بخش دوم  
اعدام از دیدگاه‌های اجتماعی

## دموکراسی و لغو مجازات اعدام

۱۹۵۰-۲۰۱۰

جان اس. سو

برگردان و بازنویسی: عرفان ثابتی

پژوهشگران نشان داده‌اند که گذار به دموکراسی و تحکیم آن به رعایت حقوق بشر می‌انجامد. شمار فراوانی از تحقیقات تجربی نشان داده که احتمال ترویج و بهبود حقوق بشر توسط حکومت‌های دموکراتیک از حکومت‌های غیردموکراتیک بیشتر است. مطالعات جدیدتر به تأثیر دیگر مؤلفه‌های دموکراسی، از جمله تفکیک نهادی قوا، مشارکت رقابتی احزاب سیاسی و گذار دموکراتیک، بر حقوق بشر پرداخته‌اند.

به‌رغم تحقیقات فراوان درباره‌ی رابطه‌ی دموکراسی و حقوق بشر، روند اتخاذ سیاست‌های حقوق بشری کم‌طرفدار و بحث‌انگیز توسط حکومت‌های دموکراتیک تقریباً نادیده مانده است. هر چند دولت‌های دموکراتیک زیر فشار قرار دارند تا از رفتار غیرانسانی و ظالمانه با شهروندان خود بپرهیزند اما سیاست‌گذاران در مواجهه با مخالفت شدید در پیگیری دستورکار خود درنگ می‌کنند. پژوهش‌های پیشین به الگوها و فرایندهای عمومی اتخاذ این سیاست‌های کم‌طرفدار در

مواجهه با مخالفت عمومی نپرداخته است. پیش از این، مطالعات موردی کیفی، کشمکش‌های سیاسی خاص و روند آهسته و نامنظم منتهی به ترویج سیاست‌های حقوق بشری در کشورهای دموکراتیک را بررسی کرده اما مطالعات تطبیقی کشورها به ندرت روند عمومی حمایت دموکراسی از اتخاذ سیاست‌های حقوق بشری را مشخص کرده است. برای پر کردن این خلاء، در این مقاله روندهای تدریجی و سریع اتخاذ سیاست را از یکدیگر متمایز و با هم مقایسه می‌کنم.

در این مقاله به لغو مجازات اعدام به عنوان سیاستی بحث‌انگیز می‌پردازم. لغو مجازات اعدام به دو دلیل مورد جالبی است. نخست این که شمار فزاینده‌ای از کشورها مجازات اعدام را لغو کرده‌اند، به رغم این که عده‌ی زیادی از مردم با اعدام موافق اند. اکثر مردم اعدام را مجازاتی عادلانه می‌شمارند اما نخبگان سیاسی لغو این مجازات را بخشی از دستور کار حقوق بشری خود می‌دانند. بنابراین، مجازات اعدام فرصت مناسبی برای بررسی روندهای سیاست‌گذاری بحث‌انگیز فراهم می‌کند.

دوم این که موضع هر کشوری درباره‌ی مجازات اعدام شفاف و مشخص است و بنابراین پژوهشگران می‌توانند روند لغو این مجازات را بررسی کنند. کشورها برای حفظ مجازات اعدام باید سیاست کیفی را به طور رسمی در چارچوب نظام جزایی خود نهادینه سازند زیرا سیاست‌های رسمی آنها نباید با روال جاری ناهمخوان باشد. در نتیجه، می‌توان روند لغو صریح و رسمی مجازات اعدام را بررسی کرد.

مطالعات کمی حاکی از رابطه‌ای مثبت میان دموکراسی و لغو مجازات اعدام است. احتمال لغو مجازات اعدام توسط حکومت‌های اقتدارگرا از حکومت‌های دموکراتیک کمتر است؛ افزون بر این، احتمال سرکوب و رفتار غیرانسانی با مخالفان برای تثبیت قدرت در نظام‌های اقتدارگرا

بیشتر است. از سوی دیگر، مطالعات کیفی نشان داده که دموکراسی تأثیر مستقیمی بر لغو مجازات اعدام ندارد. بر اساس این پژوهش‌ها، روند لغو این مجازات، حتی در دموکراسی‌های باثبات، آهسته و مناقشه‌انگیز است. در مواجهه با حمایت شدید نخبگان محافظه‌کار و هواداران آنها از مجازات اعدام، نخبگان لیبرال می‌کوشند تا این مجازات را لغو کنند. نمی‌توان امتیازات مطالعات کمی را انکار کرد اما این تحقیقات اغلب روندهای تاریخی مهم سیاست‌گذاری را نادیده گرفته‌اند.

در این تحقیق کمی می‌کوشم با تفکیک روندهای تدریجی و سریع لغو مجازات اعدام این خلأ را پر کنم و الگوهای متمایز اتخاذ سیاست‌های بحث‌انگیز را مشخص کنم. این پژوهش با استفاده از مجموعه داده‌های مربوط به ۱۶۴ کشور در بازه‌ی زمانی ۲۰۱۰-۱۹۵۰، تأثیرات متفاوت دموکراسی بر روندهای تدریجی و سریع لغو مجازات اعدام را آشکار می‌سازد.

### روندهای لغو مجازات اعدام

پیش از دوران مدرن، مجازات اعدام ابزاری برای تنبیه یاغیان و حفظ نظم اجتماعی بود. هدف از اعدام در ملاً عام ترساندن رعایا و به رخ کشیدن قدرت حکومت بود. اما از اواخر قرن هجدهم، اصلاح‌طلبان بشردوست بر ناکارآمدی و ظالمانه بودن این مجازات تأکید کرده‌اند. در سال ۱۷۸۶، اعدام، و شکنجه، برای نخستین بار در ایالت توسکانی در ایتالیا لغو شد. ونزوئلا اولین کشوری بود که اعدام را در سال ۱۸۵۴ لغو کرد.

جنبش لغو مجازات اعدام پس از جنگ جهانی دوم احیا شد. در پی موج سوم دموکراتیزاسیون در میانه‌ی دهه‌ی ۱۹۷۰ شمار زیادی از کشورها

این مجازات را لغو کردند. دولت‌های اقتدارگرا این مجازات را برای سرکوب مخالفان سیاسی به کار می‌بردند اما کشورهایی که دموکراتیک شدند دیگر از اعدام به عنوان ابزاری سیاسی استفاده نکردند. تصویب معاهده‌های بین‌المللی این روند را تقویت کرد. برای مثال، می‌توان به دومین معاهده‌ی اختیاری سازمان ملل در سال ۱۹۸۹ اشاره کرد که مجازات اعدام را نقض حقوق بشر خواند و خواهان لغو این مجازات، جز در مورد جنایت‌های جنگی مهم، شد.

در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۵۰ تا ۲۰۱۰ افزایش دموکراسی با لغو مجازات اعدام همگام بوده است. موج سوم دموکراسی در سال ۱۹۷۴ در پرتغال شروع شد و تا دهه‌ی ۱۹۹۰ از اروپای جنوبی به آمریکای لاتین، آسیا و اروپای شرقی رسید. در این دوره بعضی از کشورها مجازات اعدام را لغو کردند، و شمار این کشورها از سال ۱۹۹۰ بیش از پیش افزایش یافته است. در سال ۱۹۵۰ تنها ۴/۳ درصد از کشورها مجازات اعدام را لغو کرده بودند اما این رقم در سال ۲۰۱۰ به ۴۴.۸ درصد افزایش یافته بود.

لغو مجازات اعدام اغلب «روندی گام به گام» بوده است. بسیاری از کشورها ابتدا مجازات اعدام برای جرم‌های عادی، و نه جنایت‌های جنگی، را لغو کرده‌اند. هواداران لغو مجازات اعدام اغلب از این روند تدریجی حمایت می‌کنند زیرا به این ترتیب می‌توانند از انتقاد و مخالفت حامیان امنیت ملی در امان بمانند. کشورهایی که در این مرحله‌ی بینابینی قرار دارند به ندرت مجازات اعدام را اجرا می‌کنند اما با این حال باید آنها را از کشورهایی که مجازات اعدام را به طور مطلق لغو کرده‌اند، متمایز کرد. در هنگام جنگ یا درگیری مسلحانه امنیت ملی اولویت می‌یابد، و بنابراین عجیب نیست که در چنین شرایطی کشورهای بینابینی به بهانه‌ی امنیت اجرای مجازات اعدام را از سرگیرند. اما

کشوری که مجازات اعدام را به طور کامل لغو کرده حتی در چنین شرایطی هم نمی‌تواند این مجازات را اجرا کند مگر آن که قانون را تغییر دهد.

بسیاری از کشورها پیش از لغو کامل مجازات اعدام از مرحله‌ی بینابینی گذشته‌اند. برای مثال، می‌توان از بریتانیا نام برد. در میانه‌ی قرن نوزدهم، انگلستان و ولز مجازات اعدام را به قتل و اقدام علیه کشور محدود کردند. دولت کارگر مجازات اعدام برای جرم‌های عادی (از جمله قتل) را در سال‌های ۱۹۶۹ (در انگلستان، ولز و اسکاتلند) و ۱۹۷۳ (در ایرلند شمالی) لغو کرد اما مجازات اعدام برای جرم‌های غیرعادی مربوط به اقدام علیه کشور (از جمله جاسوسی و خیانت) همچنان باقی ماند. تلاش‌های سیاست‌مداران محافظه‌کار برای وضع مجدد مجازات اعدام بی‌ثمر ماند و سرانجام در سال ۱۹۹۸ مجازات اعدام برای همه‌ی جرم‌ها، حتی جنایت‌های جنگی، لغو شد.

بر خلاف بریتانیا، در بعضی از کشورها لغو کامل مجازات اعدام تدریجی نبود. کشورهایی نظیر بلغارستان، جمهوری اسلواکی، جمهوری چک، رومانی، لهستان، اوکراین، ترکمنستان، قرقیزستان، ازبکستان، گرجستان، مجارستان و اسلوانی مجازات اعدام را به سرعت لغو کردند. سقوط کمونیسم و ظهور اتحادیه‌ی اروپا عامل این امر بود. در اکثر این موارد، این کشورها می‌خواستند با پیروی از موازین بین‌المللی مشروعیت خود را افزایش دهند.

همان طور که دیدیم، لغو مجازات اعدام می‌تواند تدریجی یا فوری باشد. در لغو تدریجی، کشورها از مرحله‌ی بینابینی می‌گذرند و مجازات اعدام برای جرم‌های عادی را لغو می‌کنند اما مجازات اعدام برای جرم‌های غیرعادی نظیر جنایت‌های جنگی باقی می‌ماند. این مرحله‌ی بینابینی ماهیت مناقشه‌انگیز مجازات اعدام را نشان می‌دهد. چون مجازات

اعدام موافقان و مخالفان پرشوری دارد هر دو طرف اغلب به این مرحله‌ی بینابینی رضایت می‌دهند. بر عکس، در لغو فوری، چنین مرحله‌ای وجود ندارد و مجازات اعدام در یک گام به طور کامل لغو می‌شود.

### نقش دموکراسی در لغو مجازات اعدام

نظام سیاسی حاکم بر هر جامعه رفتار دولت با شهروندان را مشخص می‌کند. در حرف، نظام دموکراتیک از انحصار دائمی قدرت توسط حکومت جلوگیری و حقوق شهروندان را تضمین می‌کند. اما در عمل، ممکن است که نظام دموکراتیک اقلیت‌ها را سرکوب و حقوق آنها را نقض کند. با وجود این، ساختار دموکراتیک به مخالفان اجازه می‌دهد که از مجرای قوای مقننه و قضائیه به چنین سرکوبی اعتراض کنند و از طریق جامعه‌ی مدنی به حکومت فشار آورند. نظام‌های اقتدارگرا برای تثبیت قدرت سیاسی خود به سرکوب و رفتار غیرانسانی می‌پردازند. در این نظام‌ها تفکیک قوا نهادینه نشده و آزادی بیان و رسانه‌ها وجود ندارد. در نتیجه، اعتراض به نقض حقوق بشردشوارتر است. مطالعات تطبیقی کمی نشان می‌دهد که حقوق شهروندان در نظام‌های دموکراتیک بیش از نظام‌های اقتدارگرا رعایت می‌شود زیرا در نظام‌های دموکراتیک بسیج مخالفان علیه دولت آسان‌تر است. تحقیقات نشان داده که میان دموکراسی و سرکوب سیاسی، خشونت فراگیر، شکنجه و بازداشت غیرقانونی رابطه‌ای معکوس وجود دارد.

پژوهش‌ها حاکی از پیوند محکم سطح دموکراسی در کشور و احتمال لغو مجازات اعدام است. به طور کلی، نظام‌های دموکراتیک به لغو مجازات اعدام بیشتر گرایش دارند. نظام پارلمانی مبتنی بر نمایندگی تناسبی یکی از شرایط نهادی ویژه‌ای است که به لغو مجازات اعدام در دموکراسی‌ها می‌انجامد. با وجود این، سطح بالای دموکراسی



خود به خود به لغو مجازات اعدام نمی‌انجامد. مطالعات نشان می‌دهد که در اکثر کشورها روند لغو اعدام پر افت و خیز بوده است. موافقان اعدام بر عدالت و مجازات تأکید می‌کنند اما مخالفان اعدام از حقوق بشر و بخشش سخن می‌گویند. موافقان، اعدام را مجازاتی بازدارنده و از نظر اجتماعی مفید می‌شمارند زیرا عقیده دارند که هراس از چنین مجازاتی ارتکاب جرم را کاهش می‌دهد، در حالی که مخالفان بر تأثیر زیان‌بار مجازات خشونت‌آمیز و اهمیت بازپروری و اصلاح مجرمان تأکید می‌کنند. بنابراین، عجیب نیست که بحث درباره‌ی اعدام از نظر اخلاقی و سیاسی مناقشه‌انگیز است. تحقیقات نشان داده که سیاست‌مداران و رأی‌دهندگان محافظه‌کار با اعدام موافق اند زیرا هر فرد را به تنهایی مسئول اعمال خود می‌دانند. بر عکس، نخبگان لیبرال با اعدام مخالف اند زیرا ساختار اجتماعی را در وقوع جرم بسیار مهم می‌شمارند و عقیده دارند که هر مجرمی اصلاح‌پذیر است.

روابط گروه‌های اجتماعی گوناگون این مسئله را حادث‌تر می‌کند. ترس و بی‌زاری گروه اکثریت از گروه‌های اقلیت اغلب سبب می‌شود که از مجازات شدید مجرمان دفاع کنند. از طرف دیگر، گروه‌های اقلیت اغلب رفتار قوه‌ی قضائیه با خود را نامنصفانه و تبعیض‌آمیز می‌شمارند و نگران اند که به ناحق محکوم شوند.

هر چند می‌توان گفت که جهان به سوی لغو اعدام گام برمی‌دارد اما هنوز اجماعی جهانی به دست نیامده است. شمار فراوانی از مردم نه تنها در آمریکا، اروپای غربی، هند و چین بلکه در کشورهای تازه‌دموکراتیک از مجازات اعدام حمایت می‌کنند. کشورهای دموکراتیک بیش از کشورهای اقتدارگرا به لغو اعدام گرایش دارند اما دموکراسی اغلب محیطی را ایجاد می‌کند که در آن حامیان پرشمار اعدام می‌توانند از لغو این مجازات جلوگیری کنند.

چون در دموکراسی‌ها شمار زیادی از مردم با اعدام موافق اند، لغو اعدام اغلب پیامد تصمیم سیاست‌مداران حامی حقوق بشر است و نه حاصل برگزاری همه‌پرسی و مراجعه به آرای مردم. مطالعات مربوط به کشورهای اروپای غربی نشان می‌دهد که محافظه‌کاران و افکار عمومی با اعدام موافق بوده‌اند و لغو این مجازات ثمره‌ی تمهیدات نهادی و راهبردهای نخبگان فعال در نهادهای دموکراتیک بوده است. ساختار نهادهای دموکراتیک به نخبگان سیاسی اجازه می‌دهد تا بر سیاست مجازات اعدام تأثیر بگذارند. افزون بر این، در کشورهای تازه‌دموکراتیک، رهبران سیاسی اغلب به رغم مخالفت شمار فراوانی از مردم، مجازات اعدام را لغو کرده‌اند تا به طور نمادین نشان دهند که از دولت‌های اقتدارگرای پیشین فاصله گرفته‌اند.

### تأثیر جامعه‌ی جهانی بر لغو اعدام

پژوهش‌ها حاکی از آن است که پس از اتخاذ سیاست‌های عمومی، مشروعیت آنها به تدریج افزایش می‌یابد و به هنجار فرهنگی فراگیرتری تبدیل می‌شوند. اتخاذ سیاست‌های حقوق بشری بیش از پیش از هنجارهای بین‌المللی حقوق بشر تأثیر می‌پذیرد و نه از شرایط داخلی کشور. معمولاً کشورها، فارغ از نوع حکومت خود، به پیروی از هنجارها و الگوهای مشروع جامعه‌ی بین‌المللی تمایل دارند- یا به این امر تظاهر می‌کنند. برای مثال، تقدیس فرد به گسترش لغو اعدام در جهان انجامیده است. سازمان‌های بین‌المللی الگوهای فرهنگی مشروعی را ارائه می‌دهند که کشورها از آن پیروی می‌کنند. می‌توان سازمان ملل، اتحادیه‌ی اروپا و شورای اروپا را عامل اصلی گسترش لغو اعدام در جهان دانست. سازمان‌های بین‌دولتی مجازات اعدام را نقض حقوق بشر- به‌ویژه حق حیات و کرامت انسانی- می‌شمارند و با تدوین معاهده‌های بین‌المللی به کشورها فشار می‌آورند تا اعدام را لغو کنند.

پس از تصویب «اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر» در سال ۱۹۴۸، سازمان ملل معاهده‌هایی نظیر «میثاق‌نامه‌ی بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی» (۱۹۶۶) را برای لغو مجازات اعدام تصویب کرد. در سال ۱۹۸۹، مجمع عمومی سازمان ملل «دومین معاهده‌ی اختیاری» را برای لغو مجازات اعدام- جز در مورد جنایت‌های جنگی- تصویب کرد. در سال ۱۹۸۳، شورای اروپا معاهده‌ی شماره‌ی ۶ را برای لغو مجازات اعدام در زمان صلح تصویب کرد. اجماع بین‌المللی درباره‌ی لغو اعدام بر کشورهای خواهان جلب مشروعیت از جامعه‌ی بین‌المللی تأثیر چشمگیری داشته است. تأثیر معاهده‌های سازمان ملل بیشتر نمادین بوده اما معاهده‌ی شورای اروپا بر کشورهای غیردموکراتیکی که خواهان پیوستن به اتحادیه‌ی اروپا بوده‌اند آشکارا تأثیر گذاشته است.

### فرضیه‌ها

فرضیه‌ی ۱. دموکراسی احتمال لغو تدریجی مجازات اعدام را افزایش می‌دهد اما احتمال لغو سریع این مجازات را افزایش نمی‌دهد. دموکراسی مؤلفه‌های گوناگونی نظیر انتخابات آزاد و منصفانه، نظارت بر نهادها و نخبگان سیاسی، و آزادی مدنی و مشارکت سیاسی شهروندان دارد. در این مقاله به تفکیک نهادی قوا به مثابه‌ی عامل اصلی لغو تدریجی اعدام می‌پردازم. استقلال قوای مقننه و قضائیه از قوه‌ی مجریه به نخبگان سیاسی فرصت می‌دهد تا دستورکارِ حقوق بشری خود را به تدریج دنبال کنند. قانون‌گذاران لیبرال ممکن است بتوانند لایحه‌ی ممنوعیت مجازات اعدام را در مجلس تصویب کنند؛ همتایان لیبرال آنها در قوه‌ی قضائیه هم ممکن است احکامی مبنی بر مغایرت سیاست جزایی با قانون‌اساسی صادر کنند و از این طریق بر سیاست مجازات اعدام تأثیر بگذارند. با وجود این، معمولاً عامه‌ی

مردم از چنین اقداماتی حمایت نمی‌کنند و در نتیجه روند لغو اعدام اغلب آهسته و تدریجی است و نه سریع و فوری. بنابراین:

فرضیه‌ی ۲. تفکیک نهادی قوا احتمال لغو تدریجی مجازات اعدام را افزایش می‌دهد اما احتمال لغو سریع این مجازات را افزایش نمی‌دهد. در مقایسه با دموکراسی‌های جاافتاده، دموکراسی‌های جدید به لغو مجازات اعدام بیشتر علاقه دارند. در کشورهایی که گذار دموکراتیک را تجربه کرده‌اند دولت‌ها اصلاح سیاست مجازات اعدام را نشانه‌ی «گسست نمادین» از حکومت‌های اقتدارگرای پیشین می‌دانند. با وجود این، در صورت مقاومت شدید نخبگان قدیمی در برابر دموکراتیزاسیون، تغییر سریع سیاست جزایی نامحتمل است. بنابراین، می‌توان تصور کرد که گذار دموکراتیک بر لغو تدریجی مجازات اعدام تأثیر مثبتی داشته باشد:

فرضیه‌ی ۳. دموکراتیزاسیون احتمال لغو تدریجی مجازات اعدام را افزایش می‌دهد اما احتمال لغو سریع این مجازات را افزایش نمی‌دهد. حتی در غیبت دموکراسی نهادی، تاریخ یک نظام سیاسی می‌تواند بر لغو مجازات اعدام تأثیر بگذارد. پس از گسترش نهادهای دموکراتیک مدرن به ۳۰ کشور در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، بعضی از کشورهای دموکراتیک اروپایی (برای مثال، یونان، پرتغال و اسپانیا) و آمریکای لاتین (از جمله آرژانتین، شیلی و اروگوئه) دوباره در دام اقتدارگرایی افتادند. با وجود این، افراد و گروه‌های پیرو آرمان‌های عصر روشنگری به فعالیت در جنبش بشردوستانه‌ی بین‌المللی ادامه دادند و به دولت‌های‌شان فشار آوردند تا از خشونت علیه شهروندان خود دست بردارند. بنابراین، می‌توان تصور کرد که احتمال لغو اعدام، حداقل به طور تدریجی، در کشورهایی با سابقه‌ی دموکراتیک از دیگر کشورها بیشتر است :

فرضیه ی ۴. میراث دموکراتیک کشور احتمال لغو تدریجی مجازات اعدام را افزایش می‌دهد اما احتمال لغو سریع این مجازات را افزایش نمی‌دهد.

افزون بر این، برای فهم علل اتخاذ سیاست لغو اعدام و گسترش آن باید به عوامل محیطی خارجی توجه کرد. وقتی جامعه‌ی جهانی به بعضی سیاست‌ها مشروعیت دهد حتی حکومت‌های غیردموکراتیک هم احساس می‌کنند که مجبورند این سیاست‌ها را برگزینند. بنابراین، می‌توان گفت که فشار بین‌المللی سازمان‌هایی نظیر شورای اروپا و سازمان ملل احتمال لغو تدریجی یا سریع مجازات اعدام را افزایش می‌دهد:

فرضیه ی ۵. فشار جامعه‌ی جهانی احتمال لغو تدریجی یا سریع مجازات اعدام را افزایش می‌دهد.

### داده‌ها و روش‌ها

سازمان عفو بین‌الملل روند لغو مجازات اعدام را به چهار مرحله تقسیم می‌کند: حفظ، لغو در عمل و نه در قانون (یعنی لغو بالفعل)، لغو ناقص (یعنی لغو برای جرم‌های عادی) و لغو کامل (یعنی لغو برای همه‌ی جرم‌ها). در مرحله‌ی اول، مجازات اعدام هم قانونی است و هم اجرا می‌شود. در مرحله‌ی دوم، اعدام از نظر قانونی ممنوع نیست اما در ده سال گذشته هیچ‌کسی اعدام نشده است. در مرحله‌ی سوم، مجازات اعدام تنها برای جرم‌های غیرعادی، یعنی جنایت‌های جنگی و اقدام علیه امنیت ملی، اجرا می‌شود. در مرحله‌ی چهارم، مجازات اعدام به طور کامل و بدون استثناء ممنوع می‌شود.

بر اساس این طبقه‌بندی، لغو تدریجی عبارت است از گذار (۱) از حفظ به لغو ناقص و (۲) از لغو ناقص به لغو کامل مجازات اعدام. بنابراین،

لغو سریع عبارت است از گذار مستقیم از حفظ به لغو کامل مجازات اعدام. برای مثال، کانادا در سال ۱۹۷۶ بر اساس «فرمان دفاع ملی» مجازات اعدام برای جرم‌های عادی، و در سال ۱۹۹۸ مجازات اعدام برای همه‌ی جرم‌ها را لغو کرد. بنابراین، لغو اعدام در این کشور تدریجی بوده است. اما دادگاه قانون‌اساسی اوکراین در سال ۱۹۹۹ مجازات اعدام را مغایر با قانون‌اساسی دانست. در نتیجه، لغو اعدام در این کشور سریع بود و نه تدریجی. جمهوری فدراتیو روسیه مجازات اعدام را لغو نکرده اما از سال ۱۹۹۹ تاکنون کسی در این کشور اعدام نشده است. بنابراین، این کشور در مرحله‌ی لغو بالفعل قرار دارد. چون لغو بالفعل به قانون‌گذاری ربط ندارد، این مرحله را حالتی پیوسته در نظر می‌گیرم که یک سال بعد از آخرین اعدام شروع می‌شود و با اجرای دوباره‌ی مجازات اعدام یا لغو ناقص یا کامل این مجازات پایان می‌یابد. من با استفاده از داده‌های جمع‌آوری شده توسط سازمان عفو بین‌الملل (۲۰۱۰) متغیرهای وابسته‌ی مربوط به لغو تدریجی و سریع را سازمان‌دهی می‌کنم. این ارقام نشان می‌دهد که تغییر قانونی تدریجی از دهه‌ی ۱۹۷۰ به میزان ثابتی افزایش یافته، در حالی که تغییر قانونی فوری از سال ۱۹۹۰ به سرعت افزایش یافته است.

در مورد دموکراسی از داده‌های «نسخه‌ی چهارم پروژه‌ی حکومت» (۲۰۱۱) بهره می‌برم که بسیاری از دیگر پژوهشگران هم از آن استفاده می‌کنند. این داده‌ها مبتنی بر ارزیابی خبرگان از وضعیت دموکراسی در هر کشور است و از ۱۰- تا ۱۰ را دربرمی‌گیرد: امتیاز ۱۰ نشانه‌ی دموکراسی کامل و امتیاز ۱۰- نشانه‌ی استبداد کامل است. در کشورهایی که اعدام را به سرعت لغو کرده‌اند امتیاز میانگین دموکراسی در سال لغو اعدام ۲٫۱ و در کشورهایی که اعدام را به تدریج لغو کرده‌اند امتیاز میانگین دموکراسی در سال لغو اعدام ۸٫۲ بوده است. این

یافته‌ها نشان می‌دهد که در کل، کشورهایی که اعدام را به تدریج لغو کرده‌اند از کشورهایی که اعدام را به سرعت لغو کرده‌اند دموکراتیک‌تر بوده‌اند. امتیاز میانگین دموکراسی برای کشورهایی که در مرحله‌ی لغو بالفعل قرار دارند ۰,۳۳، و برای کشورهایی که مجازات اعدام را حفظ کرده‌اند ۳,۳۱- بوده است.

افزون بر این، تأثیر سه مؤلفه‌ی نهادی دموکراسی بر روند سیاست‌گذاری را بررسی می‌کنم: (۱) انتخاب رئیس قوه‌ی مجریه، (۲) قیدوبندهای رئیس قوه‌ی مجریه، و (۳) رقابت سیاسی. مؤلفه‌ی اول نشان می‌دهد که سازوکارهای انتخاب یک رهبر سیاسی تا چه اندازه نهادینه، رقابتی و آزاد است. به عبارت دیگر، این مؤلفه میزان رقابتی بودن روند انتخابات را نشان می‌دهد. متغیر یا مؤلفه‌ی دوم نشان می‌دهد که قدرت تصمیم‌گیری رئیس قوه‌ی مجریه تا چه اندازه محدود است. این امر هم تفکیک نهادی قوا به طور عام را دربرمی‌گیرد و هم به قیدوبندهای خاصی ربط دارد که قوای مقننه و قضائیه بر قوه‌ی مجریه تحمیل می‌کنند. مؤلفه‌ی سوم به استقلال جامعه‌ی مدنی ربط دارد؛ این متغیر را بر اساس میزان نهادینگی مشارکت مدنی و میزان آزادی مدنی از سلطه‌ی دولت می‌سنجم.

علاوه بر این، دو مؤلفه‌ی سیاسی مربوط به دموکراسی را هم بررسی می‌کنم: گذار دموکراتیک و میراث دموکراتیک. مؤلفه‌ی اول، که مبتنی بر داده‌های نسخه‌ی شماره‌ی ۴ پروژه‌ی حکومت است، تغییر عمده در سطح دموکراسی را نشان می‌دهد و رقمی از ۲- تا ۳ را دربرمی‌گیرد. دموکراتیزاسیون به اپوزیسیون سیاسی فرصت می‌دهد تا قدرت را از چنگ دولت اقتدارگرا بیرون آورند و حکومتی دموکراتیک تأسیس کنند. مؤلفه‌ی دوم به کشورهایی ربط دارد که در نخستین موج دموکراسی (۱۹۲۶-۱۸۲۸) حکومتی دموکراتیک داشته‌اند. بر این اساس، ۳۳

کشور میراث دموکراتیک دارند؛ اکثر آنها اروپایی‌اند (از جمله اتریش، بلژیک، چکسلواکی، استونی، فرانسه، فنلاند، مجارستان، ایرلند، لتونی، لیتوانی، لهستان و بریتانیا) و بقیه را می‌توان در آمریکای شمالی و جنوبی (آرژانتین، شیلی، کلمبیا، کانادا و آمریکا)، اقیانوسیه (استرالیا و نیوزیلند) و آسیا (ژاپن) یافت. حتی اگر ساختار نهادی فعلی در این کشورها غیردموکراتیک باشد میراث تاریخی دموکراسی می‌تواند بر روند قانونی لغو مجازات اعدام در آنها تأثیر بگذارد. این میراث دموکراتیک را بر اساس متغیری دوازده‌گانه می‌سنجم و به این ۳۳ کشور عدد ۱ را اختصاص می‌دهم.

برای ارزیابی تأثیر جامعه‌ی جهانی دو متغیر دوازده‌گانه ایجاد کرده‌ام. به هر کشوری که دومین معاهده‌ی اختیاری سازمان ملل (۱۹۸۹) را امضاء یا تصویب کرده عدد ۱ را اختصاص می‌دهم. ادعا نمی‌کنم که رابطه‌ی علیّی محکمی میان تصویب این معاهده و لغو مجازات اعدام وجود دارد؛ به نظرم، امضاء یا تصویب این معاهده ممکن است که پیش‌درآمد لغو مجازات اعدام باشد. به ۴۷ کشور عضو شورای اروپا که معاهده‌ی شماره‌ی ۶ (۱۹۸۳) را تصویب کرده‌اند عدد ۱ را اختصاص می‌دهم. به این ترتیب، می‌توان تأثیر معاهده‌ی شورای اروپا بر کشورهای خواهان پیوستن به اتحادیه‌ی اروپا را سنجید زیرا این کشورها احساس کرده‌اند که مجبورند مجازات اعدام را لغو کنند تا احتمال عضویت خود در اتحادیه‌ی اروپا را افزایش دهند.

در تحلیل خود به سنت حقوقی، شکاف قومی و نسبت پیروان ادیان عمده در کشور هم توجه می‌کنم. سنت حقوقی می‌تواند بر چگونگی ابراز مخالفت با مجازات اعدام تأثیر بگذارد. در سنت مبتنی بر حقوق مدنی، قوه‌ی مقننه می‌تواند اصلاحات قانون‌اساسی را برای لغو قوانین پیشین و تعلیق مجازات اعدام پیشنهاد دهد. در سنت مبتنی بر رویه‌ی قضائی،



قوهی قضائیه می‌تواند نقشی حیاتی بازی کند و مجازات اعدام را مغایر با قانون اساسی بخواند. برای ثابت نگه‌داشتن تأثیر سنت حقوقی بر روند لغو اعدام، متغیری دوارزشی را تعریف می‌کنم. اگر سنت حقوقی کشور مبتنی بر نظام رویه‌ی قضائی باشد عدد ۱ و در غیر این صورت (سنت مبتنی بر حقوق مدنی، عرفی، مختلط و نظایر آن) عدد ۰ را به آن اختصاص می‌دهم. داده‌های مربوط به نظام حقوقی را از مجموعه داده‌های جوری گلوب (۲۰۱۳) که توسط دانشکده‌ی حقوق دانشگاه اتاوا تهیه شده، برگرفته‌ام.

احتمال دارد که در جوامعی با ناهمگونی شدید قومی از اعدام و دیگر اقدامات خشونت‌آمیز برای کنترل گروه‌های اقلیت استفاده کنند. برای ثابت نگه‌داشتن تأثیر شکاف قومی بر روند لغو اعدام از «نمایه‌ی شکاف قومی» که آلبرتو اِلسینا و همکارانش (۲۰۰۳) تهیه کرده‌اند، بهره می‌برم. این متغیر میزان ناهمگونی قومی در کشورهای گوناگون را می‌سنجد. برای ثابت نگه‌داشتن تأثیر دین بر روند لغو اعدام متغیرهایی را به کار می‌برم که درصد پیروان ادیان عمده در هر کشور را اندازه می‌گیرند. کلیسای کاتولیک در چند دهه‌ی گذشته به مخالفت با اعدام پرداخته اما شاخه‌های گوناگون آیین پروتستان در برابر این امر موضع واحدی ندارند. اسلام آشکارا با مجازات اعدام موافق است زیرا قرآن بر اصل قصاص تأکید می‌کند. بنابراین، می‌توان انتظار داشت که احتمال لغو تدریجی یا فوری اعدام در کشورهای عمدتاً کاتولیک بیشتر و در کشورهای عمدتاً مسلمان کمتر از دیگر کشورها باشد. برای ثابت نگه‌داشتن تأثیر این سه دین بر روند لغو اعدام، به درصد کاتولیک‌ها، پروتستان‌ها و مسلمانان توجه می‌کنم. داده‌های مربوط به این سه متغیر پیوسته را از «نسخه‌ی ۱، ۱ پروژه‌ی دین در جهان» (۲۰۱۳) به دست آورده‌ام.

## یافته‌ها

یافته‌های این تحقیق فرضیه‌های ۴-۱ را تأیید می‌کند. به عبارت دیگر، (۱) سطح دموکراسی، (۲) فضای نهادی برای مشارکت قوای مقننه و قضائیه در روند سیاست‌گذاری، (۳) تغییر عمده‌ی دموکراتیک در حکومت، و (۴) سابقه‌ی حکومت دموکراتیک همگی برای لغو تدریجی مجازات اعدام ضروری‌اند. اما دموکراسی در لغو سریع اعدام نقش مهمی ندارد. به عبارت دقیق‌تر، از میان ۴ عامل پیش‌گفته تنها تغییر عمده‌ی دموکراتیک یا همان گذار دموکراتیک از حکومت اقتدارگرا به حکومت دموکراتیک، و نه خود محیط دموکراتیک، به لغو سریع اعدام می‌انجامد.

یافته‌ها حاکی از آن است که نهادهای بین‌المللی نظیر سازمان ملل و شورای اروپا در لغو مجازات اعدام نقش مهمی دارند. رابطه‌ی میان تصویب دومین معاهده‌ی اختیاری سازمان ملل و لغو تدریجی مجازات اعدام، مثبت و از نظر آماری معنادار است. افزون بر این، تصویب معاهده‌ی شماره‌ی ۶ از سوی شورای اروپا تأثیر مثبت و مهمی بر لغو فوری مجازات اعدام در بعضی از اعضای بالفعل و بالقوه‌ی این شورا داشته زیرا این کشورها مایل به حفظ یا تقویت جایگاه خود در اروپا بوده‌اند.

این یافته‌ها همچنین نشان می‌دهد که تأثیر نظام حقوقی مبتنی بر رویه‌ی قضائی بر لغو فوری یا تدریجی مجازات اعدام از نظر آماری معنادار نیست. شکاف قومی تأثیری منفی بر لغو فوری یا تدریجی مجازات اعدام دارد اما این تأثیر از نظر آماری معنادار نیست. به نظر می‌رسد که دین بر لغو فوری یا تدریجی مجازات اعدام تأثیر دارد. میان درصد کاتولیک‌ها و لغو فوری مجازات اعدام رابطه‌ی مثبتی وجود دارد اما رابطه‌ی میان

درصد کاتولیک‌ها و لغو تدریجی مجازات اعدام از نظر آماری معنادار نیست. میان درصد پروتستان‌ها در یک کشور و لغو تدریجی مجازات اعدام رابطه‌ی مثبت و معناداری وجود دارد اما به نظر نمی‌رسد که درصد پروتستان‌ها بر لغو فوری مجازات اعدام تأثیر داشته باشد. میان درصد مسلمانان و لغو فوری مجازات اعدام رابطه‌ی منفی و معناداری وجود دارد اما رابطه‌ی میان درصد مسلمانان و لغو تدریجی مجازات اعدام از نظر آماری معنادار نیست.

افزون بر این، مؤلفه‌های دموکراتیک مشارکت مدنی و آزادی از سلطه‌ی دولت، نقش مهمی در لغو بالفعل مجازات اعدام دارند. استقلال قوای مقننه و قضائیه از دولت برای لغو قانونی مجازات اعدام ضروری است اما این استقلال نهادی تأثیر معناداری بر لغو بالفعل مجازات اعدام ندارد. افزون بر این، رابطه‌ی گذار دموکراتیک و لغو بالفعل مجازات اعدام، مثبت و از نظر آماری معنادار است. معاهده‌ی شورای اروپا و درصد کاتولیک‌ها هم رابطه‌ی مثبت و معناداری با لغو بالفعل مجازات اعدام دارند. به عبارت دیگر، احتمال لغو بالفعل مجازات اعدام در کشورهای متأثر از شورای اروپا یا آیین کاتولیک بیشتر است.

### سخن آخر

این تحقیق نشان می‌دهد که دموکراسی با لغو تدریجی مجازات اعدام مرتبط است. تفکیک نهادی دموکراتیک به نخبگان قوای مقننه و قضائیه اجازه می‌دهد تا به رغم مخالفت افکار عمومی، دستورکار حقوق بشری خود را دنبال کنند. نمایندگان لیبرال مجلس می‌توانند لایحه‌ی ممنوعیت مجازات اعدام را ارائه دهند و بر سر لغو مجازات اعدام، جز در مورد جنایت‌های جنگی، جاسوسی و خیانت به کشور، با محافظه‌کاران مصالحه کنند. نخبگان لیبرال قوه‌ی قضائیه هم می‌توانند اعلام کنند که مجازات اعدام با قانون‌اساسی مغایرت دارد. فعالان

جنبش‌های اجتماعی و حقوق‌دانان اغلب با همکاری یکدیگر سیاست‌های دولتی را در دادگاه‌ها به چالش می‌کشند. این همکاری اغلب به صدور احکامی به نفع سیاست‌هایی می‌انجامد که عامه‌ی مردم با آن مخالف اند. افزون بر این، بازیگران جامعه‌ی مدنی می‌توانند به دولت فشار آورند تا اجرای مجازات اعدام را متوقف کند. معمولاً کشورهای دارای استقلال قوا به لغو قانونی مجازات اعدام روی می‌آورند، و کشورهایی که استقلال قوا در آنها تضمین نشده اما مشارکت سیاسی تک‌تک شهروندان را مجاز می‌شمارند به سوی لغو بالفعل مجازات اعدام گام برمی‌دارند.

گذار دموکراتیک می‌تواند به لغو فوری یا تدریجی مجازات اعدام بینجامد. دولت‌های تازه‌دموکراتیک می‌کوشند با لغو مجازات اعدام نشان دهند که از دولت‌های اقتدارگرای قبلی فاصله گرفته‌اند. مخالفت شدید نخبگان قدیمی قوای مقننه و قضائیه می‌تواند از لغو فوری مجازات اعدام جلوگیری کند اما بر لغو تدریجی این مجازات تأثیر مهمی ندارد.

سرانجام باید گفت که حتی پس از مشروعیت یافتن لغو مجازات اعدام در مجامع بین‌المللی، باز هم نمی‌توان تأثیر عوامل سیاسی داخلی را نادیده گرفت. به عبارت دیگر، روندهای درون‌زا و برون‌زای لغو مجازات اعدام هم‌زمان پیش می‌روند. پژوهش‌های بعدی نشان خواهد داد که آیا اتخاذ سیاست در مورد مسائل مناقشه‌انگیز دیگری نظیر سقط جنین، ازدواج همجنس‌گرایان و مبارزه با تروریسم هم از چنین روندی پیروی می‌کند یا نه.

## مجازات اعدام باید برای همیشه برچیده شود گفتگو با رؤیا برومند

محمد حیدری

فعلان حقوق بشر معتقدند که مجازات اعدام به صورت مطلق باید متوقف شود. این درخواست در همه سوی جهان طرح می‌شود و استثنایی ندارد. مخالفت با اعدام، خواسته‌ای بنیادین است که بدون توجه به فرهنگ یا جغرافیا و بدون توجه به جرمی که هر محکوم به آن متهم است، طرح می‌شود. چرا چنین درخواستی مطرح می‌شود؟ توقف اعدام برای هر جامعه چه اهمیتی دارد؟

منطق مخالفت با مجازات اعدام، منطقی و رای فرهنگ و مذهب و مکان است. در کنوانسیون‌های حقوق بشری نیز مجازات اعدام را منع می‌کنند. حتی اگر در شرایط خاصی چنین مجازاتی تحمل شود و از دیدگاه بین‌المللی قابل قبول باشد، فقط برای جنایت‌های خیلی شنیع و فجیع است. دومین پروتکل اختیاری میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی صرفاً برای تشویق کشورها و متعهد کردنشان به

الغای مجازات اعدام یا پایبندی به آن است. این پروتکل را نزدیک به نود کشور تصویب کرده‌اند و علاوه بر کشورهای اروپایی، از جمله آذربایجان و ارمنستان، کشورهای آفریقایی، از جمله رواندا و آفریقای جنوبی، و کشورهای آسیایی، از جمله نپال، هم به اجرای آن متعهد شده‌اند.

مخالفت با اعدام چند دلیل دارد. یکی اینکه حتی در کشورهایی که دادرسی عادلانه اساس کار قوه‌ی قضائیه است و نقض آن را جدی می‌گیرند و نسبت به آن پاسخگو هستند، امکان اعدام بی‌گناهان وجود دارد. مجازات اعدام در عمل تبعیض هم هست. معمولاً این مجازات گریبان‌گیر فقراست که آگاهی قانونی‌شان زیاد نیست و نمی‌توانند از خودشان خوب دفاع کنند و امکان استخدام وکلای کارکشته را ندارند. اگر هم دسترسی به وکیل تسخیری داشته باشند، تضمینی برای دفاع درست از آنها نیست چون تعداد پرونده‌های وکلای تسخیری بسیار زیاد است و همیشه وکلای باتجربه‌ای نیستند. البته همه‌ی این ملاحظات در شرایط عادی است، وگرنه در شرایط استبدادی کشورهایی که در آن حکومت قانون وجود ندارد و دادرسی عادلانه اساس کار نیست، استفاده‌ی خودسرانه و بی‌رویه از مجازات اعدام برای جرائم عادی عامل کشته شدن بی‌گناهان زیادی است، که خود فاجعه‌ای است. پس یکی از دلایل مخالفت با اعدام این است که انسان طبیعتاً اشتباه می‌کند و در نظام‌های قضائی‌ای که به دادرسی عادلانه احترام گذاشته می‌شود هم امکان خطا وجود دارد، و ممکن است یک بی‌گناه اعدام شود. اشتباه قاضی، ضعف تحقیقات جنایی، و بی‌تجربگی یا بی‌توجهی وکیل از جمله عواملی است که منجر به اعدام یک بی‌گناه شده است. با پیشرفت علم، امکان تحقیقات دقیق‌تر در طی سال‌ها افزایش یافته است. اما این

مجازات اعدام باید برای همیشه برچیده شود

پیشرفت برای جلوگیری از عوامل انسانی‌ای که منجر به اعدام بی‌گناهان می‌شود، مثل غرض‌ورزی شخصی، نژادپرستی، بی‌تجربگی یا حتی تنبلی مأمور تحقیق یا انگیزه‌ی بستن پرونده‌هایی که تحقیق‌شان ناموفق بوده، کافی نیست.

حتی در بهترین وضعیت که حکومت قانون هست و متهم حق دفاع دارد و در روند قضائی عجله نمی‌شود، چنین احتمالی وجود دارد. چنانچه حتی در آمریکا هم می‌بینید که بی‌گناهان اعدام شده‌اند. و کسانی بودند که بعد از مرگشان، با آزمایش دی‌ان‌ای معلوم شده که بی‌گناه بوده‌اند. یا کسانی هستند که سال‌ها در زندان و در انتظار اعدام هستند و وکلای خیره از سازمان‌های غیر انتفاعی به پرونده‌شان رسیدگی می‌کنند و بی‌گناهی‌شان را ثابت می‌کنند. اگر پرونده‌ی آنها به دست چنین وکلایی، که تعدادشان زیاد نیست، نرسیده بود بی‌گناه اعدام شده بودند. برای کسانی که بی‌گناهی‌شان بعد از مرگ ثابت شده، امکان بازگشت و جبران وجود ندارد.

از طرف دیگر، وجود مجازات اعدام به رهبران مستبد اجازه می‌دهد که با اتهامات کاذب رقبای سیاسی خود را از میان بردارند. پس انواع و اقسام دلایل می‌تواند وجود داشته باشد که بی‌گناهان کشته شوند. یکی دیگر از دلایل مخالفت با اعدام این است که این مجازات از جرم پیشگیری نمی‌کند چون برخی مدعی‌اند که اعدام برای پیشگیری از جرم خوب است. اما داده‌ها و مقایسه‌ی کشورهای بی‌گناهی‌ها می‌کنند و کشورهای بی‌گناهی‌ها که اعدام نمی‌کنند، نشان داده است که مجازات اعدام برای پیشگیری از جرم مؤثر نبوده است.

مسئله‌ی اساسی دیگر درباره‌ی اعدام این است که با اعمال این مجازات، فقط یک نفر تنبیه نمی‌شود بلکه چند نفر از اعضای خانواده‌ی او، همسر و فرزند و مادر و پدر و خواهر و برادرش هم

مجازات می‌شوند و این خلاف اصل شخصی بودن جرم و مجازات است. از طرفی اعدام مجازات سنگینی است که تا رسیدن به آن و اعمال آن، فرد محکوم مدت‌ها از نظر روحی شکنجه می‌شود. برای کسی که آن پروسه‌ی حقوقی را طی می‌کند، که در کشورهای دموکراتیک می‌تواند ده‌ها سال طول بکشد، و اینکه نمی‌داند اعدام می‌شود یا نمی‌شود، و وقتی محکومیتش نهایی می‌شود باز مدت‌ها هر روز در انتظار مرگ است، این پروسه شکنجه محسوب می‌شود. و تأثیر آن بر خانواده‌ی او هم خیلی زیاد است. به هر حال، همه‌ی این دلایلی که گفتم، ورای مذهب و فرهنگ و جغرافیا و کاملاً جهان‌شمول است. به همین دلیل مجازات اعدام باید برای همیشه برچیده شود و اکثر کشورهای دنیا دهه‌هاست که این مجازات را اجرا نمی‌کنند.

اینها که گفتید بخشی از منظر عمل‌گرایانه و بخشی هم نگاه حقوقی بود. اینکه امکان اشتباه در صدور حکم وجود دارد و اگر چنین حکمی صادر شود دیگر قابل جبران نیست. یا اینکه صدور حکم اعدام برای کسی که جرمی مرتکب شده، فقط او را مجازات نمی‌کند بلکه خانواده‌اش و خیلی از افراد دیگری را هم که با زندگی او مرتبط هستند مجازات می‌کند. و یا حتی اینکه این مجازات نوعی از شکنجه نیز هست.

اما وقتی از نگاه اخلاقی و حتی به یک معنی فلسفی به اعدام توجه می‌کنیم، مسائل دیگری هم طرح می‌شود. اینکه مثلاً حق حیات را از طریق قرارداد اجتماعی نمی‌توان سلب کرد. جان انسان با ارزش‌ترین امری است که وجود دارد و از حقوق بنیادین و اولیه‌ی بشر است که قابلیت واگذاری در یک قرارداد ثانویه را



ندارد و در دوره‌ی جدید با غلبه‌ی نگاه انسان‌گرایانه، دولت حق گرفتن جان انسان را ندارد. می‌خواهم برگردیم به عقب و قبل از بحث حقوقی از منظر اخلاقی بپرسم که چرا با اعدام مخالف‌ایم؟ چرا به صورت مطلق باید با اعدام مخالف بود؟

حق زندگی یکی از اساسی‌ترین حقوق افراد است و هیچ‌کس حق ندارد که جان کسی را بگیرد. در یک نظام حقوقی عادلانه در بدترین حالت، حکم اعدام برای مرتکبان جنایت قتل صادر می‌شود. اما اگر کشتن غلط است و قاتل باید مجازات شود، چگونه می‌توان برای مجازات آن هم مرتکب جرم شد؟ پس اگر کشتن غلط است، که هست، با کشتن، دولت (جامعه) هم مرتکب جرم می‌شود. اینجا دولت نماینده‌ی جامعه است. جامعه نباید جان کسی را بگیرد. اگر به دلایل ارتکاب جرم نگاه کنید به غیر از موارد استثنایی، کسی که مرتکب جرم شده از طرف خانواده و یا جامعه آسیب دیده و بنابراین مسئولیت این جرم فقط با مجرم نیست. همچنین فلسفه‌ی عدالت این است که با اعمال مجازات، افراد بتوانند به اشتباه خود پی ببرند، تغییر کنند و بازگردند به جامعه. هم از نظر اخلاقی و هم از نظر جرم‌شناسی، معنی عدالت این است. اما جامعه با کشتن این افراد، امکان تغییر را از آنها می‌گیرد..

در ابتدای بحث، دلایلی در مخالفت با اعدام آوردید. می‌دانید که در مقابل عده‌ای هم هستند که از اعدام دفاع می‌کنند. می‌خواهم دلایل آنها را هم بیاورم و جواب شما را بشنوم. به یک مورد از این دلایل اشاره کردید که اعدام بازدارندگی ندارد. اما موافقان اعدام می‌گویند که اتفاقاً اعدام نوعی پیشگیری از جرم‌های بزرگ‌تر است.

وقتی قاتل را اعدام کنید دیگران می‌بینند و می‌ترسند و جرم‌های بزرگ در جامعه کمتر می‌شود.

این استدلال قابل دفاع نیست و آمارها خلاف آن را نشان می‌دهند. آمریکا را مثال می‌زنم که حکومت قانون در آن حاکم است و آیین دادرسی‌اش از بسیاری از کشورهای دنیا عادلانه‌تر است. اگر نسبت جرم در ایالت‌هایی که اعدام می‌کنند با ایالت‌هایی که اعدام نمی‌کنند را مقایسه کنیم، می‌بینیم که در ایالاتی که اعدام نمی‌کنند ارتکاب قتل بیشتر نشده اما در ایالاتی که اعدام می‌کنند ارتکاب قتل نه تنها کمتر نشده بلکه بیشتر هم شده است. این تفاوت از چهار درصد تا چهل درصد وجود دارد. یا می‌شود هنگ‌کنگ و سنگاپور را مقایسه کرد. در هنگ‌کنگ اعدام نمی‌کنند ولی در سنگاپور اعدام می‌کنند. اگر آمار چند سال را پشت سرهم نگاه کنید می‌بینید که نه در هنگ‌کنگ که اعدام نمی‌کنند جرائم بیشتر شده و نه در سنگاپور که اعدام می‌کنند.

بنابراین، عدم تأثیر بر پیشگیری از جرم روشن است. به‌ویژه در مورد قتل، چون بیشتر قتل‌ها بر اثر نوعی عصبانیت لحظه‌ای اتفاق می‌افتد و معمولاً به دلیل عصبانیت چنین فجایعی به وجود می‌آید، یا اتفاقی رخ می‌دهد و کتک‌کاری می‌شود و یک نفر می‌میرد. در چنین شرایطی، افراد در آن موقعیت، اصلاً به اینکه نتیجه چه می‌شود و تنبیه چه خواهد بود، فکر نمی‌کنند چون عصبانی هستند.

در واقع، تعداد جرائمی که با برنامه‌ریزی قبلی اتفاق افتاده‌اند خیلی کمتر است و بیشتر قتل‌ها ناگهانی بوده‌اند و قابل کنترل نیستند. اما آن کسانی هم که برنامه‌ریزی می‌کنند، بیشتر با این فکر برنامه‌ریزی می‌کنند که کسی به گناهکار بودنشان پی نخواهد برد و مجازات

مجازات اعدام باید برای همیشه برجیده شود

نخواهند شد. پس حتی در مورد آنها هم این مجازات اثری ندارد. بنابراین، ترس از مجازات اصلاً برای این جرائم کارساز نیست. در مبارزه با مواد مخدر، ایران مثال خوبی است چون بعد از انقلاب مجازات اعدام برای جرائم مواد مخدر به نحو چشمگیری اجرا شد و تنبیه برای قاچاق و خرید و فروش مواد مخدر و حتی اعتیاد بسیار سخت شد. اعدام متهمان مواد مخدر به غیر از بی سرپرست کردن خانواده‌ها تأثیری نداشت. بعد از ۴۰ سال و ده‌ها هزار اعدام مجرمان مواد مخدر هم اعتیاد زیاد شد و هم قاچاق افزایش یافت. درصد اعتیاد نسبت به جمعیت همچنان سیر صعودی داشته است. چون گسترش این جرائم ارتباطی با مجازات ندارد بلکه به وضعیت جامعه و میزان درخواست مواد مخدر ارتباط دارد. پس راه‌حش اعدام نبود. و تعداد زیادی از مسئولان جمهوری اسلامی نیز چنین نتیجه‌گیری کرده‌اند.

کسانی که از اعدام دفاع می‌کنند ممکن است بگویند که فرض کنیم این مجازات بازدارنده نیست اما در برابر جرمی که فجیع است، خانواده‌ی کسی که قربانی است، و مثلاً عزیزی را از دست داده است، حق دارد که خواستار برقراری عدالت شود و بخشی از عدالت نیز این است که انتقام گرفته شود. در ایران اسم این روند را قصاص می‌گذارند و می‌گویند اعمال این مجازات، حق خانواده‌ی مقتول است. در اینجا برقراری عدالت را با انتقام‌گیری مساوی می‌دانند. آیا چنین تعریفی از عدالت قابل دفاع است؟ دیگر اینکه اگر اعدام منتفی شود، پس حق خانواده‌ی قربانی چه می‌شود؟

ابتدا تأکید کنم که خواست و اجرای «عدالت»، حق آن خانواده است. ولی عدالت یعنی کشتن مفهومی است که در جمهوری اسلامی رایج است. اگر به معنی عدالت و برداشت از عدالت در جوامع مختلف نگاه کنید، می‌بینید که مراد از عدالت این است که خطاکار و بزه‌کار تنبیه شود اما تنبیه حتماً به معنی گرفتن جان نیست. اجرای مجازات و برقراری عدالت نباید امری خصوصی باشد و قصاص هم لزوماً موجب آرامش خانواده قربانی نمی‌شود.

در مجازات قصاص که پس از انقلاب در قوانین کیفری ایران وارد شد، مسئله‌ی خانواده مطرح می‌شود. خانواده حق دارد که بخواهد خاطی تنبیه شود. اما این حکم نباید به خواست خانواده واگذار شود. یکی از حقوق اساسی افراد این است که در مقابل قانون برابر باشند. اگر بخواهیم مجازات را خصوصی کنیم و تصمیم اجرای حکم را به عهده‌ی خانواده‌ی قربانی بگذاریم، افراد برای ارتکاب یک جرم مشخص، به یک صورت تنبیه نمی‌شوند. یعنی بعضی افراد جانشان را از دست می‌دهند و بعضی از افراد آزاد می‌شوند چون خانواده‌ی قربانی نخواست است که جانشان را بگیرد. مجازات باید جنبه‌ی عمومی داشته باشد و افراد در برابر قانون برابر باشند. مسئولیت مرگ و زندگی افراد نباید به عهده‌ی خانواده‌ی داغدار باشد و خانواده‌ی داغدار را نباید مجبور کرد که بین کشتن و آزاد شدن کسی که عزیزی را از آنها گرفته انتخاب کنند. یعنی برای یک جرم مشخص، تنبیه‌ی که اعمال می‌شود، دیگر یکسان نیست و این اساساً مغایر با حکومت قانون است و در جوامعی که در آن حکومت قانون نیست، عدالت هم نیست.

نکته‌ی دیگر این است که انتقام، موجب آرامش و رضایت خانواده قربانی نمی‌شود. وقتی با خانواده‌هایی که عزیزانشان به قتل رسیدند

صحبت می‌کنید، چه در آمریکا چه در ایران و کشورهای دیگر، خیلی‌ها می‌گویند که فکر می‌کردند که با کشته شدن قاتل نوعی آرامش نسبی پیدا می‌کنند ولی اینطور نشد. در واقع، آن ناآرامی و دل‌شکستگی و خشمی که وجود دارد، به خاطر این نیست که قاتل اعدام نشده بلکه به خاطر این است که عزیزی را از آنها گرفته‌اند. البته اگر مجازاتی نباشد به این درد افزوده می‌شود. اما با اعدام، به نظر نمی‌آید که خانواده‌ها آرامش خاصی گرفته باشند. خصوصاً اگر شاهد باشند که در این پروسه یک خانواده‌ی دیگر هم نابود می‌شود. در سال‌های اخیر عدالت ترمیمی را در برخی از کشورها و برخی از جنایات جایگزین عدالت کیفری کرده‌اند و این کار نتیجه‌های مثبتی داشته است. عدالت ترمیمی مجرمان را تشویق می‌کند که مسئولیت اقدامات خود را قبول کنند و متوجه صدمه‌ای که ایجاد کرده‌اند بشوند. این روش به آنها فرصتی برای پشیمان شدن از ایجاد آسیب بیشتر می‌دهد. و در این پروسه قربانیان نیز شرکت فعال دارند و نقش فعالشان در روند کار باعث کاهش احساس اضطراب و ناتوانی شده است.

باید نمونه‌های موفق در دنیا را هم دید. برای مثال، الان در هلند دیدشان به تنبیه و مسائل عدالت مبتنی بر ترمیم است. اینکه آدم‌ها نباید تنبیه‌های سخت شوند و باید تنبیهی باشد که هم به جامعه کمک کند و هم آنها را از بحرانی که باعث شده آن جنایات را انجام دهند بیرون بیاورد. الان زندان‌های هلند آنقدر خالی است که حتی آنها را اجاره می‌دهند. چرا چنین شده است؟ مگر هلندی‌ها از دیگران بهترند؟ هیچ‌کس ذاتاً جنایتکار نیست. بنابراین، باید به سمت جامعه‌ای برویم که در آن بستری برای جنایت وجود نداشته باشد. مردم با آزادی زندگی می‌کنند و به حقوق‌شان احترام گذاشته می‌شود.

نظام قضائی از شهروندان حمایت می‌کند و هرگز آلت دست حاکمان نیست. بنابراین، منفعت جامعه و آینده در این است که این اتفاقات در آن رخ ندهد.

گفته می‌شود که قصاص آموزه‌ی مذهب است. اما در واقع این شیوه‌ی مجازات پیش از ادیان ابراهیمی وجود داشته است. در قبایل کهن، قصاص تدبیری بود برای جلوگیری از قتل عام و انتقام‌جویی بی‌رویه. یعنی اگر فردی از یک قبیله کشته شد، اعضای قبیله‌ی مقتول نروند قبیله‌ی دیگر را تارومار کنند و جان تعداد زیادی را بگیرند. پس هدف از این مجازات این بود که بیشتر از آزاری که به شما رسیده آزار ندهید، نه این که حتماً آزار دهید.

کسانی که از این مجازات دفاع می‌کنند، و با توقف مطلق آن مخالف‌اند، به مسئله‌ی دیگری هم اشاره کرده‌اند. برخی از اعدام، به‌ویژه در مورد جنایت‌های فجیع‌تر و شنیع‌تر، دفاع می‌کنند. آنها برای نمونه قاتلان زنجیره‌ای یا مثلاً کسانی را که در جنگ جهانی دوم عامل قتل عام غیرنظامیان از جمله یهودی‌ها بودند، یا کسانی را که مرتکب جنایات جنگی یا ترورهای بی‌رحمانه می‌شوند مستحق اعدام می‌دانند.

مدافعان اعدام اینگونه جنایتکاران می‌گویند که هزینه‌ی نگهداری این افراد در جامعه را هم باید در نظر گرفت. به نظر آنها، اگر این جنایتکاران را نگه داریم، مثلاً یک قاتل زنجیره‌ای که چند نفر را کشته است، در این صورت به جامعه هزینه‌ای بیهوده و گزاف تحمیل کرده‌ایم. از طرفی برخی از این افراد، ممکن است خطرات دیگری هم ایجاد کنند. مثلاً ممکن است که برخی جنایتکاران به الگویی برای بعضی فرقه‌ها و گروه‌ها تبدیل شوند.

مجازات اعدام باید برای همیشه برجیده شود

ببینید، هنوز هم این فرقه‌ها و گروه‌ها کسانی مثل هیتلر و موسولینی را می‌ستایند و کشته شدن آدم‌ها به هیچ وجه اعتقاد به آنها را از بین نمی‌برد بلکه در مواردی آنها را عزیزتر می‌کند. این بحثی بی‌معنی است.

درباره‌ی هزینه‌ی اقتصادی هم آمارها چیز دیگری می‌گوید. البته ما در اینجا درباره‌ی یک نظام دادرسی عادلانه در یک سیستم قضائی صحیح و منصفانه صحبت می‌کنیم. یعنی در چنین سیستمی، هزینه‌ی اعدام اتفاقاً بالاتر است. اگر ما درباره‌ی سیستم کنونی ایران صحبت کنیم که تقریباً تمام مراحل دادرسی غیرعادی و غیرعادلانه است و حقوق متهم به صورت سیستماتیک نقض می‌شود، واقعاً نمی‌توانیم در مورد بودجه و خرج دادرسی صحبت کنیم. اما اگر در مورد کشورهای صحبت کنیم که در آن حکومت قانون برقرار است و دادرسی هم تا آنجا که از عهده‌ی بشر بر می‌آید، عادلانه است، در این صورت هزینه‌ی یک نفر که محکوم به اعدام می‌شود، چند برابر کسی است که به زندان بلندمدت محکوم می‌شود.

چون برای اینکه شما کسی را عادلانه محاکمه کنید و تا آنجا که ممکن است مطمئن شوید که بی‌گناهی را محکوم نمی‌کنید - و یکی از اهداف دادرسی عادلانه همین است - ناچارید برای اثبات جرم و دفاع و امکانات تجدید نظر هزینه کنید. و به دلیل اینکه این مجازات اکثر آگزیبلانگیر افراد بی‌بضاعت است، این هزینه بیشتر به عهده‌ی دولت است. خرج کسی که با مجازات اعدام روبه‌رو است خیلی بیشتر از کسی است که محکوم به زندان می‌شود. این واقعیت است. از طرفی مگر تعداد این افراد چند نفر است؟ آدم‌هایی که جنایاتی چنین شنیع انجام داده باشند که توصیف کردید، نسبت به میلیون‌ها نفری که چنین نکرده‌اند و خطر اعدام برای آنها به وجود

می‌آید، چقدر است؟ یعنی برای اینکه عدالت را در مورد تعداد انگشت‌شماری از کسانی اجرا کنید که مستحق این حکم می‌دانید، خطر اعدام هزاران نفری را قبول می‌کنید که تعداد زیادی از آنها ممکن است بی‌گناه باشند. و این منطقی نیست.

می‌خواهم کمی بر ایران تمرکز کنیم. مسئله‌ی اعدام در ایران قدیمی و تاریخی هم هست. و البته تنها به تاریخ کهن ایران مربوط نمی‌شود. در تاریخ معاصر و حتی پیش از برقراری استبداد دینی هم اعدام مجرمان و حتی اعدام مخالفان سیاسی وجود داشت. اعدام مخالفان و دگراندیشان چیز جدیدی نیست. حتی کسانی مثل دکتر حسین فاطمی یا خسرو گل‌سرخ‌ی یا قتل فرا قضائی بیژن جزنی و هشت تن از دوستانش و ده‌ها نفر دیگر، تنها بخشی از داستان اعدام تا پیش از پیروزی انقلاب ۱۳۵۷ است. بعد از انقلاب هم با تکیه بر فقه و به بهانه‌ی احکام دینی اعدام‌های گسترده‌ای انجام شد. علاوه بر هزاران نفری که به بهانه‌ی نقض احکام فقهی یا مواد مخدر اعدام شدند، هزاران نفر از مخالفان و دگراندیشان و اقلیت‌ها نیز اعدام شدند.

حتی می‌توان گفت که اعدام به بخشی از هویت حکومت تبدیل شد به طوری که مسئولان حکومتی با جسارت از احکام اعدام حمایت کردند و می‌کنند. حکومت به صورت سیستماتیک و ساختاری دست به حذف مخالفان خود زد. ما با کسانی مواجه‌ایم که مخالفان خود را به قتل می‌رسانند و به آن افتخار می‌کنند.

اکنون پرسشی که مطرح می‌شود این است که با چنین افرادی چه می‌توان کرد؟ فرض کنید که دوره‌ای است که امکان رسیدگی به جرائم این افراد فراهم شده است. با کسانی که جنایت‌های



**سیستماتیک کردند، صاحب قدرت بودند و ابزار قدرت دستشان بود و هزاران نفر را قتل عام کردند چه باید کرد؟**

باز هم باید برگردیم به همان دلایل کلی که در ابتدا مطرح شد. باز می‌گوییم که ما قتل و کشتار را محکوم می‌کنیم و برای اینکه کشتن را محکوم کنیم نمی‌توانیم بکشیم.

از طرفی، در چنان شرایطی آیا ایران می‌خواهد بخشی از جامعه‌ی بین‌المللی باشد یا همچنان می‌خواهد منزوی و برکنار بماند؟ مجلس ایران کنوانسیون‌های بین‌المللی را تصویب کرده است، کنوانسیون‌هایی که اعدام را ممنوع می‌کند مگر در شرایط خیلی استثنایی.

از طرفی، دیدیم که بعد از انقلاب عده‌ای از مسئولان نظام پیشین کشته شدند. آیا این مشکل جامعه‌ی ما را حل کرد و از استبداد جلوگیری کرد؟ وقتی کشتن به دلایل سیاسی را آغاز می‌کنید، روندی شروع می‌شود که متوقف کردنش بسیار مشکل است. چه تضمینی هست که افرادی که قدرت دارند و در اجرای این مجازات دخیل هستند برای منافع شخصی یا سیاسی خود به این اعدام‌ها ادامه ندهند و کسانی را که ممکن است رقیب سیاسی‌شان شوند حذف نکنند؟ چون سیاستمداران همیشه افراد صالحی نیستند و حتی اگر باشند، همیشه نمی‌توانند از خشونت بی‌رویه جلوگیری کنند. بنابراین، اگر حتی بخواهید عمل‌گرا باشید و حتی اگر نخواهید وارد بحث اخلاقی شوید که کشتن غلط است و دولت نباید بکشد، باز هم باید با اعدام مخالف باشید. راه کشتار که باز شود، انتقام‌گیری هم شروع می‌شود و بی‌گناه قربانی خواهند شد. چنانچه بعد از انقلاب از وزیر کشاورزی تا پاسبان محل و نماینده‌ی سابق

مجلس و کارخانه‌دار و هتل‌دار یهودی را به بهانه‌ی واهی اعدام کردند.

به نظرم باز باید برگردیم به اینکه انتقام چاره‌ی کار نیست. کشتن این آدم‌ها به هیچ‌وجه باعث نمی‌شود که آدم‌هایی که کشته‌اند زنده شوند. ضربه‌ای که مقامات یک حکومت استبدادی به جامعه می‌زنند و آن ترومپی که ایجاد می‌کنند، از بین نخواهد رفت. تنها چیزی که اتفاق خواهد افتاد این است که یک عده‌ی دیگر به فکر انتقام می‌افتند که اگر دستشان برسد باز بخواهند انتقام عزیزانشان را بگیرند.

این را هم اضافه کنم که به عقیده‌ی من در چنین جرائمی، اعدام به جای زندان بلندمدت شاید حتی مجازات کمتری هم باشد. اگر واقعاً قرار بر مجازات باشد، زندان بلندمدت مجازات سخت‌تری است. البته حتی زندان ابد هم در عرف بین‌المللی قابل قبول نیست و شکنجه محسوب می‌شود. معتقدم که جامعه‌ی ما، یک بار برای همیشه باید این چرخه‌ی خشونت را متوقف کند و با کشتن مقامات جمهوری اسلامی، این چرخه متوقف نخواهد شد.

مسئله‌ی دیگری که درباره‌ی فرض دوره‌ی گذار مطرح می‌شود این است که می‌پرسند چه کسی باید درباره‌ی این مجازات‌ها تصمیم بگیرد؟ البته از دوره‌ی گذار فرضی صحبت می‌کنیم و فرض می‌کنیم که چنین شرایطی است. عده‌ای معتقدند که درباره‌ی این نوع مجازات‌ها، باید جامعه تصمیم بگیرد. مثلاً همه‌پرسی برگزار کنند که آیا مجازات اعدام لغو شود یا نشود.

از طرفی، برخی دیگر معتقدند که اساساً مسائل حقوق بشری را نمی‌توان به رأی عمومی گذاشت و آن چیزهایی که از جنس حق

اولیه‌ی بشری است، حتی اگر همه‌ی دنیا هم متفق شوند و بگویند که نمی‌خواهیم رعایت کنیم، باز هم نمی‌توان این حق را تعطیل کرد. این حقوق برقرار است، و چه اکثریت بخواهد چه نخواهد، باید رعایت شود.

بله، این مسائل قابل واگذاری به رأی اکثریت نیست. فراموش نکنید که درصد زیادی از جامعه‌ی ما در سال ۱۳۵۸ به جمهوری اسلامی رأی داد بی‌آنکه قانون جمهوری اسلامی را دیده باشد یا بداند که جمهوری اسلامی چه خواهد بود؟ فکر می‌کنید که جامعه در موقعیتی که چهل سال جنایت دیده و احساساتش تحریک شده و در دوران گذار قرار گرفته است، می‌تواند تصمیم منطقی بگیرد؟ متأسفانه در دوران گذار اتفاقات خیلی سریع رخ می‌دهند و امکان و وقت بحث و جدل نخواهد بود. گروه‌های فعال باید پیش از دوران گذار جامعه را راضی کنند که انتقام‌گیری مسئله را حل نمی‌کند و چرخه‌ی خشونت را تکرار می‌کند. همان‌طور که گفتیم، وقتی کشتن و انتقام شروع شود، روشن نیست که چه زمان می‌توان جلوی آن را گرفت. ما در ایران هنوز هم دادگاه انقلاب داریم. دادگاه‌های انقلاب حتی در قانون اساسی هم نیستند و قرار بود که موقتی باشند.

زمان شاه کشتن قبح داشت. وقتی افرادی مثل گلسرخی را می‌کشتند، خودشان هم می‌دانستند که کار درستی نیست و جامعه هم می‌دانست. جو خیلی سنگینی ایجاد می‌شد. ولی این آقایان قبح خشونت را کاملاً از بین بردند. امروز باید خیلی کار کنیم، روشنفکران و نخبگان جامعه و فعالان جامعه‌ی مدنی باید خیلی کار بکنند تا جامعه را از نظر اخلاقی به جایی بازگردانند که خشونت را تقبیح کند.

پس این نوع از تصمیم‌گیری‌ها را نمی‌توان به رأی عمومی گذاشت و درباره‌اش تصمیم گرفت؟

رأی عمومی در مورد حقوق بشر و حقوق اولیه معنی ندارد. حقوق اساسی افراد منوط به رأی نیست. مثلاً نمی‌توان رأی‌گیری کرد و حجاب را اجباری کرد. از طرفی ایران کنوانسیون‌های بین‌المللی را امضا کرده و پذیرفته است که به این حقوق احترام بگذارد و جامعه‌ی ما هم می‌خواهد جزئی از جامعه‌ی بین‌المللی باشد. جامعه‌ی بین‌المللی هر روز بیش از گذشته به خشونت‌زدایی و احترام به حقوق افراد گرایش پیدا کرده است. ایران اگر بخواهد جزئی از این جامعه باشد و احترام ملت‌های دیگر را جلب کند باید حقوق اساسی افراد را محترم بدارد. در تدوین این کنوانسیون‌ها همه‌ی کشورها از جمله ایران شرکت داشتند و این کنوانسیون‌ها تعهداتی برای همه‌ی کشورها و از جمله ایران ایجاد کرده‌اند و ایران باید انتخاب کند که آیا بخشی از جامعه‌ی بشری است یا نه؟

یک نکته را هم اضافه کنم. من فکر می‌کنم که تجربه‌ی جمهوری اسلامی و فعالیت سازمان‌های حقوق بشری و اطلاع‌رسانی در مورد اعدام و مجازات اعدام باعث شده که در جامعه تحولی پیدا شود. آن موقع که ما فعالیت در مورد پروژه‌ی اعدام را شروع کردیم، خیلی وقت‌ها اگر بحثی می‌شد، اگر یکی می‌گفت این بی‌گناه است، دیگری می‌گفت نه این گناه‌کار است. یا می‌گفت اگر قربانی این فرد از خانواده‌ی تو بود، باز مخالف اعدامش بودی؟ اما هیچ‌کس نمی‌گفت که ما نمی‌دانیم این فرد چه کرده است. اما امروز وضعیت فرق کرده است.

مقامات جمهوری اسلامی به همین دلیل احکام صادر شده را به دست افراد نمی‌دهند. دادگاه‌ها علنی نیست تا کسی نبیند که

مجازات اعدام باید برای همیشه برجیده شود

بی‌عدالتی چگونه وجود دارد. قبلاً خیلی‌ها از این احکام مطمئن بودند اما در این چند سال اینکه شفافیت نیست و ما حقیقت را نمی‌دانیم و لزوم شفافیت در ذهن بسیاری از شهروندان جا افتاده. حمایت از هشتگ #اعدام\_نکنید بی‌سابقه بود. قطعاً اگر ده سال پیش این احکام صادر شده بود چنین حمایتی نمی‌شد. واقعاً معتقدم که جامعه‌ی ما بلوغ بیشتری پیدا کرده و در مورد مسائل حقوقی بهتر قضاوت می‌کند. جامعه از حقوق خودش بیشتر آگاه شده است. پس شاید اگر رأی‌گیری هم شود دیگر جامعه به مجازات اعدام رأی ندهد.

می‌خواهم از تجربه‌ی خودتان هم بپرسم. پدر شما به دست کارگزاران جمهوری اسلامی به قتل رسید. فرض کنید شرایطی است که دادگاهی تشکیل شده و متهمان قتل پدر شما هم آنجا هستند. آیا با اعدام متهمان قتل پدر خودتان هم مخالف‌اید؟

صددرصد. البته متأسفانه تعدادی از متهمان اصلی دیگر زنده نیستند که مجازات شوند. وقتی شما چنین خشونتی را تجربه می‌کنید و عزیزی را با خشونت از دست می‌دهید، نیاز دارید که عدالت برقرار شود. اما من فکر می‌کنم کسی که پدرم را کشته است، اگر اعدام شود، در این صورت بچه‌های او که به من آزاری نرسانده‌اند هم تنبیه می‌شوند. پدر من هم بر نمی‌گردد و بچه‌های برادر من که پدربزرگ نداشتند پدربزرگ پیدا نمی‌کنند. برای مادرم هم که سال‌ها در غربت تنها زندگی کرد و از دنیا رفت، فرقی نمی‌کند. بنابراین، برای چه باید اعدام شوند؟ البته حرف من به این معنی نیست که آنها تنبیه نشوند بلکه امیدوارم کسانی که عوامل چنین جنایاتی بودند یا از آمرانش بودند، تنبیه شوند. ولی خواستار اعدام هیچ‌کس نیستم.

من ترجیح می‌دهم فعالیت کنم تا چنین جنایاتی در ایران تکرار نشود و ساختار سیاسی و قضائی طوری اصلاح شود که اجازه‌ی چنین جنایاتی را ندهد و هیچ‌کس دردی را که ما تحمل می‌کنیم تحمل نکند.

## اعدام نکن! نگاهی به رساله‌ی «تأمل درباره‌ی گیوتین» کریم دوانگر

تأمل درباره گیوتین، نویسنده: آلبر کامو، ترجمه‌ی قاسم رستمی، انتشارات فرهنگ جاوید، چاپ اول و دوم ۱۳۹۹، ۸۰ صفحه.

رساله‌ی موجز کامو در خصوص گیوتین، محاجه‌ای است با طرفداران مجازات اعدام. کامو در این رساله هم به استدلال‌های جاری در افکار عمومی فرانسویان می‌پردازد و هم به استدلال‌های حقوقی/حکومتی. سبک نگارش متن شیوا و درخور جدلی است که برگزیده. کامو نوشته‌ی خود را با نقل حکایتی از پدرش که از زبان مادر شنیده آغاز می‌کند: مجرمی نفرت‌انگیز خانواده‌ی کشاورزی را با کودکشانشان کشته و اموالی را نیز از آنان به سرقت برده است. پدر کامو مردی ساده و عامی از خیل خشمگینانی بود که فکر می‌کرد بریدن سر هیولایی که به خردسالان نیز رحم نیاورده کاری بایسته است. پدر، به گفته‌ی مادر، با همین فکر به تماشای مراسم اعدام می‌رود اما رنجور باز می‌گردد. به خانه که می‌رسد

از حال می‌رود و قی می‌کند: «لحظاتی پیش او واقعیاتی را که در زیر این واقعیت‌های گنده و دهن پرکن پنهان بود کشف کرده بود. دیگر به بچه‌های سلاخی شده فکر نمی‌کرد. او تنها می‌توانست به آن جسمی فکر کند که سخت نفس نفس می‌زد، چون او را روی پاره چوبی خوابانده بودند و قرار بود گردنش را بزنند.» (صص ۱۶-۱۵)

کاموی داستان‌نویس با این گشایش متن، تصویرکاری را که رساله در پی آن است در همان ابتدا پیش چشممان می‌گذارد: می‌خواهد ذهنیت ساده‌ای را که از سر پیروی از اخلاق و خواست امحای جانیان بر اعدام صحنه می‌گذارد در برابر واقعیت اعدام قرار دهد و وادارش کند که این درونیات ظاهراً معصومانه را قی کند و بفهمد که آنچه تیغ ستردن ناپاکی‌اش می‌پندارد، خود شناختی بزرگ است. به این ترتیب، رساله‌ی کاموگفتاری است در بیهودگی و مضرت مجازات مرگ.

کامو به بازگو کردن توصیف‌هایی می‌پردازد که عاملان و حاضران اعدام از آماده کردن محکوم نقل کرده‌اند: از تراشیدن سرش برای اینکه مو لای درز تیغه‌ی گیوتین نرود، بریدن یقه‌اش، بستن دستان و مهار سر و بدنش و بعد تقلايش به گاه اعدام. توصیف‌هایی چنان رماننده که ای بسا سبب شود که در همان صفحات آغازین کتاب را ببندید و کنار بگذارید.

کامو با آرتور کوستلر هم‌داستان است که «مجازات اعدام اجتماع ما را آلوده می‌کند و طرفدارانش قادر نیستند درست و مستدل از آن دفاع کنند.» (ص ۱۷) به این ترتیب، به زعم کامو در این بحث با دو مدعای اصلی حامیان اعدام طرف هستیم: یکی اینکه اعدام برای عبرت‌آموزی است؛ دوم اینکه برخی مجرمان چنان تباہ و تباہ‌گرند که جامعه برای حفظ خود جز محو کردنشان راهی ندارد. کامو فکر می‌کند که هر دو مدعا در لفافه‌ای از جهل و عبارات آیینی پیچیده شده و تکرار می‌شود.



اعدام نکن! نگاهی به رساله‌ی «تأمل درباره‌ی گیوتین»

او اشاره می‌کند که حامیان معاصر مجازات اعدام اغلب در دفاع از آن صدا بلند نمی‌کنند و سکوت را بیشتر ترجیح می‌دهند: گویی از این کار شرم دارند. اما این شرم همه‌ی ماجرا نیست.

کامو در مقابل مدعا یا استدلال اصلی که همان عبرت‌آموزی است چند گام استدلالی برمی‌دارد: «(۱) اجتماع خود به جنبه‌ی عبرت‌آموزی‌ای که از آن دم می‌زند باور ندارد؛ (۲) هیچ دلیل و مدرکی در دست نیست که مجازات اعدام حتی یک قاتل را که تصمیم به قتل گرفته از عمل بازداشته باشد بلکه برعکس جاذبه و افسون قتل را برای هزاران جانی صد چندان می‌کند؛ و (۳) از جنبه‌های دیگر، مجازات اعدام تأثیری نفرت‌بار و مضمّن‌کننده دارد که پیامدهای آن قابل پیش‌بینی نیست.» (ص ۲۰)

«تأمل درباره‌ی گیوتین» در دولت و جامعه‌ای دموکراتیک نوشته شده که افکار عمومی در تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری، و مشخصاً در شکل دادن به قانون، نقشی اساسی دارد. به همین دلیل است که کامو مستقیم کلیت جامعه و در دل آن مدافعان اعدام را مخاطب قرار می‌دهد. مخاطبانی که به گفته‌ی او خود نسبت به ادعای عبرت‌آموزی اعدام بی‌باورند زیرا اعدام را از ملأ عام بیرون برده‌اند و از چشم مردمانی که باید از آن عبرت بگیرند دور کرده‌اند و می‌کوشند که درباره‌ی آن کمتر سخن بگویند. جامعه‌ای که بی‌باوری به این ادعا را نشان داده است، به اعدام همچون تجویزی قانونی که قرار است نظم بیاورد ارجاع می‌دهد. کامو در مقابل بر این انگشت می‌گذارد که طبیعت پیچیده‌تر از قانون است: ترس از مرگ شاید واقعیتی انکارناپذیر باشد اما این ترس هر اندازه هم که بزرگ فرض شود برای فرونشاندن عواطف گوناگون انسانی، از جمله عواطفی که به ناگاه می‌جوشند و کسی را به ارتکاب قتل می‌کشانند، کافی نیست (ص ۳۲).

کامو می‌کوشد از هم‌رأیان خود، همچون کوستلر، زیاد نقل قول نکند و بیشتر به کسانی ارجاع بدهد که به نحوی یا دست‌اندر کار شغل اعدام‌اند یا در جرگه‌ی مدافعان رسمی آن؛ و از همین‌هاست که حجت‌ها و شواهدی در تضعیف استدلال له اعدام می‌آورد.

او با ارائه‌ی این گواهی‌ها می‌خواهد نشان دهد که بسیاری از قتل‌ها برای خود قاتل هم چنان دفعتاً رخ می‌دهند که نمی‌توان تصور کرد قبلش به عواقب آن اندیشیده باشد: بسیاری از قاتلان صبح که صورت خود را می‌تراشیده‌اند تصور نمی‌کردند که تا غروب دستشان به خون کسی آغشته خواهد شد تا بخواهند از پیش مجازات قانونی اعدام را متصور شوند و بازیستند. از این گذشته کامو می‌خواهد نشان دهد که هیچ رابطه‌ای میان الغای مجازات اعدام، در کشورهایی که لغو شده، و افزایش جرم وجود ندارد و بنابراین رابطه‌ای هم میان وجود این مجازات و کاهش جرم، از راه عبرت آموختن نیست: «گیوتین وجود دارد، جنایت نیز وجود دارد.»

محافظه‌کاران نمی‌توانند انکار کنند که هزاران مجرم از مجازات مرگ نهراسیده‌اند و دست به قتل زده‌اند اما می‌گویند کسانی را هم که ترسیده‌اند نمی‌شناسیم، پس نمی‌توانیم بگوییم که عبرت‌آموز نبوده است. این پاسخی تناقض‌آمیز است. اما وقتی کامو به واکنش‌های خود دست‌اندرکاران اعدام در مواجهه با آن رجوع می‌کند، به جای چیزی شبیه عبرت، آمیزه‌ای از شرم و لذت و بی‌مبالاتی می‌یابد.

به این ترتیب، اعدام مجازاتی است که مکافات می‌دهد اما پیشگیری نمی‌کند، و مکافات بدون پیشگیری «انتقام نامیده می‌شود.» (ص ۴۰) این همان قصاص است: پاسخ جامعه‌ای بدوی به کسانی که قوانینش را نقض کرده‌اند. کاری که این قانون می‌کند بازتولید قتل است در تقلید

اعدام نکن! نگاهی به رساله‌ی «تأمل درباره‌ی گیوتین»

از سرشت آدم‌کش، و نه اصلاح فرد یا جامعه: «اعدام بدون تردید نوعی قتل است، در واکنش به جنایت مرتکب شده.» (ص ۴۱)  
اما کامو می‌خواهد نشان دهد که اعدام، فراتر از قتل است و حتی گاه مکافات است سنگین‌تر از قتلی که مجرم به سبب آن محکوم شده. پس به شرح وحشتی می‌پردازد که فرد منتظر اعدام با آن دست به گریبان است و توصیف می‌کند که چگونه ماه‌ها منتظر اجرای حکم ماندن اعدامی را تبدیل به شیئی بی‌حس می‌کند که عاملیت خود را از دست می‌دهد چون برای مدتی مدید با این واقعیت روبه‌روست که اراده‌ای برای تغییر در وضع خود ندارد: و این مجازاتی است بسیار شدیدتر از آنچه حکم اعدام به‌خودی خود مقرر کرده است. علاوه بر این، فرو بردن محکوم در وحشتی که به درازا می‌کشد نه فقط ظلمی در حق او بلکه ظلم در حق خانواده‌ی او نیز هست.

کامو تا اینجا که می‌آید گویی در جدل توانسته ادله‌ی هواداران اعدام را پس بزند و حال وقتش رسیده که دلایلی محکم‌تر اقامه کند. دلایلی که از نقض ادله‌ی موافقان اعدام فراتر رود. دلایلی که به اتکای آن‌ها بتواند عمق وضعیتی را که پشتیبانی از اعدام در آن متبلور می‌شود بکاود.

کامو می‌گوید این خودِ اجتماع است که محکومان را می‌پرورد؛ همچون قصابی که ذبیحش را می‌پرورد. کامو روی آمار مصرف الکل در فرانسه، سهم دولت در رواج آن و نقش مصرف الکل در انجام جرم دست می‌گذارد تا نشان دهد که خود دولت چه نقشی در شیوع جرم دارد؛ جرمی که دستگاه قانون به شیوه‌ای برگشت‌ناپذیر آن را مجازات می‌کند و به زعم کامو تناقض حکم اعدام به همین جا برمی‌گردد: ما در صدور اعدام تصمیمی قاطع می‌گیریم که محکوم اصلاح‌ناپذیر است، اما چطور و از چه جایگاهی می‌توانیم چنین تصمیمی بگیریم وقتی هم قاضی هستیم و هم طرف معامله و هم ذی‌نفع؟ ما آنقدر بی‌گناه نیستیم که

شایسته‌ی قضاوتی چنین قطعی درباره‌ی دیگری باشیم، و دقیقاً همین برخورداری از حق زیستن، که همگی در آن مشترک‌ایم، است که می‌تواند به هر مجرمی امکان اصلاح دهد و گرفتن این حق، سلب آن امکان است.

این بی‌گناه نبودن، این مطلق نبودن ما میانمان پیوند برقرار می‌کند: همه‌ی ما در گریز و دوری جستن از مرگ است که فرصت می‌جوئیم و امکان می‌یابیم که شاید اصلاح شویم. رو در رویی با مرگ، نخواستن مرگ برای انسان‌ها به زعم کامو موجب نوعی همبستگی است و «حکم مرگ تنها همبستگی انکارناپذیر انسان‌ها را از بین می‌برد: همبستگی در برابر مرگ؛ و نمی‌توان به آن مشروعیت بخشید مگر از طریق اصل یا حقیقتی بالاتر از انسان.» (ص ۶۵) اینجاست که کامو به «مذهبی بودن» حکم مرگ (ص ۶۶) می‌رسد؛ حکمی که وقتی کسی به صدورش دست می‌یازد خود را در مقام خدایی نهاده است (صص ۷۰-۶۹).

اما حکومت در مقام خدایی چه می‌کند؟ «از سی سال پیش شمار جنایات حکومت بسیار بیش از جنایت فرد بوده است. از جنگ‌های جهانی و منطقه‌ای دیگر حرف نمی‌زنم، هر چند خون نیز مثل الکل است یعنی مستی‌اش در طول زمان از گیرترین شراب‌ها چیزی کم ندارد اما شمار افرادی که مستقیماً از سوی حکومت‌ها به قتل رسیده‌اند ابعادی نجومی به‌خود گرفته است و گوی سبقت را از جنایات فردی ربوده است.» (ص ۷۰)

اما خدایان سرمست از خون که حکم می‌دهند، دیگر چونان تماشاچیان عامی اعدام یا مجریان بی‌مبالات حکم نیستند که میان قثیان و لذت در نوسان باشند. «آنانی که بیشترین خون‌ها را می‌ریزند همان‌هایی هستند که گمان می‌کنند حق و منطق و تاریخ با آنهاست.» (ص ۷۱) کامو نتیجه می‌گیرد: «بنابراین چیزی که جامعه باید در برابر آن از خود دفاع

اعدام نکن! نگاهی به رساله‌ی «تأمل درباره‌ی گیوتین»

کند نه فرد بلکه حکومت است.» چرا که قانون حکومت با خون نوشته شده است و جامعه را هم به خون می‌آلاید.

کامو در انتها لازم می‌بیند تذکر دهد و تأکید کند که مخالفتش با حکم اعدام از سر این نیست که قاتل را از مسئولیت بری می‌داند؛ او نه منکر مسئولیت مجرم است و نه آن را کوچک می‌شمارد. مسئله سلب مسئولیت از مجرم نیست، مسئله این است که ببینیم در مواجهه با قتل مسئولیت جامعه چیست؟ هر چه هست قساوت مجرم را نباید با «سلاخی تهوع‌آور» اعدام پاسخ داد که خود «توهینی است به جسم و کرامت انسان.» (ص ۷۶)

\*\*\*

کامو در جایی می‌نوشته که امید داشت بر جامعه، دولت، مجلس، قضات و هیئت‌های منصفه تأثیر بگذارد؛ کما اینکه در همین رساله هم حکایت می‌کند که چگونه یکی از نوشته‌های پیشین او توجه رئیس جمهور را جلب کرده و موجبات عفو چند محکوم به مرگ را فراهم آورده بود. تلاش کامو ادامه‌ی تکاپوی است که در قرن هجدهم آغاز شده بود و نهایت در سال ۱۹۸۱ به ثمر رسید و قانون لغو مجازات اعدام در فرانسه تصویب شد.

حال پرسش این است که نسبت ما با نوشته‌ی او چیست؟ ما در جایی زندگی می‌کنیم که حکومتی با ادعایی صراحتاً الهی حکم مرگ می‌دهد، و بر سر حقیقت برای صدور چنین احکامی در مورد طیف وسیعی از محکومان، که بیشترشان قتل هم نکرده‌اند، پای می‌فشرد. و حتی قاضیانش در کمال خونسردی به خانواده‌ی محکومان می‌گویند که باکی نیست اگر عزیزشان بی‌گناه اعدام شده باشد زیرا در این صورت «به بهشت می‌رود»!

به حکومتی دنیوی که اعدام می‌کند می‌توان نهیب زد که مگر بر جای خدا نشست‌ه‌ای؟! به حکومتی که می‌گوید اصلاً خدا خواسته که مجری حکم او باشد چه می‌توان گفت؟ به هیئت منصفه و جامعه‌ای که دست کم در نظر معتقد به برابری انسانی است می‌توان زنه‌ار داد که با اعدام همبستگی انکارناپذیر انسانی را می‌گسلد و فرصت جبران به مجرم نمی‌دهد، به حاکم شرعی که شریعتش اساساً زن و مرد و دین‌دار و بی‌دین را برابر نمی‌داند چه می‌توان گفت؟ چه محاجه‌ای می‌شود کرد با او که می‌گوید اگر به خطا هم شما را بکشم در آن دنیا جبران می‌شود و به بهشت می‌روید؟ آخر جایی می‌توان استدلال کرد «اعدام عبرت‌آموز نیست، پس اعدام نکن»، که ارباب، و نه اصلاح یا حتی عبرت، تنها سلاح باقی‌مانده در دست حاکم نباشد. آیا در این جایی از تاریخ و جغرافیا که ما ایستاده‌ایم شایسته و بایسته است که حالات بدن‌های اعدامیان را بازگو کنیم که ترس با آنها چه می‌کند، وقتی هدف اصلی حاکم از نمایش اعدام برانگیختن همین ترس است؟ و آیا اصلاً گوش شنوایی یافت می‌شود اگر بگوییم که اعدام با همه‌ی شناختش کفایت ارباب را نمی‌کند زیرا چنان که کامو یادآور می‌شود دامنه عواطف انسانی بسیار متنوع و وسیع است؟ شاید آری، شاید نه، شاید آری.

در سال‌های اخیر، گفتار مقابله با اعدام در ایران هر چه بیشتر سرکوب شده انعکاس بیشتری یافته است؛ هر چه در حکومت کم اثرتر بوده، گوش‌های شنوای بیشتری در جامعه پیدا کرده و هر بار که حکومت با اعدام کسی به صورت کوشندگان لغو حکم اعدام هم سیلی زده، شناخت این حکم بیشتر نزد عموم جلوه کرده است. مثل هر خواست دیگری، و شاید بیش از بسیاری خواست‌ها، طلب منع اعدام از سوی فعالان در قالب حکومت فعلی طلبی بی‌سرانجام می‌نماید: این بر دار کردن هم از جمله مقدساتی است که جمهوری اسلامی از همان روز اول

اعدام نکن! نگاهی به رساله‌ی «تأمل درباره‌ی گیوتین»

موجودیت و ماهیت خود را به آن گره زده و حتی اگر از اعدام صدها مجرم مواد مخدر در سال کوتاه بیاید باز نمی‌خواهد از اصل اجرای حکم اعدام دست بکشد. از قول مصحف می‌گوید «و لکم فی القصاص حیات» و گویی اینجا حیات خودش را منظور می‌کند. پس شاید تا این‌ها هستند، اعدام هم باشد. و فردا روز هم هر دستگاہی بر کار باشد، حتی حکومتی دموکراتیک، مسئله‌ی باید و نباید حکم اعدام بر جا خواهد بود.

کامو در کنار بسیاری دیگران از پیش با ما سخن گفته است. می‌توانیم به استدلال‌هایش بیندیشیم؛ شاید متقاعدکننده بود؛ شاید چیزی بر آن‌ها افزودیم، شاید دیگرانی را همراه کردیم، و شاید وقتی بسیاری، بیش از اکنون به زیان‌بار بودن اعدام پی بردند، اجرای آن بسی سخت‌تر از اکنون، و حتی شاید ناممکن شود.





## چرا خانواده‌های قربانیان جنایت نباید شاهد مراسم اعدام باشند؟<sup>۱</sup>

مایکل لارنس گودوین

برگردان: شهاب بیضایی

خویشاوندان قربانیان معمولاً برای شرکت در مراسم اعدام یکی از دو دلیل زیر را می‌آورند. در نظر برخی از ایشان تماشای اعدام فرصتی است برای پایان دادن به ماجرا. بروکس داگلاس، که لایحه‌ی «حق تماشای» را در ایالت اکلاهما شانزده سال پس از قتل پدر و مادرش نوشت، می‌گوید: «وقتی من می‌خواهم در مراسم اعدام کسی که پدر و مادرم را کشته شرکت کنم به دنبال قصاص یا مقابله به مثل نیستم. این پایان دادن به ماجرا است، پایان دادن به دوره‌ای از زندگی من که ورود به آن انتخاب من نبوده است. پایان دادن به سال‌های خشم و نفرت.» گروهی دیگر

---

۱. این مقاله در سال ۱۹۹۷ در ژورنال قانون خانواده (سال ۳۶، شماره‌ی ۴) منتشر شده و پایگاه اینترنتی شبکه‌ی پی‌پی‌اس آن را بازنشر کرده است:

Michael Lawrence Goodwin, 'An Argument Against Allowing the Families of Murder Victims to View Executions,' *Journal of Family Law*, vol. 36, no. 4, 1997.

حضورشان در اتاق اعدام را به منزله‌ی آخرین فرصتی می‌بینند که می‌توانند نماینده‌ی عضو مقتول خانواده‌شان در جریان اجرای عدالت قضایی باشند. مادری که داشت برای شرکت در مراسم اعدام قاتل دخترانش حاضر می‌شد، می‌گفت: «این آخرین کاری است که برای آنها از دست‌مان بر می‌آید ... کار ساده‌ای نخواهد بود اما شاید کمک‌مان کند.» با این حال، چه در نظر و چه در عمل، این نکته محل تردید است که اجازه دادن به خانواده‌های قربانیان برای تماشای اعدام به تحقق هیچ‌یک از این دو هدف کمک کند.

اگر چه برخی از خانواده‌ها اظهار می‌کنند که دیدن اعدام باعث احساس پایان دادن به ماجرا می‌شود، همین مفهوم «پایان دادن» باعث بروز مشکلاتی می‌شود. «پایان دادن» در بهترین حالت یک مفهوم مبهم است. شاید یک خانواده پس از از دست دادن یکی از اعضای اش هرگز احساس پایان ماتم را تجربه نکند. کل این مفهوم شاید تنهای یک امید واهی پدید آورد. افزون بر این، یک اتاق اعدام که دور تا دورش را اصحاب رسانه و اعضای خانواده پر کرده‌اند و دولت در آن میان دارد یکی از شهروندان اش را می‌کشد جای مناسبی برای یک پالایش روانی نیست.

### تماشای اعدام رضایت خاطر کسی را فراهم نکرده است

قوانین حامی «حق تماشا»، که قرار است کمک حال خانواده‌های قربانیان باشد، شاید دوباره این خانواده‌ها را قربانی کند. برخی از این خانواده‌ها به جای حس تسلی و پایان یافتن ماجرا، پس از تماشای اعدام، احساس سرخوردگی و انتقام‌جویی بیشتر کرده‌اند. برخی خانواده‌ها به این نتیجه می‌رسند که فرد اعدامی مرگ خیلی راحتی داشته، یا می‌خواهند که لحظه‌ی اعدام را چندباره تماشا کنند، یا آرزو

چرا خانواده‌های قربانیان جنایت نباید شاهد مراسم اعدام باشند؟

می‌کنند که کاش می‌شد به شکل دردناک‌تری اعدام کرد. الیزابت هاروی پس از مشاهده‌ی اعدام رابرت لی ویلی با صندلی الکترونیکی، گفت: «او بی‌نهایت آسان‌تر از دختر من مُرد ... یک مشاور معنوی پیش‌اش بود، و حق انتخاب آخرین وعده‌ی غذای‌اش را هم داشت. دلم می‌خواست یک بار دیگر می‌توانستم که با دخترم باشم.» ورنون هاروی، بعد از این که دید اعدام رنج و یأس‌اش را از بین نبرده، به مشاور معنوی ویلی چنین گفت: «می‌دانی که باید با ویلی چه می‌کردند؟ باید او را با تسمه به صندلی برقی می‌بستند و شروع می‌کردند که تا ده بشمرند، به نُه که می‌رسیدند او را از صندلی باز می‌کردند و برای یکی دو روز به سلول‌اش بر می‌گرداندند و بعد دوباره او را به صندلی می‌بستند.»

دولت‌های ایالتی با خطر دیگری هم مواجه هستند و آن رویارویی خانواده‌ی فرد قربانی با خانواده‌ی فرد زندانی است در حالی که هر دو گروه در مراسم اعدام شرکت کرده‌اند. در برخی از ایالت‌ها محض احتیاط اتاق تماشای اعدام را برای دو گروه جدا کرده‌اند، اما همچنان احتمال این رویارویی وحشتناک وجود دارد. در گذشته نتایج مواجهه‌ی خانواده‌ی فرد قربانی با خانواده‌ی فرد محکوم نتایج ویرانگری به بار آورده است. در پی چنین رویارویی‌ای شأن افراد از بین می‌رود و فرآیند التیام لطمه می‌بیند.

در برخی از ایالت‌ها قانون «حق تماشا» متممی را به قانون مجازات اعدام اضافه می‌کند که بر اساس آن تصمیم‌گیری در خصوص کسانی که در مراسم اعدام حاضر می‌شوند به صلاح‌دید مسئولان زندان موکول شده است. تنها در اکلاهما حضور همه‌ی بستگان بزرگ‌سال و درجه یکِ قربانی تضمین شده است. سایر ایالت‌ها یا تعداد خویشاوندان را برای شرکت در مراسم محدود می‌کنند و یا تصمیم‌گیری در این باره را به رئیس زندان واگذار می‌کنند. تعیین دل‌خواهی تعداد

اعضای خانواده که مجاز به تماشای اعدام هستند هم باعث ایجاد ناهماهنگی و ناسازگاری در جریان درخواست‌ها می‌شود. اگر زندانی دو یا چند قربانی داشته باشد مشکلات بیشتری هم پیش می‌آیند. شاید وقتی که فقط یک خانواده اجازه‌ی حضور در مراسم را بگیرد، خانواده‌ی دیگر احساس سرخوردگی و تحقیر کند.

### خانواده‌ی قربانیان اغلب مخالف اعدام هستند

بعضی از خانواده‌های قربانیان نمی‌خواهند که در اعدام شرکت کنند. شاید اعدام به معنی پایان نقش دستگاه قضایی در جریان رسیدگی به پرونده‌ی یک جنایت باشد اما به معنی التیام یافتن خانواده‌ی قربانی نیست. هیچ قصاصی جای عزیز از دست رفته‌ای را پر نمی‌کند. باید غمخوار خانواده‌ی یک قربانی بود نه این که برای‌شان نمایشی هولناک ترتیب داد. مطالعات جامعه‌شناسی به ما می‌گویند که شاید حمایت خانواده و دوستان از قربانیان خشونت به آن‌ها کمک کند که، با کاهش احساس ترس و انزوا، دوباره احساس امنیت کنند. خانواده‌های قربانیان جرائم جنایی هم به همین ترتیب احساس انزوا می‌کنند. بیشتر اوقات، دوستان و خویشاوندان از خانواده‌های عزادار دوری می‌کنند، و رفتارشان را این طور توجیه می‌کنند که می‌خواهند خانواده‌های داغدار زمان و خلوت کافی برای سوگواری داشته باشند. در واقع، تأکید جامعه روی شاد بودن باعث می‌شود که مواجهه با ماتم دیگران بسیار دشوار شود. دوستان در دوران سوگواری به جای این که دور و بر سوگواران بمانند، بیشتر خودشان را کنار می‌کشند، و خانواده‌ی قربانی از تسلی‌بخشی روابط غیرخانوادگی بی‌بهره می‌ماند.

در این موقعیت شکننده، دولت آخرین مرحله‌ی جریان مجازات را به شکل نوعی جایزه برای التیام و پایان سوگواری خانواده‌ی داغدار در نظر

چرا خانواده‌های قربانیان جنایت نباید شاهد مراسم اعدام باشند؟

می‌گیرد و با همین کار دوباره قربانی‌شان می‌کند. خانواده‌های قربانیان احتمالاً به دنبال یک «راه حل روان‌شناسانه» برای غم از دست دادن یکی از اعضای‌شان هستند. تأکید دستگاه قضایی روی اعدام‌ها و پوشش خبری گریزناپذیر آن معمولاً این احساس را به وجود می‌آورد که راه حلی که به دنبالش بودیم همان اعدام فرد زندانی است، اما حکم اعدام پرونده را برای چندین سال باز نگه می‌دارد و خانواده را مجبور می‌کند که در چندین و چند جلسه‌ی استیناف و بررسی امکان آزادی مشروط شرکت کند. وقتی که زمان اعدام فرا می‌رسد، اگر تماشای اعدام، آن التیام و تسلاپی را که در انتظارش بودند به بار نیاورد، ممکن است که خانواده‌ی قربانی نسبت به بهبود حال‌شان بیشتر ناامید شوند. به احتمال زیاد، تماشای خشونت حال کسی را خوش نمی‌کند. به قول یک روان‌پزشک: «بحث از انتقام است، و شک دارم که انتقام در درازمدت توانایی فرد را برای کنار آمدن با مرگ اطرافیان بیشتر کند.» «هر فرهنگی روشی برای سوگواری دارد، اما تماشای اعدام جزء هیچ‌یک از آن‌ها نیست.»

قربانیان اغلب در جست‌وجوی معنایی برای قربانی شدن‌شان هستند نه به دنبال تلافی، و کینه‌توزی‌ای که در شرکت خانواده‌ها در مراسم اعدام متبلور می‌شود با این نکته مغایرت دارد. «التیام باید چیزی ورای دست زدن به کارهای نفرت‌انگیز باشد.» برخی از خانواده‌ها از طریق عفو توانسته‌اند به تسلا برسند. بروک داگلاس پس از ملاقات جورج ایک، قاتل پدر و مادرش، توانست احساس خشنودی کند. ایک صادقانه ابراز پشیمانی کرد، و داگلاس به همین دلیل او را بخشید. «واقعاً با او احساس نزدیکی کردم. هردوی ما برای سالیان سال اسپیریک دام بودیم.» پل استیونز، پدر یک قربانی قتل، اینک در زندان ادیویل کنتاکی به زندانیان منتظر اعدام خدمت می‌کند. او بخشش را

وسيله‌ای می‌داند که به واسطه‌ی آن توانسته روح دخترش را شاد کند. استیونز دگرگونی‌اش را چنین توصیف می‌کند: «همه‌ی روزهای زندگی‌ام غرق نفرت شده بودند، تا وقتی که شروع به صحبت با زندانیان در زندان کردم. یک بار به دیدار کسانی رفتم که منتظر نوبت اعدام‌شان بودند. گیر افتادم. الان یازده سال از آن ماجرا می‌گذرد و من هنوز دارم می‌روم.»

بعضی دیگر از خانواده‌های قربانیان قتل هم به دنبال از میان برداشتن همین مجازاتی هستند که دولت برای تسلا‌ی خاطرشان ارائه می‌کند. عروس فردی که به قتل رسیده بود گروهی تشکیل داد تا در مخالفت با مجازات اعدام فعالیت کند. استدلال‌اش هم این بود که: «چطور ما، خانواده‌های قربانی یک قتل می‌توانیم، که خودمان غرق در غم و اندوه باشیم و آن وقت خانواده‌ای دیگر را هم به آن دچار کنیم؟» ماریتا یگر، که دخترش در یک سیر و سیاحت خانوادگی ربوده و کشته شده بود، از پیشنهاد تلافی‌جویانه‌ی دولت برای مجازات ناراحت است و می‌گوید: «گفتن این که اعدام یک مجرم حال من را بهتر خواهد کرد توهین به یاد و خاطره‌ی دختر کوچولوی من است. او سزاوار یادبودهای باشکوه‌تر، آبرومندتر، و زیباتری است.»

**قانون «حق تماشا» به طور ضمنی حضور در مراسم اعدام را نوعی ارزش به حساب می‌آورد**

قانون «حق تماشا» در شرایطی که خانواده‌ی قربانی مطمئن نیست که می‌خواهد در مراسم اعدام شرکت کند یا نه احتمالاً به صورت بالقوه بیشترین آسیب را می‌رساند. کنگره هم تصویب کرده است که مجبور کردن فرد به حضور در مراسم اعدام آزار به شمار می‌آید. مسئولان زندان‌های فدرال را هم نمی‌توان به مشارکت در آماده‌سازی مراسم اعدام ملزم کرد. هیچ قانون «حق تماشا»ی ایالتی‌ای هم نمی‌تواند

## چرا خانواده‌های قربانیان جنایت نباید شاهد مراسم اعدام باشند؟

خانواده‌ی قربانی جنایت را مجبور به شرکت در مراسم کند، اما در نظر گرفتن این حق برای‌شان تلویحاً این تصور را ایجاد می‌کند که استفاده از این حق کار ارزشمندی است. وقتی این قانون به موازات صحنه‌گذاری جامعه بر مجازات اعدام و آسیب‌پذیری خانواده‌ی داغدار در نظر گرفته شود، تضمین برخورداری از این «حق» می‌تواند خانواده را به شکل مؤثری به شرکت در مراسم ترغیب کند. بعد از قتل، خانواده‌ی قربانی به دنبال یک معنی و پذیرش از سوی جامعه است. خواستِ جامعه، رسانه‌ها، و دولت برای مجازات اعدام ممکن است که افراد آسیب‌پذیر را تحت تأثیر قرار دهد.

افکار عمومی، خبرگزاری‌ها، و حتی خانواده‌های سایر قربانیان حالت احساسی شدید خانواده را در این وضع وحشتناک تقویت می‌کنند، و این احساس را در خانواده ایجاد می‌کنند که شرکت نکردن در مراسم اعدام به معنی تنها گذاشتن عضو عزیز و از دست رفته‌شان است. خیلی وقت‌ها مردم بیرون زندان جمع می‌شوند و با شنیدن خبر اعدام هلهله می‌کنند. قطعاً، دولت باید خانواده‌های قربانیان را در برابر صحنه‌هایی که حاکی از بهره‌برداری تظاهرکنندگان از یک جرم خشونت‌بار، یا از دولتی که حکم مرگ داده، محافظت کنند و نگذارند که سوگ دست کم دو خانواده به یک بلوای سیاسی مبدل شود. در مقابل، قوانین «حق تماشا» به طور ضمنی این طور القا می‌کنند که حضور خانواده‌های قربانیان در مراسم اعدام و غوغای پیرامون آن می‌تواند به حال‌شان سودمند باشد.

سیاست‌مداران هم برای خودنمایی سیاسی از خانواده‌های قربانیان سوءاستفاده کرده و از اعدام‌های آشکار و اعدام‌هایی که خبررسانی فراوانی درباره‌ی آنها شده بهره‌برداری می‌کنند. سیاست‌مداران می‌دانند که حمایت از مجازات اعدام به افزایش آرای‌شان منجر می‌شود. حمایت

صریح آنان از اعدام‌ها سوءاستفاده‌ای است از خانواده‌های هردو قربانی و هم بهره‌برداری قبیحی است از سوگ آنان برای پیروزی سیاسی؛ به علاوه، این وضعیت خانواده‌ها را تحت فشار قرار می‌دهد تا این مجازات و تاوان پیشنهادی از طرف سیاست‌مداران را قبول و تأیید کنند.

رسانه‌ها هم با آوردن خانواده‌ها به نشست‌های خبری و نمایش رضایت آن‌ها به این خون‌خواهی فشار مضاعفی به خانواده‌ها وارد می‌کنند تا در مراسم اعدام شرکت کنند. درست وقتی که خانواده‌ها نیاز به غم‌خوار و گوش شنوا دارند، رسانه‌ها آن‌ها را مجبور می‌کنند که یا عواطف‌شان را به نمایش بگذارند و شاهد قتل یک نفر توسط دولت باشند، یا با دلیل و منطق از شرکت نکردن در مراسم اعدام دفاع کنند. تمام این جار و جنجال‌ها و فشارها بر خانواده‌ی قربانی، که در مراسم اعدام شرکت کند، ممکن است منجر به تجربه‌ای شود که بعدها مایه‌ی پشیمانی‌شان باشد. افراد هم ممکن است نظرشان نسبت به موضوع اعدام عوض بشود، یا باز هم بدتر، شاید بعداً شواهدی مبنی بر بی‌گناهی زندانی اعدام‌شده پیدا شود. به احتمال زیاد، خانواده‌ی قربانی از تماشای اعدام ناراحت خواهند شد.

### آن‌چه که خانواده‌ی قربانی خواهد دید

حقیقت این امر این است که صحنه‌ای که شاهدان اعدام می‌بینند خودش قانع‌کننده‌ترین دلیل و بی‌شک ناراحت‌کننده‌ترین بحث در مخالفت با اجازه‌ی خانواده‌های قربانیان برای شرکت در مراسم اعدام است. شاید صحنه‌ی مهیب یک اعدام به اندازه‌ی کافی برای یک دادگاه توجیه قانونی فراهم نکند تا قانون حق تماشا را ملغا کند، اما جزئیات دقیق این ماجرا محتوای مؤثری برای بحث فراهم می‌آورد تا دولت ایالتی اجازه نداشته باشد که درهای اتاق اعدام را به روی خانواده‌های قربانیان جنایت باز بگذارد - خانواده‌هایی که ممکن است به ویژه



چرا خانواده‌های قربانیان جنایت نباید شاهد مراسم اعدام باشند؟

نسبت به صحنه‌ی خشونت‌بار اعدام حساس باشند. از قضای روزگار، در یک استفاده‌ی نادرست از واژگان، دولت‌ها روش‌های گوناگون اعدام را «انسانی»، «بدون درد»، و باوقار می‌خوانند. اینک ایالت‌ها در چهار روش از پنج روش اعدام به اعضای خانواده اجازه‌ی شرکت در مراسم اعدام را می‌دهند: دار زدن، تیرباران، مرگ با صندلی الکتریکی، و تزریق مهلک. با این حال، یک عضو آسیب‌پذیر خانواده که در مراسم اعدام شرکت می‌کند حقیقت مهیبی را می‌بیند که پشت سرپوش‌های لفظی‌ای پنهان است که این مجازات را با متمم هشتم قانون اساسی آمریکا سازگار می‌کنند. صحنه‌ی اعدام در آن اتاق برای خویشاوندی که منتظر اعدام یک انسان است می‌تواند بسیار تکان‌دهنده باشد.

خانواده‌های قربانیان در ایالت‌های دلاور و واشنگتن ممکن است دار زدن، یعنی قدیمی‌ترین روش در بین پنج روش اعدام، را مشاهده کنند. شاهدان دار زدن ابتدا زندانی را روی سکو می‌بینند. زندانی روی در دریچه می‌ایستد و همان وقت مأمور اجرای حکم، طناب را دور گردن‌اش می‌بندد و چشم‌بند یا کلاه لباس‌اش را روی چشم و صورت‌اش می‌کشد. دریچه‌ی زیر پای زندانی درش باز می‌شود و زندانی پایین می‌افتد. مقداری که فرد پایین می‌رود بسته به وزن‌اش است؛ مثلاً در واشنگتن، یک نفر که حدوداً ۷۷ کیلو وزن دارد تقریباً ۱۸۳ سانتی‌متر پایین می‌رود و بعد حلقه‌ی طناب دور گردن‌اش تنگ می‌شود. کلاهی که از پشت لباس روی صورت زندانی می‌کشند مانع از این می‌شود که شهود تشخیص بدهند که زندانی چه مدت رنج می‌کشد، اما پزشکان معتقداند که مرگ در لحظه اتفاق نمی‌افتد. وزن بدن باعث می‌شود که پوست، رگ‌ها، و ماهیچه‌ها پاره شوند. قسمت بالایی ستون مهره‌ها از جا در می‌رود، نخاع از مغز جدا می‌شود و در نتیجه فرد می‌میرد. کلینتون دافی، زندانبان

پیشین زندان سان کوئنتین، که شاهد بیش از شصت اعدام بوده است، صحنه‌ی اعدام را برای کمیته‌ای از کنگره چنین توصیف می‌کند: «وقتی که دریچه‌ی زیر پای‌اش را باز می‌کنند، از انتهای طناب آویزان می‌شود... چشم‌های‌اش تقریباً از حدقه خارج می‌شوند، زبان‌اش ورم می‌کند و از دهان‌اش بیرون می‌زند، شاید گردن‌اش شکسته باشد، و بسیاری از اوقات، بخش عمده‌ای از پوست‌اش، در آن قسمتی که با طناب در تماس بوده، کنده می‌شود. کنترل ادرار و مدفوع‌اش را از دست می‌دهد و همه‌ی این‌ها جلوی چشم شهود روی زمین می‌ریزند، و تقریباً در اکثر اعدام‌ها یک یا دو نفر غش می‌کنند و باید آن‌ها را به بیرون از اتاق شاهدان انتقال داد.» اگر ارتفاعی که زندانی سقوط می‌کند خیلی کوتاه باشد، یک زندان‌بان بدن‌اش را ثابت نگه می‌دارد تا زندانی جان بدهد. اگر این فاصله خیلی زیاد باشد شتاب سقوط باعث جدا شدن سر زندانی از بدن‌اش می‌شود. حلق آویز کردن وستلی الن داد در پنجم ژانویه‌ی ۱۹۹۳ در واشنگتن اولین اعدام از طریق دار زدن در ایالات متحده از سال ۱۹۶۵ بود. دولت ایالتی دلاور هم بیلی بیلی را در بیست و پنجم ژانویه‌ی سال ۱۹۹۶ از طریق دار زدن اعدام کرد و دو تا از پسران قربانی شاهد حلق آویز کردن او بودند.

اعدام از طریق تیرباران هم روش دیگری برای اعدام است که به ندرت استفاده می‌شود اما همچنان در اکلاهما و یوتا قابل اجرا است. وقتی دولت ایالتی یوتا جان آلبرت تیلور را در بیست و ششم ژانویه‌ی ۱۹۹۶ تیرباران کرد، بیست سال از دفعه‌ی قبلی که این روش، برای اعدام گری گیلومور، به کار رفته بود می‌گذشت. نگهبانان دست و پای گیلومور را با تسمه‌ی چرمی به یک صندلی بستند و یک کلاه سیاه روی سر و صورتش کشیدند. یک پزشک هم محل دقیق قلب‌اش را با گوشی پزشکی پیدا کرد و روی آن یک دایره‌ی پارچه‌ای راه، برای هدف‌گیری، سنجاق کرد. پنج تفنگدار پشت

چرا خانواده‌های قربانیان جنایت نباید شاهد مراسم اعدام باشند؟

دیواری پارچه‌ای ایستادند تا هویت‌شان مخفی بماند و با تفنگ‌های سی-سی (وینچستر) از شکاف‌هایی که در دیوار پارچه‌ای بود به سوی او شلیک کردند. اگر سر کسی هدف گلوله قرار بگیرد فوراً خواهد مرد، اما در تیرباران قلب را نشانه می‌گیرند. زندانی «هشیاری‌اش را از دست می‌دهد؛ چون بدن توان‌اش را برای رساندن خون به مغز از دست می‌دهد»، سپس در اثر از دست دادن خون یا پارگی ریه می‌میرد. دو دقیقه طول کشید تا گیلومر جان بدهد. اگر تیر تفنگداران خطا برود، چنان که در اعدام الیسو مارس به سال ۱۹۵۱ در یوتا اتفاق افتاد، مدت خیلی بیشتری طول می‌کشد تا فرد آن قدر خون بریزد که بمیرد. اغلب اوقات گلوله‌ها بدن فرد را تکه تکه می‌کنند و مرگ خون‌باری را رقم می‌زنند.

در آلاباما، اوهایو، و اکلاهما ممکن است که خانواده‌ی یک قربانی شاهد اعدام زندانی با صندلی الکتریکی شوند. خویشاوندان قربانی زندانی را در حالی خواهند دید که با تسمه به یک صندلی چوبی بسته شده و الکترودها به سر تراشیده‌اش وصل شده‌اند و صورت‌اش پشت نقابی پنهان شده است. مجری اعدام جریان برق را وصل می‌کند و، در اعدام با شوک الکتریکی، یک نیروی الکتریکی در حدود دو هزار ولت با شدت جریان هفت تا دوازده آمپر به بدن زندانی وارد می‌شود. سپس مسئول اعدام ولتاژ را کم می‌کند و پی‌درپی به بدن زندانی لرزه می‌دهد «تا بمیرد». قاضی برنان، در مخالفت با حکم اعدام جیمی گلس در دادگاه لوئیزیانا، صحنه‌ی اعدام با شوک الکتریکی را چنین موشکافانه توصیف کرد: وقتی که جریان برق وصل می‌شود زندانی محکوم «ماهیچه‌های‌اش منقبض می‌شوند»، «می‌جهد» و «با قدرتی حیرت‌آور به تسمه‌ها فشار می‌آورد.» «دست‌های‌اش اول قرمز می‌شوند، سپس سفید. رگ و پی گردن‌اش مثل یک نوار فلزی بیرون می‌زند.» اعضای بدن، انگشتان دست، انگشتان پا، و صورت‌اش به شدت از شکل می‌افتند. قدرت جریان الکتریکی به

حدی قوی است که چشمان زندانی از حدقه بیرون می‌زند و «روی گونه‌های‌اش می‌افتند.» زندانی معمولاً کنترل مدفوع و ادرارش را از دست می‌دهد و کف و خون بالا می‌آورد... مخصوصاً اگر زندانی «زیادی عرق کند»، آتش می‌گیرد. شهود صدای بلند و ممتدی را می‌شنوند مثل صدای «بِیکِنی که دارد سرخ می‌شود» و بوی نامطبوع گوشتی که می‌سوزد در اتاق اعدام پخش می‌شود.

بخش نخست این یادداشت به توصیف صحنه‌ای می‌پردازد که اگر خانواده‌ی قربانی شاهد اعدام با تزریق ماده‌ی مرگ‌آور باشند، خواهند دید. همه‌ی این اوصاف تقریبی هستند و نحوه‌ی اعدام در یک ایالت با ایالتی دیگر فرق می‌کند. البته برخی از شکل‌های اعدام بهتر از برخی دیگر به اجرا گذاشته می‌شوند، اما به هر حال یک شاهد توقع دارد که جریان اعدام از جانب مجریان بدون کم‌وکاست صورت بگیرد، و وقتی که می‌بیند کارها آن طور که باید پیش نمی‌روند جا می‌خورد. اغلب اوقات کارکنان زندان مراسم اعدام را سرسری برگزار می‌کنند.

دیدن چنین کم‌وکاستی‌هایی پیش از وقوع اعدام آزاردهنده است؛ حتی برای کسانی که از محکومیت‌شان کاملاً مطمئن ایم. اگرچه که بهترین اعدام‌ها هم، از لحاظ درستی اجرا، بیننده‌ای را که انتظار دیدن یک فرآیند انسانی را دارد آشفته می‌کنند. تماشای این که دولت ایالتی دارد یک شهروند بی‌دفاع را می‌کشد می‌تواند مرتجع‌ترین حامیان مجازات اعدام را هم خُرد کند. آلبر کامو درباره‌ی اعدام می‌نویسد: «انسانی که دارد با لذت قهوه‌اش را می‌خورد و در عین حال خبر اجرای عدالت را می‌خواند، با شنیدن کمترین جزئیات ماجرا قهوه‌اش را بالا خواهد آورد.»

## رفیق اعدامی؛ زانیار مرادی گفتگو با ایقان شهیدی مأمن رضایی

متن زیر نسخه‌ی بازنویسی شده‌ی گفتگوی مأمن رضایی با ایقان شهیدی است که عیناً پیاده شده و ممکن است در بعضی جاها با لحن نوشتاری معمول در صفحات «آسو» متفاوت باشد. آنچه از زبان یا قلم مأمن رضایی در این متن آمده با حروف «م.ر.» از حرف‌های مصاحبه‌شونده جدا شده است.

م.ر.: پدرم ده سال از زندگی‌اش را به عنوان زندانی عقیدتی و سیاسی در زندان گذراند. در این سال‌ها که از دوری‌اش رنج می‌بردیم، او اکثراً از افرادی نام می‌برد که پیش از آن برای من ناشناس بودند. اکثر این افراد از فعالان سیاسی و مدنی، روزنامه‌نگاران، یا وکلایی بودند که اسم‌شان را در رسانه‌های خارج از ایران دیده یا شنیده بودم؛ اما طوری که پدرم از آنها نام می‌برد، متفاوت بود. آنها را به اسم کوچک می‌خواند و در صدایش محبت

و صمیمیتی بود که قبلاً فقط برای دوستان نزدیک و خانواده‌اش استفاده می‌کرد.

گاهی هنگام ملاقات‌هایمان در زندان، گوشی‌هامان دست به دست می‌شد و زندانی‌ها به خانواده‌های هم قوت قلب می‌دادند، که حال عزیزشان خوب است و این‌که همه مراقب هم هستند. روابط عمیقی که در زندان بین زندانی‌ها وجود داشت، برای بقیه‌ی ما که پشت درهای زندان به انتظار ایستاده بودیم، غیرقابل تجسم بود. در تحلیل و مخالفت با حکم اعدام زیاد می‌گفتیم و می‌شنیدیم. من مأمن رضایی هستم و در مجموعه‌ای از گفتگوها تلاش می‌کنم حال و هوای افراد زندانی را وقتی هم‌بندی‌شان را، که برایشان نقش خانواده و رفیق پیدا کرده اعدام می‌کنند، بفهمم.

م.ر. : در این قسمت با ایقان شهیدی، فعال حق تحصیل، صحبت می‌کنم. ایقان در سال ۸۸ دستگیر شد و حدود پنج سال از زندگی‌اش را در زندان گذراند. از این پنج سال، تقریباً سه سال و نیم با زانیار مرادی هم‌اتاق بود. او از روابط نزدیک و دوستانه‌اش با زانیار برایم می‌گوید.

من سال ۸۵ که [در] کنکور سراسری شرکت کردم، به دلیل بهائی‌بودن نقص پرونده خوردم. با وجود این‌که پرونده‌ام کامل بود و کارت ورود به جلسه داشتم، بعد از این‌که امتحان دادم، نتیجه‌ی نهایی را به من اعلام نکردند؛ به بهانه‌ی نقص پرونده.

م.ر. : «نقص پرونده» عبارتی است که خیلی از جوان‌های بهائی بعد از شرکت در کنکور سراسری به عنوان جواب دریافت می‌کنند. به این معنی که اجازه‌ی ورود به دانشگاه را ندارند و جوابی هم در

باب چرایی این جریان به آن‌ها داده نمی‌شود. اما ایقان از جمله کسانی بود که دنبال این جواب می‌گشت؛ به گفته‌ی خودش از طرق قانونی.

مثلاً شروع کردم نامه‌نگاری کردن برای نماینده‌های مجلس، برای کمیسیون اصل نود مجلس و دیوان عدالت اداری، برای حقوق بشر اسلامی و نهادهای مختلفی که در ایران هستند. حتی امام جمعه‌ی شهرمان را رفته دیدم و با او حرف زدم. این کارها را تقریباً چندین سال انجام دادیم تا سال ۸۸. در اسفند ۸۸ بود که تعداد زیادی (نزدیک سی نفر) از افرادی که فعال حقوق بشر بودند در یازده اسفند، شبانه، دستگیر شدند. چهار نفر از این سی نفر بهائی بودند، که من یکی از آن‌ها بودم.

م.ر.: این چهار نفر را به صورت نسبتاً هم‌زمان، در مناطق مختلف ایران، دستگیر می‌کنند. ایقان را وقتی می‌گیرند که در کرمانشاه بوده.

من را در یک کوچه گرفتند و انداختند داخل یک ماشین: شبیه آدم‌ربایی بود. بعدش هم چشم‌بند داشتم و نمی‌دانستم من را به کجا می‌بردند. من را داخل یک سلول انداختند و فردایش، آوردند به تهران. از صبح سیزدهم اسفند بازجویی‌هایم شروع شد، در جایی که نمی‌دانستم کجاست. ولی کم‌کم به مرور زمان فهمیدم که بند ۲ الف اوین بوده؛ اطلاعات سپاه اوین. آن موقع نمی‌دانستم که کسان دیگری هم بازداشت شده‌اند هم‌زمان با من. خیلی خیلی وضعیت عجیبی بود. چون اولش هم خیلی سؤال‌های مختلفی می‌کردند. شدیداً کتک می‌زدند و خیلی خیلی طولانی مدت اذیت کردند، جسمی و روحی. یعنی واقعاً هم شکنجه‌ی روحی و هم شکنجه‌ی جسمی

خیلی شدید و طولانی‌مدت بود و مخصوصاً روزهای اول خیلی بیشتر. کم‌کم متوجه شدم که به خاطر حق تحصیل بازداشت شده‌ام. م.ر.: ایقان، می‌دانم که خیلی از زندانی‌های سیاسی تا قبل از اینکه به دادگاه بروند و حکم قطعی برایشان صادر شود، مدت زیادی را در بازداشتگاه می‌مانند. می‌خواهم بدانم که توجه مدتی بازداشت بودی؟ از این مدت چقدر را در انفرادی گذراندی؟

من مدت زیادی را در بازداشت و انفرادی نبودم، نسبت به سایر زندانیانی که در طول عمرم تا الآن دیده‌ام. من به طور کلی ۷۲ روز در بازداشتگاه اطلاعات سپاه بودم. اوایلش را در یک انفرادی بودم که یک متر در دو متر بود که به آن «قبری» می‌گفتند، یعنی به اندازه‌ی یک قبر بود! هواخوری‌مان خیلی مدت کمی داشت. هرچند روز یک‌بار می‌توانستیم حمام برویم. به‌طور کلی، آنقدر شرایط سخت بود که من در آن هفتاد و دو روز یازده کیلو وزنم کم شده بود و فشار روحی و جسمی خیلی خیلی شدیدی را تحمل می‌کردم در آن مدت.

م.ر.: جریان این فشارهای روحی و جسمی برای کسانی که زندانیان سیاسی را می‌شناسند و داستان‌هایشان را شنیده‌اند، تازگی ندارد. در کنار همه‌ی این‌ها، این که نمی‌دانی چه روزی است و بیرون چه خبر است و آیا کسی اصلاً یادش هست که تو اینجا گیر کرده‌ای یا نه، عذاب مضاعف است. همه‌ی این‌ها را از ایقان می‌پرسم، چون فکر می‌کنم حالتی که فرد زندانی در دوران انفرادی تجربه می‌کند، روی شکل‌گیری نحوه‌ی زندگی‌اش و رفاقت‌های بند عمومی و حتی بعد از آزادی‌اش تأثیر می‌گذارد.

خانواده‌ام اصلاً نمی‌دانستند که من کجا هستم تا اولین تلفن من به آن‌ها. در اولین تلفن هم من اصلاً نتوانستم به آن‌ها بگویم که کجا



هستم. در واقع اگر می‌خواستم هم نمی‌دانستم کجا هستم! فقط می‌دانستم که تهران هستم.

م.ر. : بعد از گذراندن هفتاد و دو روز در بازداشت، ایقان را به قید وثیقه آزاد می‌کنند. بعدها در دادگاه، به پنج سال زندان محکوم و به زندان رجایی‌شهر فرستاده می‌شود.

من تمام مدت راه، به غیر از اولش که قرنطینه بودم، که تقریباً با بقیه‌ی زندانی‌های بخش عمومی بودیم، بقیه‌ی دوران زندانم را با زندانی‌های سیاسی عقیدتی بودم. خیلی جالب است که من قبل از این که زندان بروم و دوران زندانم شروع شود، هیچ تجربه‌ی خاصی نداشتم از زندگی مشترک. به غیر از با پدر و مادرم و برادرم. ولی باز هم آن‌ها (خانواده‌ام) خیلی آدم‌های متفاوتی نبودند. یعنی افرادی بودند که من از بچگی با آن‌ها بزرگ شده بودم و خیلی برایم عادی بود. یعنی شخصیت‌شان و روابطی که باهم داشتیم. ولی یک دفعه در یک محیطی قرار گرفتم که به مرور زمان با حدود نود نفر زندانی باهم زندگی می‌کردیم که هرکدام خصوصیت‌های اخلاقی خاصی داشتند، جدا از این که متعلق به نحله‌های فکری و ایدئولوژی‌های مختلف یا احزاب سیاسی مختلف بودند.

در زندگی مشترک به نظرم مثلاً دو نفر که همدیگر را دوست دارند و عاشق هم هستند، تصمیم می‌گیرند که با هم زندگی کنند و ازدواج کنند. ولی تفاوت زندان این بود که ما اولاً انتخاب نکرده بودیم که باهم زندگی کنیم؛ دوماً عاشق هم نبودیم که باهم بخواهیم زندگی کنیم؛ سوماً ما به مدت بسیار طولانی قرار بود در یک محیط بسیار فشرده‌ای زندگی کنیم که حتی در زندگی خانوادگی هم چنین تجربه‌ای نیست. مثلاً حتی زن و شوهر هم بیست و چهار ساعت با هم زندگی نمی‌کنند. امکان دارد یک یا دو نفر بیرون کار کنند، یکی داخل خانه

است، به هر حال یکی درس می‌خواند و ساعات [مشخصی] را باهم هستند. و اگر تازه اختلافی پیش بیاید یا ناراحت شوند از دست هم و بگومگویی باشد، یکی می‌تواند برود بیرون و قدم بزند و قهوه یا چای بخورد. ولی ما محکوم بودیم به این که با هم زندگی کنیم، نمی‌شد از زندان بیرون برویم، اگر اختلافی پیش می‌آمد. که البته در زندان که محیط پرفشاری بود پیش می‌آمد و احتمالش خیلی بالاتر می‌رفت. به هر حال باید تحمل می‌کردیم. اصلاً این‌طور نبود که برویم بیرون و قدم بزنیم و راه برویم.

با وجود تفاوت‌ها، به هر حال آدم‌ها خیلی همدیگر را می‌شناختند. من در زندان، دوره‌ی زمانی خیلی زیادی (تقریباً چهار سال و نیم از پنج سال) را غذا پخش می‌کردم؛ یعنی غذای زندان را که می‌آوردند به سالن‌مان، من دیگ غذا را روی گاری می‌گذاشتم و پخش می‌کردم. غذاها هم غذاهای متفاوتی بود. البته خیلی تنوع دلچسبی نداشت و خود غذا هم خوشمزه نبود به طور کلی؛ خوشمزه که پیشکش، بدمزه بود! کثیف بود و خیلی چیزهای مختلف می‌شد داخل غذا پیدا کرد.

**م.ر. :** شما هم اگر مثل من کنجکاو باشید، الان دارید از خودتان می‌پرسید داخل غذاها چه پیدا می‌شد؟

نایلون‌های گونی برنج، عقرب مرده... پشه و مگس و سوسک و این‌ها که عادی بودند.

**م.ر. :** بگذریم...

جالبش این بود که من ذائقه‌ی افراد را آنقدر می‌شناختم که کی ته‌دیگ می‌خواهد، کی ته‌دیگ نمی‌خواهد؛ کی برنج شفته دوست دارد، کی برنج نرم‌تر دوست دارد یا مثلاً کی ته‌دیگ آغشته به سویا دوست دارد.

م.ر. : من می دانم که تو در آن دوران دوستی خیلی صمیمی و نزدیکی با زانیار و لقمان مرادی پیدا کردی. می توانی برایم بگویی که آشنایی تان از کجا شروع شد؟ آیا روزی که این ها را دیدی و جرقه‌ی دوستی ای که خورد را یادت می آید؟

من البته زانیار و لقمان را قبل از زندان، به اسم، می شناختم. وقتی بیرون بودم، شرح شکنجه هایشان را خوانده بودم. هنوز یادم است آن روزی را که من شرح شکنجه های این دو نفر را خواندم. واقعاً خیلی روز سیاهی بود برای من. چون آنقدر روی من تأثیر گذاشته بود و آن فضا و آن لحظات برایم تاریک بود که متأسفانه در ذهنم قشنگ حک شده است.

م.ر. : زانیار و لقمان مرادی در رنج نامه ای از این اعترافات که زیر شکنجه و به زور از آن ها گرفته شد، صحبت می کنند؛ و در این شکنجه ها، از مواردی مثل بستن به تخت و شلاق زدن بدن شان، لگد و ضربه به آلت تناسلی شان، اجازه ندادن برای استراحت و خواب در دوران بازجویی و تهدید به تجاوز با بطری نام می برند.

در زندان، یادم است که زانیار داشت رد می شد. من خودم را معرفی کردم و زانیار هم خودش را معرفی کرد. اسمش خیلی برایم آشنا بود. کمی که فکر کردم، یادم آمد که شرح شکنجه هایش را خوانده بودم. فکر می کنم از همان اول ما با هم خیلی دوست و صمیمی شدیم. من با زانیار هم سن بودم. البته همان اول هم زانیار و لقمان، جفت شان خیلی به من لطف داشتند. من به هر حال در کرمانشاه بزرگ شده بودم و با این که خانواده ام گرد نبودند، ولی در بین گردها بزرگ شده بودم و دوست های صمیمی زندگی ام. همینطور در مدرسه. همیشه گرد بودند. کاملاً با گوشت و پوست و استخوان محدودیت هایی را که در کرمانشاه یا به طور کلی در کردستان وجود دارد لمس می کردم

و این خیلی من را از لحاظ عاطفی به آن‌ها نزدیک می‌کرد و فکر می‌کنم برای بقیه هم همین‌طوری بود. به هر حال یک چیزهای گردی (مثلاً شوخی‌های گردی) هم بلد بودم و وقتی می‌گفتم به این بچه‌ها، خیلی برای‌شان بامزه بود. برای همین خیلی سریع باهم دوست شدیم و جزو دوست‌های خیلی صمیمی و نزدیک من بودند. به طوری که یک سال و نیم بعد از این که وارد زندان شدم، فکر می‌کنم هم‌اتاقی زانیار آزاد شده و از آن اتاق رفته بود و لقمان هم در اتاق دیگری بود و من رفتم و در اتاق زانیار بودم. تحقیقاً تا روزی که آزاد شدم در همان اتاق با زانیار زندگی می‌کردیم. حدوداً برای سه سال و نیم. اتاق‌مان دو متر در سه متر بود، با یک تخت سه طبقه که من طبقه‌ی بالا می‌خوابیدم و زانیار طبقه‌ی پایین می‌خوابید. زانیار به خاطر کم‌رش (به خاطر شکنجه‌هایی که شده بود) خیلی برایش سخت بود که بتواند روی تخت بالا یا وسط بخوابد. در همین اتاق دو در سه تمام وسایل‌مان، تخت، قابلمه، بشقاب و لباس و هرچیزی که به هر حال برای یک زندگی در پنج سال لازم داشتیم، با ما بود و ما باهم زندگی می‌کردیم.

م.ر.: پرونده‌ی زانیار و لقمان تا موقع اعدام‌شان همین‌طور در جریان بود، چون پرونده‌ی قتلی که علیه‌شان بود، هیچ‌وقت بسته نشد و این‌ها را بدون آن پرونده اعدام کردند. می‌خواهم بدانم در مدتی که با این‌ها بودی، با تغییراتی که در پرونده به وجود می‌آمد، چطور برخورد می‌کردند و آیا در این مورد و همچنین در مورد امکان اعدام‌شان در آینده هیچ‌وقت صحبت می‌کردند؟

اول این را بگویم که من خودم خیلی سؤالی نمی‌کردم از زانیار و لقمان. به دلیل این که آنقدر این دو نفر شرایط سختی را پشت سر گذاشته بودند، که من به هیچ وجه دوست نداشتم کوچک‌ترین

تداعی ای برای شان بشود. حتی اگر واقعاً اطلاعاتم خیلی کم بود. هر از گاهی، که البته تحولاتی در پرونده رخ می داد، قطعاً زانیار و لقمان به من می گفتند؛ چون من جزو دایره ی افراد معتمدشان بودم. ولی آن موقع هایی بود که یک اتفاقی می افتاد، مثلاً پرونده به جریان می افتاد. مثلاً یادم است پرونده شان از تهران به سنج فرستاده شده بود، چون قاضی گفته بود که پرونده ناقص است و هیچ شاهی وجود ندارد مبنی بر این که این افراد در ترور دست داشته اند. به هر حال اگر ترور کرده اند، اسلحه کجاست؟ اسلحه را حداقل باید روی پرونده بگذارند. این پرونده رفته بود به مریوان و چیزی به آن اضافه نشده بود. اینجور موقع ها، زانیار و لقمان سعی می کردند یک مطلبی (توضیحی در رابطه با پرونده شان) بنویسند که منتشر شود. می نشستیم و راجع به ادبیات متن شان حرف می زدیم که چه جوری بنویسند. آن موقع ها در رابطه با اتهاماتی که به آن ها وارد شده یا روند پرونده شان کمی توضیح از خودشان می شنیدم. و الا، با وجود این که حتی تمایل داشتم که سؤالات زیادی بکنم از آن ها، ولی احساس می کردم، شاید به دلیل سنگینی ای که ممکن است برای شان داشته باشد، در رابطه با این موضوع به هیچ وجه صحبت نکنیم بهتر باشد. هر از گاهی، وقتی نامه ای نوشته بودند در رابطه با شکنجه های شان و اذیت و آزاری که شده بودند و اعتراف اجباری ای که مجبور شده بودند بکنند، که بعد از شکنجه های خیلی زیاد بود، وقتی که می نوشتیم و خودشان می گفتند، من می دیدم که چقدر عصبی می شوند. عصبی به معنی این که شکسته و ناراحت می شدند و غم وجودشان را فرا می گرفت به خاطر تمام دوران سختی که داشتند و این که ناچار بودند که اعتراف بکنند به کاری که نکرده بودند و این ماجرا همیشه برای خودشان سخت و دردناک بود.

م.ر. : در مدتی که با آن‌ها زندگی می‌کردی، آیا فکر می‌کردی که امید به زندگی دارند و فکر می‌کنند که این حکم ممکن است لغو شود؟

من فکر می‌کنم خیلی امید بالایی داشتند. مخصوصاً در ماه‌های اخیر، یعنی قبل از اعدام‌شان. چون روند پرونده بسیار روند مثبتی بود و هیچ‌چیزی در پرونده علیه‌شان نبود. خودشان خیال‌شان راحت بود و وکیل‌شان هم همین‌طور خیلی اعلام رضایت می‌کرد از روند پرونده و ما فقط منتظر بودیم که یک دادگاه برگزار شود و بچه‌ها به طور کامل تبرئه و بلافاصله آزاد شوند. یک‌دفعه با اعدام‌شان وضعیت وحشتناکی پیش آمد.

ولی امید به آزادی خیلی داشتند. شما ببینید، زانیار کارهای مختلفی که می‌کرد، یا لقمان همین‌طور. لقمان مثلاً انگلیسی می‌خواند و داشت انگلیسی یاد می‌گرفت که بعداً استفاده کند. زانیار همین‌طور، شدیداً انگلیسی می‌خواند. یک کاری که زانیار کرد و من واقعاً فکر می‌کردم این کار نمی‌شود و به او هم گفتم؛ می‌خواست سه‌تار بسازد در زندان! و خیلی داستان جالبی داشت. زانیار آمد چوب‌های صندوق‌های چوبی میوه. که صاف هستند. راگند و این‌ها را گذاشت داخل آب و با نخ بست که این‌ها یک زاویه‌ای پیدا کنند. بعد این‌ها را که کنار هم گذاشت، مثل کاسه‌ی سه‌تار شد. زانیار آنجا یک چسب داشت و این‌ها را به هم چسباند و سمباده داشت (کار صنایع دستی انجام می‌داد) و با سمباده این کاسه را دقیقاً درآورد. فکر می‌کنم یک چوبی برای صفحه‌ی سه‌تارش از داخل کتابخانه پیدا کرد، چوب صافی بود که مثل صفحه‌ی سه‌تارش بود. یک دسته‌ی تی بود و زانیار این را آورده بود و از وسط بریده بود و سمباده زده بود و دقیقاً مثل

دسته‌ی سه‌تار شده بود. این را دوباره به کاسه و صفحه‌ی سه‌تار چسب زده بود. تمام بخش‌های مختلف دیگرش را زانیار خودش شروع کرده بود به درست کردن. یادم است که سیم‌های سه‌تار. که به هر حال بخش مهمی از سه‌تار است. را نمی‌توانستیم خودمان درست کنیم و باید از بیرون می‌آوردیم. ولی، در عین حال، آوردن سیم به داخل کار غیرقانونی بود. فکر می‌کنم این را برای اولین بار اینجا می‌گویم. خود زانیار عمدتاً ملاقات نداشت، چون خانواده‌اش ایران نبودند. ولی یک نفری که فکر می‌کنم با دخترش ملاقات داشت، سیم‌های سه‌تار را مثل النگو دور دست دخترش بسته بودند و همین‌طور که دست دخترش را گرفته بوده، انداخته بوده دور دست خودش. بعدش هم خیلی شانس‌ی ندیده بودند و این توانسته بود چهار پنج تا سیم سه‌تار را بیاورد به داخل. خلاصه زانیار این سیم‌ها را درست کرد، روی سه‌تارشان گذاشت و بقیه‌ی ظریف‌کاری‌هایش را هم درست کردند. البته من خیلی اصطلاحاتش را بلد نیستم. ولی این سه‌تار درست شد. یک نفری آنجا بود که سه‌تار بلد بود و به زانیار سه‌تار یاد داد که زانیار چطوری سه‌تار بزند. کتاب‌های آموزش سه‌تار یادم است که بسیار سختی کشیدیم تا توانستیم اجازه‌ی این کتاب‌ها بگیریم. چندین ماه طول کشید تا توانستیم اجازه‌ی این کتاب‌ها را بگیریم. خلاصه، در نهایت سه‌تار یاد گرفت و شما می‌بینید که سه‌تار زد. این که یک جوان زیر حکم اعدام است، شاید خیلی‌هایمان فکر کنیم که هیچ امیدی ندارد به آینده؛ ولی چقدر خلاق بود، چقدر آرامش ذهن و روان داشت که توانست این را درست کند و آنقدر زیبا شروع کرد به سه‌تار زدن. یعنی سه‌تار زدن را یاد گرفت به مرور زمان و آنقدر خوب بلد بود این اواخر سه‌تار بزند.

م.ر. : چندین ویدئو از ساز زدن زانیار موجود است. در یکی از این‌ها، زانیار تنها نشسته و سه‌تار دست‌ساز خودش را می‌زند. ویدئوی بعدی که رویش کلیک می‌کنم، زانیار را در بین گروهی از زندانیان نشان می‌دهد، در حالی که مرغ سحر می‌خوانند و می‌زنند. یادم است یکی از دو سه‌تاری که داشت را در بازرسی‌ای که از بند شده بود، سربازهای زندان متأسفانه شکسته بودند و این خیلی دردناک بود برای زانیار. به هر حال همیشه روحیه‌ی خیلی شادی داشت. از هر فردی پرسید، خنده‌های معروف زانیار را یادش است که دائماً در حال خنده بود و قهقهه می‌زد و بقیه را خیلی شاد می‌کرد و شوخی می‌کرد با آن‌ها. من یادم است که با زانیار و لقمان مثل خانواده بودیم و وقتی که عید می‌شد، با این دو نفر می‌رفتیم اتاق‌های مختلف زندان، برای عیددیدنی. به هر حال آن بخش زندان که ما بودیم (سالن ۱۲) همه‌ی زندانی‌های سیاسی عقیدتی فکر می‌کنم نزدیک سی و دو تا اتاق بودیم و در هر اتاقی افراد مختلفی زندگی می‌کردند و ما، با زانیار و لقمان، می‌رفتیم عیددیدنی. شاید یکی دو نفر از ما کمی جوان‌تر بودند، ولی تقریباً می‌شود گفت که ما کوچک‌ترین‌های زندان بودیم و می‌رفتیم به دیدن بزرگ‌ترها. خیلی کارهای مختلفی همیشه انجام می‌دادیم که فکر می‌کنم نشان‌دهنده‌ی امید بالا بود، مخصوصاً برای زانیار و لقمان. برای بچه‌هایی که آنجا بودند سعی می‌کردند تولد بگیرند، با این که چیزی نداشتیم که کادو ببریم، ولی از هر چیزی که فروشگاه زندان می‌آورد و برای همه می‌توانستیم بخریم استفاده می‌کردیم؛ مثلاً شاید هر چند ماه یک‌بار یک مدل شکلاتی می‌آوردند (شکلات ساده‌ای بود و خوشمزه هم نبود)، و ما آن را هدیه می‌کردیم؛ بچه‌ها خیلی وقت‌ها دست‌بند درست می‌کردند و آن دست‌بندها را هدیه می‌دادند به افراد مختلف.



یا مثلاً اسم افراد مختلف را روی چوب یا روی استخوان درمی آوردند و به آن‌ها هدیه می کردند.

م.ر. : از این دستبندهایی که ایقان می گوید، من هم در خانه دارم. نه فقط در تولد زندانی‌های دیگر، بلکه افراد زندانی این دستبندها را برای خانواده‌شان در مناسبت‌های خاص مثل تولدهای ما بچه‌ها می فرستادند.

یادم است که برای عیدها یا بعضی از مناسبت‌های دیگر، مثلاً برای شب یلدا یا بعضی از مناسبت‌های ملی، برای این که بتوانیم یک شادی‌ای برای همه ایجاد کنیم، بعضی موقع‌ها با خود زانیار و لقمان و همین‌طور افراد دیگری که در بند بودند، برنامه‌ریزی می کردیم. یکی از خاطرات خیلی خوب من این بود: یادم است با زانیار رقص کردی تمرین می کردیم، برای این که بتوانیم در مراسم اجرا کنیم. جالبش این بود که من چند تا رقص کردی بلد بودم، زانیار هم تعداد دیگری رقص کردی. ولی هیچ کدام مان رقص‌های کردی که آن یکی بلد بود را بلد نبودیم. بنابراین خیلی تمرین می کردیم. البته خیلی هم تمرین لازم نبود، چون اگر آدم رقص کردی بلد باشد، سریع می تواند یاد بگیرد. ولی یک رقص خوبی را تمرین کردیم و یاد گرفتیم. البته رقصی که زانیار بلد بود. آن رقص را من هم یاد گرفتم و در سالن انجام دادم. یادم است که یکی دو تا از بقیه‌ی رقص‌های کردی را هم من به زانیار و لقمان یاد دادم. فکر می کنم فیلمش وجود دارد. من دیدم این فیلم پخش شده بود که من و زانیار با هم می رقصیدیم.

م.ر. : در این کلیپ کوتاه ایقان و زانیار، هر دو با پیراهن سفید و جلیقه‌ی یک‌شکل دست در کمر هم گذاشته و وسط سالن می رقصند. در حالی که زندانی‌های دیگر با شادی برایشان کف می زنند.

ببخشید که بیشتر خاطراتم مربوط به زانیار شد، چون که من با زانیار هم‌اتاق بودم؛ در حالی که با لقمان هم خیلی نزدیک بودیم. یعنی در اتاق‌های هم خیلی زیاد بودیم. فردی که زندان می‌رود، اصولاً بعضی از تجربه‌ها را به طور کلی از دست می‌دهد و زندگی‌اش از بعضی از تجربه‌ها یک‌دفعه دچار خلأ می‌شود. مثلاً امکان دارد که فردی برای سال‌های سال یک میوه‌ی خاصی را نخورد، یا مثلاً یک کودک را بغل نکند. این تجربه را ما در زندان داشتیم، بارها و بارها. مثلاً یادم است فردی بود که سالیان بسیار زیادی زندان بود. در روزنامه نوشته شده بود که فیسبوک یا جای دیگری فیلتر شده و این طرف این تیر را در روزنامه دید که مثلاً فیسبوک فیلتر شده. فردی که مثلاً نزدیک پانزده سال در زندان است، اصلاً هیچ درکی از اینترنت نداشت، چه برسد به اینکه فیسبوک چیست و فیلتر شدن چیست. یا خیلی از میوه‌هایی که حتی امکان دارد مثلاً پانزده بیست سال پیش در ایران نبوده، ولی الآن آمده و آدم‌ها راجع بهش صحبت می‌کردند. یا سریال‌هایی که مثلاً آدم‌ها بیرون می‌دیدند. بعضی‌ها واقعاً از یک زمانی رابطه‌شان با دنیای بیرون قطع شده بود. همان‌طور که گفتم، خانواده‌ی زانیار ایران نبودند و هیچ فردی را برای ملاقات نداشت. ولی یکی دو تا عمه داشت و بعضی موقع‌ها می‌توانستند بیایند ملاقاتش و البته برادرش که هر از چند مدتی می‌توانست بیاید به دیدن زانیار. عمه‌ی زانیار یک بچه‌ی کوچک داشت و فکر می‌کنم بعد از سال‌های بسیار زیادی، زانیار توانسته بود برود و این کودک را بغل کند. زانیار بعد از ملاقات آمده بود و گوشه‌ی اتاق نشسته بود. می‌خواستم حرف بزنم، گفتم: «اجازه بده، فقط می‌خواهم به آن لحظه‌ها فکر کنم که این بچه را بغل کردم.» این تجربه‌ی عمیقی که داشت، آنقدر برایش متفاوت بود که دوست نداشت با صحبت

دیگری، موضوع دیگری مطرح شود که این تجربه را فراموش کند. دوست داشت تا جایی که می‌تواند و نزدیک است به آن اتفاق، آن تجربه را در ذهنش بازآفرینی و تداعی کند. یادم است تعداد بسیار کمی عکس از فامیل‌هایش به وسیله‌ی نامه‌ای به دستش رسید. این عکس‌ها را دائماً مرور می‌کرد. چون ملاقاتی کمی هم داشت، تنها جایی بود که می‌توانست فامیل‌های نزدیک یا دورش را ببیند؛ مخصوصاً بچه‌های کوچکی را که در خانواده به دنیا آمده بودند، یا خواهر کوچکش را که بزرگ‌تر شده بود و تقریباً از وقتی که خیلی کودک بود، زانیار دیگر او را ندیده بود و تجربه‌ی بزرگ‌شدن خواهرش را نداشت. همه‌ی این‌ها هم برایش شیرین بود در آن لحظه که عکس‌ها را می‌دید و هم برایش تداعی تجربه‌ی تلخ سالیان دراز بود. برای من واقعاً دوران خاطره‌انگیزی بود و همیشه شادی بچه‌ها در ذهنم است که زانیار و لقمان به طور خاص، چقدر همیشه هم شاد بودند و هم بقیه را شاد می‌کردند، کمک می‌کردند. و این خیلی عجیب بود. مثلاً اگر شما هیچ امیدی نداشته باشی به زندگی، پس برای چه باید بروید درس بخوانید یا زبان انگلیسی بخوانید یا این که بخواهید به بقیه کمک کنید. ولی خیلی جالب بود این روندی که بچه‌ها داشتند و نشان می‌داد که چقدر امید به زندگی داشتند.

م.ر.: در مورد اعترافات تلویزیونی زانیار و لقمان هم گفتی که چطور تحت آن شکنجه‌های وحشتناک از آن‌ها گرفته شده بود. و این یکی از عوامل اصلی بود که حکم محاربه به آن‌ها خورد، بعداً هم اعدام شدند. می‌دانم که تو هم در زندان خیلی تحت فشار بودی که اعتراف بگیرند و خودت گفتی که شکنجه‌هایی انجام شده بود. می‌توانی این را برایم توضیح بدهی چه می‌شود که فرد زندانی حاضر می‌شود به کاری که نکرده، اعتراف کند.

زانبار نزدیک یک سال انفرادی بود. در صورتی که من کل دوران بازداشت‌م هفتاد و دو روز بود! و بعضی اوقات فکر می‌کردم که چقدر سخت است، مثلاً اگر قرار باشد شش ماه انفرادی باشم یا حتی بیشتر. من صرفاً برای این که حاضر باشم از این شرایط بیایم بیرون، از این که این قدر توهین می‌کنند، می‌زنند، از این که این قدر تهدید می‌کنند، این قدر دروغ می‌گویند... برای این که صرفاً و صرفاً آدم از این شرایط بیاید بیرون و بتواند خانواده‌اش را بغل کند، با آن‌ها حرف بزند و بگوید که چه بر سرش آمده، خیلی‌ها شاید همین فکرها را بکنند و اعتراف بکنند. ولی شرایط می‌تواند خیلی سخت‌تر باشد و شکنجه‌ها می‌تواند به مراتب بدتر باشد. نگه‌داشتن در انفرادی می‌تواند آنقدر طولانی شود که فرد حاضر باشد برای فرار از آن شرایط هر کاری انجام دهد. کما این که زانبار و لقمان در صحبت‌هایی که بعداً کردند، می‌گویند که مثلاً تهدید به تجاوز شده بودند یا خانواده‌شان به ترور و اذیت و آزار تهدید شده بودند. علی‌رغم تمام اذیت و آزارهایی که خودشان دیده بودند. به هر حال، این باعث می‌شد که هر فردی در شرایط آن‌ها شکسته شود. ولی بارها و بارها این اتهاماتی که علیه‌شان بود را رد کرده بودند و در پرونده‌شان هیچ مدرکی علیه‌شان وجود نداشت و واقعاً خیلی خیلی ناباورانه اعدام شدند؛ در حالی که همه فکر می‌کردیم که پرونده‌شان کاملاً روند مثبتی را دارد طی می‌کند. پدر زانبار فکر می‌کنم کمتر از سه ماه قبل از اعدام زانبار در عراق کشته شد که خیلی برای زانبار سخت و دردناک بود. البته من آن موقع در زندان نبودم و آزاد شده بودم، ولی می‌شنیدم از بقیه. خود زانبار و لقمان هم متأسفانه، با وجود این که اصلاً فکر نمی‌کردیم که این اتفاق بیفتد، صبح هفده شهریور اعدام شدند.

### م.ر. : یادت می آید خبر را که شنیدی کجا بودی؟

زانیار بسیار به ندرت می توانست از زندان تماس بگیرد. آخرین تماسی که با من داشت تقریباً می شود گفت دو روز قبل از این بود که اعدام شود. یعنی ساعت هایی قبل از این بود که به انفرادی برده شوند. خب، نمی دانستیم که قرار است به انفرادی برده شوند. گفتگوی خیلی جالبی با زانیار داشتیم. یعنی آخرین گفتگوی که با هم داشتیم. زانیار شروع کرد به صحبت کردن در رابطه با دوستی مان و از همان اول یک مرور خیلی اجمالی کرد که مثلاً چه جورى همدیگر را دیدیم در زندان، مثلاً چه اتفاقاتی افتاد، این سال ها چه جورى گذشت و واقعاً یک گفتگوی خیلی منحصر به فردی بود. خیلی جالب بود... وقتی این حرف ها را زد و این دوران طولانی که با هم بودیم را تقریباً مرور کرد، گفت که من نمی دانم اگر مثلاً وقتی ناراحت بودم یا رویم فشار بود و حرفی زده باشم که باعث دلخوری یا کدورتی شده باشد، عذر می خواهم ازت. من گفتم: نه، این چه حرفی است زانیار؟ همه در زندان بودیم و به هر حال زندان بالا و پایین خیلی داشته، من هم همین طوری بودم و به هر حال ما با هم زندگی می کردیم و به هر حال این همه بالا و پایینی که زندان داشت، طبیعی بود. خیلی جالب بود. هیچ وقت، حتی در تمام آن سال هایی که ما با هم بودیم، چنین حرفی به هم نزدیم و برای اولین بار بود. وقتی که گفتگو تمام شد، من خیلی داشتم فکر می کردم که چه گفتگوی عجیبی بود و چه حرف هایی زدیم که هیچ وقت به هم نزنه بودیم! بعد از چندین ساعت، متأسفانه در اخبار کم کم شنیدم و از دوستانی که در زندان بودیم پیغام دریافت کردم که زانیار و لقمان را احتمالاً برده اند به انفرادی یا شاید هم به قرنطینه. البته مشخص نبود. ساعت های اول واقعاً خیلی در شک و ابهام بودیم. وقتی با برادر زانیار از زندان تماس گرفته

بودند که بیا برای ملاقات آخر، ما متوجه شدیم که متأسفانه قضیه خیلی بد و جدی است و بدترین اتفاق امکان دارد بیفتد. روز بعدش واقعاً دردناک‌ترین روز زندگی‌ام بود. همه‌اش داشتم فکر می‌کردم و تمام خاطرات آن سال‌ها داشت مرور می‌شد. هر لحظه فکر می‌کردم الآن زانیار چه احساسی دارد. مثلاً آیا دوباره انفرادی هستند؟ تنهاست؟ لقمان پیش‌اش هست یا نه؟ به چه دارد فکر می‌کند؟ احتمالاً دارد به خانواده‌اش فکر می‌کند؟ من آنقدر از خودم سؤال می‌کردم و آرزویم این بود که می‌توانستم حتی برای لحظاتی پیش‌اش باشم که بتوانم کمکش کنم و به او بگویم که اگر هم قرار است اعدام شود، قوی باشد. مثل همیشه که قوی بود. و با شهامت تمام برود پای چوبه‌ی دار. مثل همیشه که برای آرمان‌هایی که داشت واقعاً فداکاری کرده بود، این را هم آنطوری حساب کند و قوی و مقتدر باشد. مثل همیشه. ولی متأسفانه هیچ‌وقت نشد با او صحبت بکنم... هیچ فرصت نشد و خیلی خیلی دردناک بود. من یادم است روزی که داشتم از زندان آزاد می‌شدم، روز آخر زندانم، تقریباً می‌شود گفت سخت‌ترین روز زندانم بود. چون از تعداد خیلی زیادی از افراد که در زندان بودند داشتم خداحافظی می‌کردم و نمی‌دانستم که آیا این‌ها را دوباره می‌بینم یا نه، از جمله زانیار و لقمان. واقعاً دردناک‌ترین و سخت‌ترین روز زندگی‌ام تا الآن بود. البته بعد از روز اعدام زانیار و لقمان. من داشتم خداحافظی می‌کردم با همه‌ی این افراد؛ با افرادی که باهم سال‌های سال زندگی کرده بودیم و باهم آشنا شده بودیم. آن آزادی برای من اصلاً هیچ شیرینی نداشت. یادم است وقتی داشتم از زندان آزاد می‌شدم، که با این کاغذبازی و کارهای مختلف شاید دو ساعت طول کشید، در تمام مسیر زندان داشتم اشک می‌ریختم و گریه می‌کردم. حالا جدا از این که آخرین لحظه بغل

زانیار، به عنوان آخرین نفری که من با او خداحافظی کردم، خیلی خیلی زیاد گریه کردیم. در تمام مسیر گریه می کردم. یادم است وقتی آزاد شده بودم، آدم‌ها خیلی خوشحال بودند و بغل می کردند و از خوشحالی گریه می کردند، در صورتی که من یادم است بعضی از زندانی‌های سابق را که بغل می کردم، گریه می کردم و می گفتم «من بچه‌ها را گذاشتم و آمدم بیرون» و آنقدر برای من دردناک بود آن روز. تا قبل از روز اعدام بچه‌ها، واقعاً سخت‌ترین روز بود برای من در تمام این دوران. و می دانم برای خیلی از زندانی‌های دیگر هم روز خداحافظی زندان سخت است، چون یک فصلی از زندگی تمام می شود، با آدم‌هایی خداحافظی می کنیم که اصلاً معلوم نیست بتوانیم دوباره باهم حرف بزنیم یا یک بار دیگر همدیگر را ببینیم. بسیار روزهای سخت و دردناکی بود.

م.ر.: در این قسمت آخر، ایقان سقف را نگاه می کند و من اشک‌هایم را پاک می کنم. برای مدتی بعدش اصلاً نمی توانیم به گفتگویمان ادامه بدهیم.

می دانم مدتی بعد از آزادی‌ات از ایران آمدی... ببخشید (گریه)  
راحت باش! من الآن خیلی خیلی جلوی خودم را می گیرم که زار زار گریه نکنم. و الآن خیلی خیلی خوب شدم. امکان نداشت من راجع به زانیار حرف بزنم و گریه نکنم. من فکر می کنم زانیار و لقمان واقعاً امید خیلی بالایی داشتند به آزادی و به هیچ وجه به دوران زندان‌شان به عنوان دوران پایان زندگی‌شان نگاه نمی کردند. ولی در عین حال، مثلاً هفت سال از بهترین سال‌های زندگی‌شان و از جوانی‌شان را گذاشته بودند و فکر می کنم شاید تنها سختی و حسرتی که هر فردی نسبت به خودش داشت، به غیر از این که مثلاً خانواده‌اش را سال‌هاست ندیده یا همان‌طور که گفتم برای زانیار بزرگ شدن

خواهرش، که دختر خیلی کوچکی بود و از وقتی بازداشت شده بود دیگر نتوانسته بود او را ببیند، شاید از دست دادن سال‌های جوانی، سنگینی خاصی داشت و هر از گاهی در صحبت‌ها خودش را نشان می‌داد. البته من همیشه سعی می‌کردم کمک بکنم و بگویم آدم آزاد می‌شود و می‌آید بیرون و جبران می‌کند؛ درست است که دوران خیلی سختی بود، ولی به هر حال تلاش برای تحقق هر آرمانی آدم باید هزینه‌های خیلی زیادی بدهد و اصلاً چیز ساده‌ای نیست. اگر آدم بتواند فداکاری در این سال‌ها را در این زمینه ببیند و معنایی بدهد به این سال‌ها، شاید بتواند درک عمیق‌تری از آن پیدا کند. البته که زانیار و لقمان اصلاً این‌طور نبودند که نگاه عمیقی نداشته باشند به این سال‌هایی که می‌گذشت، ولی به هر حال هر از گاهی که آدم به گذشته‌ی خودش نگاه واقع‌گرایانه هم می‌کرد، آن سال‌ها می‌توانست خیلی چالش‌برانگیز باشد. ولی به طور کلی، نگاه‌شان به زندگی خیلی نگاه مثبتی بود. چه زیست‌شان داخل زندان، چه کارهایی که انجام می‌دادند، فکر می‌کنم تمام آن‌ها نشان می‌داد که چقدر امیدوار بودند و فکر می‌کنم متأسفانه این امیدواری در همان چهل و هشت ساعت آخر. که من خیلی آرزو می‌کنم ای کاش می‌توانستم با بچه‌ها صحبت بکنم. خیلی به چالش کشیده شده بود. هیچ‌کس، به هیچ وجه، باور نمی‌کرد که بچه‌ها اعدام شوند. ولی در تمام سال‌هایی که ما با آن‌ها زندگی می‌کردیم، احساس می‌کنم به‌جز مقاومت، امیدواری و تلاش، من چیز دیگری نتوانستم ببینم. بعد از این که زانیار و لقمان اعدام شدند، من خیلی فکر می‌کردم. چون اولین بار بود که من این تجربه را داشتم که... البته زانیار واقعاً به عنوان صمیمی‌ترین دوست دوران زندان من، و حتی می‌شود گفت دوران زندگی من، بعد از این که از دست رفت، من دائماً به این فکر می‌کردم که این چه تجربه‌ی سختی



برای سایر افرادی بود که من می‌شنیدم که یک نفر از اعضای خانواده‌شان اعدام شدند و می‌دانستم که مثلاً پدر، مادر، خواهر، برادر یا حتی فرزندشان اعدام شده بود. ولی هیچ‌وقت درکی از عمق رنجی که این افراد کشیدند، احساسات‌شان، همان فکری که من دائماً می‌کردم نسبت به آن چهل و هشت ساعت آخر و همچنان این فکر را با خودم دارم و می‌گویم که زانیار چه فکر می‌کرد؛ نداشتم. من اکثر خواب‌هایی که بعد از این که زانیار و لقمان اعدام شدند می‌دیدم، همه‌ی خواب‌ها مربوط به همان لحظات آخر بود؛ یعنی آن روز آخر من با آن‌ها بودم و صحبت می‌کردیم. من نسبت به تمام افرادی که عضو عزیز خانواده‌شان یا دوست خودشان را از دست داده بودند و به هر نحوی اعدام شده بودند، خیلی زیاد احساس نزدیکی می‌کردم و اتفاقاً با چندین نفر از کسانی که همین وضعیت را داشتند و می‌شناختم، تماس گرفتم و هم رنج خودم را با آن‌ها طرح کردم و هم همدردی کردم و البته همدردی گرفتم که این وضعیت سخت را چطور توانستند تحمل بکنند؟ با این خاطراتی که در ذهن تداعی می‌شود یا حتی با خاطراتی که نداشتمند، ولی ذهن خودش از آن آخرین لحظات می‌سازد، چه کار می‌کنند؟ و خیلی تجربه‌ی سختی بود و هر بار که من می‌شنوم یک نفر در خطر اعدام قرار دارد، دوباره تمام این خاطرات، تمام این لحظه‌ها برای من تکرار می‌شود که یک نفر دوباره در انفرادی‌ست. خانواده‌اش چه احساسی دارند؟ دوستان‌اش چه احساسی دارند؟ خودش چه فکری در ذهنش هست و به چه فکر می‌کند؟ و دوباره تمام این لحظات تداعی می‌شود. و واقعاً امیدوارم هرچه زودتر در ایران روزی را داشته باشیم که هیچ فردی نه تنها به خاطر عقیده یا فعالیت سیاسی‌اش اعدام

نشود، که زندانی هم نشود. فکرمی‌کنم شاید این بهترین مدلی باشد  
که مصاحبه را تمام کنیم، با چنین آرزویی.

## کارل مارکس و مجازات اعدام

رابرت م. بوم

برگردان: هامون نیشابوری

جای شگفتی است که کارل مارکس با وجود آن که نوشته‌های چندانی درباره‌ی جرم و مجازات ندارد اما بر این مباحث چنین تأثیر شگرفی داشته است. آثار او الهام‌بخش حجم عظیم متون جرم‌شناسی مارکسیستی (انتقادی یا رادیکال) بوده است. با این همه، کمبود تحلیل‌هایی درباره‌ی اعدام در این متون جرم‌شناختی مارکسیستی کاملاً مشهود است. هدف از این مطالعه آن است که نشان دهم کدام خوانش از آثار مارکس می‌تواند به فهم مجازات اعدام یاری رساند.

### نظر مارکس درباره‌ی مجازات مرگ

مفصل‌ترین نظرات مارکس درباره‌ی اعدام را در مقاله‌ای در New York Daily Tribute، به تاریخ ۱۸ فوریه‌ی ۱۸۵۳، می‌توان یافت. ساختار این مقاله از این قرار است. نخست، او نمونه‌هایی از مواردی را مطرح می‌کند که نشان می‌دهند مجازات مرگ تأثیر ضدبازدارنده یا خشونت‌آمیزی داشته است؛ به عبارت دیگر، اعدام منجر به قتل شده است. همچنین با ذکر

برخی داده‌ها نشان می‌دهد که قتل و خودکشی «ارتباط تنگاتنگی با اعدام مجرمان دارد.» مارکس نخستین کسی نبود که متوجه تأثیر ضدبازدارنده‌ی اعدام شد اما از جمله نخستین کسانی بود که در این باره مطلب منتشر کرد. برای مثال، دکتر بنجامین راش، فردی که بنیانگذار جنبش الغای مجازات مرگ در آمریکا تلقی می‌شود، در قرن هجدهم به این نکته اشاره داشت که اعدام ممکن است سبب افزایش جنایت شود.

مارکس در رابطه با تأثیر بازدارنده‌ی مجازات می‌نویسد: «از زمان قابیل، مجازات باعث مرعوب شدن یا بهتر شدن کسی نشده است.» مارکس نخستین کسی نبود که تأثیر بازدارنده‌ی اعدام را زیر سؤال می‌برد اما از نخستین کسانی بود که در این باره ابراز تردید می‌کرد. نظرات او بعدها تأیید شد. جان استیونس، قاضی دیوان عالی ایالات متحده‌ی آمریکا، در رابطه با پرونده‌ی ییز علیه ریس (۲۰۰۸) گفته است: «به رغم ۳۰ سال تحقیقات میدانی در این زمینه، هنوز هیچ مدرک آماری معتبری وجود ندارد که نشان دهد مجازات اعدام بر روی مجرمان بالقوه تأثیر بازدارنده دارد.» در ۱۹۸۹، پس از بررسی جامع تحقیقات درباره‌ی مجازات مرگ توسط گروهی از پژوهشگران برجسته، انجمن جرم‌شناسی آمریکا با صدور بیانیه‌ای مجازات اعدام را محکوم کرد و خواستار لغو آن شد. از جمله دلایل این انجمن برای اتخاذ چنین موضعی فقدان «ادله‌ی منسجم و محکم درباره‌ی بازدارندگی اعدام» بود (Petersilia 1990, 1). بنا بر پیمایشی که از ۶۷ دیرکنونی و پیشین سه سازمان حرفه‌ی جرم‌شناسی برجسته. انجمن جرم‌شناسی آمریکا، آکادمی علوم عدالت کیفری و انجمن قانون و جامعه. صورت گرفت مشخص شد که ۸۰ درصد آنان فکر می‌کنند مجازات مرگ بیشتر از حبس طولانی‌مدت خصلت بازدارندگی ندارد (Radelet and Akers, 1996). این بررسی بر تأثیر افزوده‌ی بازدارندگی مجازات اعدام تمرکز داشت، یعنی این که آیا مجازات اعدام

بیش از مجازات‌های دیگری چون حبس ابد با امکان عفو تأثیر بازدارندگی دارد یا خیر. هیچ ادله‌ای وجود ندارد که نشان دهد مجازات اعدام تأثیر افزوده‌ی بازدارندگی دارد.

دوم این که مارکس منتقد باور به اراده و خواست آزاد در ایده آلیسم آلمانی کانت و هگل است. هستی‌شناسی مارکس متفاوت بود. مارکس در **ایدئولوژی آلمانی** می‌نویسد: «روشن است که ... افراد همدیگر را، از نظر فیزیکی و ذهنی، به وجود می‌آورند اما خودشان را نه» (Marx and Engels, 1976, 55-56). مارکس در مقاله‌ی خود با نظر مساعد از اثر آدولف کیوتله، اثبات‌گرا و «آماردان اخلاقی»، نقل قول می‌کند. کیوتله نشان داده بود که تعداد و نوع جرائم در «جامعه‌ی بورژوای مدرن» (در ابتدای قرن نوزدهم از این عنوان برای ارجاع به فرانسه و ایالات متحده استفاده می‌کردند) قاعده‌مند است. این کیوتله بود که بر حسب اتفاق نشان داد عامل اصلی در جرائم خشونت‌آمیز «فقر نسبی»، یعنی وجود نابرابری فراوان بین فقرا و اغنیا در یک محدوده، است. به گفته‌ی کیوتله، فقر نسبی با برانگیختن حسادت افراد باعث می‌شد آنان دست به جرایم خشونت‌آمیز بزنند. به باور او این مسئله زمانی بیشتر صدق پیدا می‌کرد که به علت تغییر شرایط اقتصادی برخی فقیر می‌شدند و برخی ثروت به دست می‌آوردند (Taylor et al. 1974, 37-38; Vold and Bernard 1986, 131-132). صورتبندی کیوتله با تحلیل مارکس همخوانی دارد؛ جرم‌شناسان مارکسیستی یا انتقادی کنونی از مفهوم «فقر نسبی» یا «محرومیت نسبی» استفاده می‌کنند (برای مثال بنگرید به Young, 1997, 30).

سوم، مارکس استدلال می‌کرد که «مجازات چیزی نیست جز ابزار جامعه برای دفاع از خود در برابر تخطی از شرایط اساسی آن، حال این شرایط هر چه می‌خواهد باشد.» سپس با طعنه، و با اشاره به سرمایه‌داری، می‌گوید:

«آیا ضروری نیست که به جای ستایش از مأمور اعدامی که با اعدام مجرمان بسیار فقط جا را برای عرضه‌ی مجرمان جدید باز می‌کند، به تغییر نظامی بیندیشیم که مولد این مجرمان است؟» به باور مارکس در جامعه‌ای که «به تمدن خود می‌بالد» مجازات اعدام کاربرد ندارد. از این لحاظ او با دیدگاهی همداستان است که به فیودور داستایوسکی و وینستون چرچیل نسبت داده می‌شود: «عصبانیت و خشم عامه نسبت به جرم و مجرمان یکی از ملاک‌های قابل‌اعتماد سنجش تمدن در هر کشوری است.»

مارکس باور داشت که سرمایه‌داری مولد تعداد و نوع جرمی است که مجازات می‌کند. یکی از نقش‌های دولت مشخص کردن جرم و اعمال مجازات است. اعدام شدیدترین شیوه‌ی اعمال قوه‌ی قهریه است و معمولاً به فجیع‌ترین جرایم، بنا بر تعریف دولت، اختصاص دارد که لزوماً آسیب‌زننده‌ترین جرایم نیستند. ظاهراً مارکس توقع داشت که در جوامع سرمایه‌داری جرایم فجیعی به وقوع بپیوندند و دولت سرمایه‌داری در مواجهه با آن به مجازات مرگ متوسل شود.

### جرم مستحق مجازات مرگ

به پیروی از توصیف انگلس از علل جرم در **وضعیت طبقه‌ی کارگر در انگلستان** (۱۹۶۸، ۱۴۵-۱۴۶) جرم‌شناسان مارکسیست استدلال می‌کنند که جرایم فجیع، نوعی از جرم که به احتمال زیاد مستحق مجازات مرگ است. محصول شرایط مایوس‌کننده و خشونت‌آمیزند و بسیاری از مردم در جامعه‌ی سرمایه‌داری مجبور به زندگی در چنین شرایطی‌اند. یونگ، تیلور، و والتون در مقام جرم‌شناس می‌گویند: «این طور نیست که [تحت سیطره‌ی سرمایه‌داری] انسان به خاطر «طبیعت» خود همانند حیوان رفتار می‌کند، بلکه به سبب نظم و آرایش اجتماعی تولید، او اساساً اجازه

ندارد به نحو دیگری رفتار کند» (۱۹۷۵، ۲۳). برآوردهای اخیر این ادعا را تأیید می‌کند. در سراسر کشور، حدود ۴۰ درصد از کیفرخواست‌های اعدام مربوط به قتل در خلال جنایت است یعنی قتلی که در هنگام وقوع جنایتی دیگر، مانند سرقت مسلحانه، روی می‌دهد (Walker, 2006) و بسیاری از قتل‌های مستحق مجازات مرگ پیامد «آسیب‌های جانبی» در تجارت غیرقانونی مواد مخدر است.

الیوت کوری، جرم‌شناس، پیشتر هفت عنصر «جوامع سرمایه‌داری» یا «جوامع مبتنی بر بازار» را مشخص کرده بود که به باور او، در ترکیب با یکدیگر، احتمالاً منجر به وقوع جرایم خشونت‌آمیز می‌شوند. این هفت عنصر عبارتند از:

- ۱- «از دست رفتن تدریجی ابزار امرار معاش» (فقدان کار دائمی با درآمد مناسب)
- ۲- «افزایش نابرابری اقتصادی و محرومیت مادی افراطی»
- ۳- «قطع خدمات و حمایت‌های دولتی، به خصوص برای خانواده‌ها و کودکان»
- ۴- «از بین رفتن حمایت و مراقبت دوسویه‌ی گروهی و غیررسمی»
- ۵- «انتشار فرهنگ مادی‌گرایانه و بی‌توجهی نسبت به دیگران» (برتری یافتن «مصرف و رقابت فردی خشونت‌آمیز بر ارزش‌های جامعه، خدمت و کار ثمربخش»)
- ۶- «عدم نظارت بر خرید و فروش فناوری خشونت» (فقدان نظارت دولتی بر خرید و فروش اسلحه)
- ۷- «تضعیف بدیل‌های سیاسی و اجتماعی» (امری که باعث می‌شود افرادی که بیشتر در معرض خطر قرار دارند نتوانند از منظر جمعی مشکلات خود را تعریف کنند) (Curie, 1997a)؛ همچنین بنگرید به (Curie 1997b)

هرچند می‌توان با این تحلیل مارکسیستی که جوامع سرمایه‌داری جرایم خشونت‌آمیز به بار می‌آورند، موافق بود اما ضرورتاً از آن نمی‌توان نتیجه گرفت که پاسخ جوامع سرمایه‌داری به جرایم خشونت‌آمیز باید اعدام باشد، تاریخ نیز همین امر را نشان می‌دهد. همچنین نمی‌توان نتیجه گرفت که جوامع دارای دولت سوسیالیستی عاری از جرایم خشونت‌آمیز خواهند بود، تاریخ بر این امر نیز گواه است. از نظر جرم‌شناسان مارکسیستی، مقدار و نوع جرایم خشونت‌آمیز در جوامع دارای دولت سوسیالیستی، در مقایسه با جوامع سرمایه‌داری، متفاوت خواهد بود زیرا در این جوامع نزاع طبقاتی شدت کمتری دارد (بنگرید به Chambliss 1976). جوامع دارای دولت سوسیالیستی، به ویژه در سال‌های ابتدایی گذار، احتمالاً برخی بازمانده‌های «جرایم بورژوازی» و مجازات اعدام را تجربه خواهند کرد. تاریخ همچنین نشان داده است که رهبران جدید دولت‌های سوسیالیستی از مجازات اعدام استفاده می‌کنند تا از دست دشمنان سیاسی خود خلاص شوند. با این حال، زمانی که دولت سوسیالیستی تا اندازه‌ای تحکیم پیدا کرد اغلب مجازات اعدام را، دست کم برای مدتی کوتاه، لغو خواهد کرد. برای مثال، کنگره‌ی دوم شوراهای مجازات مرگ را در ۱۹۱۷ ملغی اعلام کرد و سپس در ۱۹۲۲ مجدداً آن را برقرار ساخت؛ حتی استالین مجازات مرگ را در ۱۹۴۷ لغو کرد اما در ۱۹۵۰ آن را برای جرایم سیاسی مجدداً بازگرداند (Caffentzis, 2000).

### موجود نوعی و مجازات اعدام

از نظر مارکس، سوسیالیسم دولتی صرفاً مرحله‌ای گذرا در راه رسیدن به کمونیسم بود، درست همانطور که سرمایه‌داری مرحله‌ای گذرا در راه رسیدن به سوسیالیسم بود. دیدگاه مارکس این بود که در مراحل پیشرفته‌تر جامعه‌ی کمونیستی بدون دولت (آنچه مارکس «از بین رفتن دولت»



می‌خواند) دیگر نیازی به مجازات اعدام (یکی از ابزارهای دولت) نخواهد بود زیرا طبقات معارض و «جرایم بورژوازی» از میان خواهد رفت و نوع بشر به «موجود نوعی» تبدیل خواهد شد. مارکس (همانند روسو) باور داشت که انسان‌ها ذاتاً نیک‌اند و جامعه آنها را فاسد می‌کند. حتی اگر انسان‌ها صرفاً محصول تجارب خود بودند (چنانکه لاک می‌گفت)، جامعه‌ای فاسد می‌توانست بسیاری از آنها را فاسد کند.

پرسش جالب‌توجه این است که «موجود نوعی» چه ویژگی‌ای دارد که باعث می‌شود ضرورت مجازات اعدام از بین برود؟ مارکس مفهوم «موجود نوعی» را از فیلسوف آلمانی، فویرباخ، اقتباس کرده بود. فویرباخ در **جوهر مسیحیت** می‌نویسد که آنچه انسان را از حیوان متمایز می‌کند صرفاً آگاهی نیست بلکه نوع ویژه‌ای از آگاهی است. این «آگاهی انسانی» صرفاً آگاهی فرد به عنوان فرد نیست بلکه آگاهی فرد به عنوان عضوی از نوع بشر نیز هست، عضوی که «جوهر بشری» او همان جوهر سایر انسان‌هاست (Bottomore, 1963). مارکس به این صورت‌بندی فویرباخ این باور را افزود که تنها زمانی زیست و عمل انسان‌ها اصیل است، یعنی با جوهر و طبیعت آنها همخوانی دارد، که آنها آگاهانه به عنوان «موجود نوعی» یا «موجود اجتماعی» عمل و زندگی کنند (Bottomore, 1963). مارکس در مقاله‌ی خود با عنوان «در باره‌ی مسئله‌ی یهود» می‌نویسد که در جوامع سرمایه‌داری انسان‌ها به هیچ وجه «موجود نوعی» نیستند. در جوامع سرمایه‌داری، انسان‌ها خودخواه‌اند، از جامعه جدا افتاده‌اند، در خود فرو رفته‌اند، تنها دل‌مشغولی آنها منافع شخصی‌شان است و بنا بر هوس عمل می‌کنند (Bottomore, 1963, p. 26). تنها پیوندی که بین انسان‌ها در جامعه‌ی سرمایه‌داری وجود دارد ضرورت طبیعی، نیاز و منفعت شخصی، حفظ اموال، و خودخواهی است (Bottomore, 1963, p. 26). مارکس نظر خود را درباره‌ی کار بیگانه شده (در جوامع

سرمایه‌داری) در دست‌نوشته‌های اقتصادی و فلسفی تحریر می‌کند. او در این اثر توضیح می‌دهد که کار بیگانه شده باعث بیگانگی انسان و طبیعت می‌شود؛ انسان‌ها را از خودشان، از کارکردهایشان، فعالیت‌های زندگی‌شان بیگانه می‌کند؛ و به این ترتیب، باعث بیگانگی انسان‌ها از یکدیگر، از هموعانشان، می‌شود (Bottomore, 1963, p. 127). از نظر مارکس، کار بیگانه شده کاری است که:

۱- «نسبت به کارگر بیرونی است، جزئی از طبیعت او نیست؛ و در نتیجه او خود را در کارش محقق نمی‌سازد بلکه خود را انکار می‌کند، به جای احساس سعادت احساس بدبختی دارد، انرژی‌های جسمانی و ذهنی خود را آزادانه نمی‌پروراند بلکه از نظر جسمانی احساس خستگی و از نظر ذهنی احساس حقارت می‌کند»

۲- «کار او اختیاری نیست بلکه تحمیل شده و اجباری است. کار، برآوردن نیاز نیست بلکه وسیله‌ای برای برآوردن نیازهای دیگر است. این واقعیت که به محض حذف اجبار فیزیکی یا هر نوع اجبار دیگری مانند طاعون از کار اجتناب می‌شود به خوبی ماهیت بیگانه‌شده‌ی آن را نشان می‌دهد»

۳- «ماهیت بیرون‌بودگی کار نسبت به کارگر در این واقعیت به خوبی آشکار است که این کار خود او نیست بلکه برای فرد دیگری کار می‌کند و در حین کار او به دیگری تعلق دارد و نه خودش» (Bottomore, 1963, pp. 124-125).

مارکس نتیجه گرفت که انسان‌ها (کارگران) در جوامع سرمایه‌داری تنها در کارکردهای حیوانی خود. خوردن، نوشیدن و تولید مثل یا حداکثر در محل اقامت و آرایش و زینت شخصی. است که احساس می‌کنند آزادانه فعالیت می‌کنند اما در کارکردهای انسانی خود به رتبه‌ی حیوانات تنزل پیدا می‌کنند

(Bottomore, 1963, p. 125). در چنین شرایطی، بروز جرایم خشونت‌آمیز تعجب‌آور نیست.

### کمونیسم و مجازات اعدام

از نظر مارکس «کمونیسم الغای قطعی مالکیت خصوصی» و، در راستای تحلیل حاضر، «از خودبیگانگی انسان ... است. در نتیجه، کمونیسم بازگشت خود انسان به عنوان امری اجتماعی، یعنی انسان واقعی، است بازگشتی کامل و آگاهانه که تمام مواهب تحولات پیشین را از آن خود می‌کند» (Bottomore, 1963, p. 155). مارکس می‌نویسد: کمونیسم «چاره‌ی قطعی ستیز بین انسان و طبیعت و بین انسان و انسان است. راه‌حل حقیقی تعارض بین وجود و جوهر، بین شیء‌انگاری و خوداثبات‌گری، بین آزادی و جبر، بین فرد و نوع است» (Bottomore, 1963, p. 155). به باور مارکس در جامعه‌ی کمونیستی «رقابت به شکلی که ما می‌شناسیم جای خود را به همکاری، که هنوز باید دربارهی آن بیاموزیم، می‌دهد» (Ollman, 1976, p. 106).

جامعه‌ی کمونیستی نیازی به مجازات اعدام و دولتی که مجری آن باشد، ندارد. مجازات اعدام در دوران گذار از جامعه‌ی دارای دولت سوسیالیستی به جامعه‌ی کمونیستی نیز زیانبخش خواهد بود زیرا در دوران گذار، مجرمان جرایم مستحق مرگ نقشی مهم، سازنده و آموزنده بر عهده خواهند داشت (بنگرید به Gordon, 1976, p. 120). در دوران گذار، با این مجرمان «چنان برخورد خواهد شد که بسیاری از خانواده‌ها با عضوی از خانواده که به اعتماد خانواده خیانت کرده است، رفتار می‌کنند» (Gordon, 1976, p. 210). جامعه ناکامی جمعی خود را خواهد پذیرفت و با کمک مجرمان به دنبال راه‌هایی برای اصلاح کلیت جامعه خواهد گشت (بنگرید به Gordon, 1976, p. 210).

کوری معتقد است که در حال حاضر نویدبخش‌ترین اهرم تغییر و در عین حال مؤثرترین راه کاستن از جرایم خشونت‌آمیز، «اشتغال کامل در شغلی است که از نظر اجتماعی بااهمیت باشد و حقوق خوبی داشته باشد و ساعت کاری آن معقول باشد» (Currie, 1997a, p.168). لازمه‌ی چنین سیاستی «افزایش قابل‌توجه استخدام در بخش‌های عمومی و غیرانتفاعی اقتصاد و تدوین سیاست‌هایی برای اشتراک‌گذاری شغلی و کاهش ساعت کاری است» (Currie 1997a, p. 168). تأکید بر این امر اهمیت دارد که اشتغال کامل و سایر موارد، به عنوان راهی برای کاهش جرایم خشونت‌آمیز، اصلاحی است که مختص زمان حاضر (یعنی دوران گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم) و احتمالاً دوران سوسیالیسم دولتی است. با این حال، راه‌حل طولانی‌مدت نه این موارد بلکه کمونیسم است.

### نقد

اگر مارکس وجود اعدام را در جوامع سرمایه‌داری امری ضروری می‌دانست، که اینطور به نظر می‌رسد، باید گفت در اشتباه بوده است. تقریباً تمام جوامع پیشرفته، به جز ایالات متحده و ژاپن، و همچنین جوامع دارای دولت سوسیالیستی مجازات اعدام را کنار گذاشته‌اند. برخی از سیاستمداران و اقتصاددانان محافظه‌کار برجسته، مانند جرج ویل، ویلیام باکلی، پت رابرتسون و میلتون فریدمن مجازات مرگ را به خاطر هزینه‌ی گزاف آن و هرج و مرجی که در نظام کیفری به وجود می‌آورد زیر سؤال برده‌اند.

منتقدان مارکس می‌توانند به وجود مجازات اعدام در کشورهای به اصطلاح سوسیالیست یا کمونیست، مانند اتحاد جماهیر شوروی سابق، چین، کره‌ی شمالی و کوبا اشاره کنند. با این همه این کشورها هیچ‌کدام سوسیالیست یا کمونیست واقعی، دست‌کم به معنایی که مد نظر مارکس

بود، نیستند. منصفانه نیست که برای بررسی مسئله‌ی جرم و مجازات در جوامع سرمایه‌داری به حکومت‌های تمامیت‌خواهی توجه کنیم که تنها نام سوسیالیست یا کمونیست را بر خود دارند.

امروزه، صحبت از جوامع سرمایه‌داری یا سوسیالیستی معنای چندانی ندارد زیرا هیچ نمونه‌ی خالصی از این دو وجود ندارد (احتمالاً هیچ‌گاه وجود نداشته است). تمام کشورها اکنون عناصری از سرمایه‌داری و سوسیالیسم را در خود دارند. برای مثال، در ایالات متحده تأمین اجتماعی و مدیکر و برنامه‌های اجتماعی دیگری مانند آموزش همگانی، کتابخانه‌های عمومی، پارک‌های عمومی و بزرگراه‌ها آشکارا خصیلتی سوسیالیستی دارند. حتی آنچه رفاه برای ابرشرکت‌ها خوانده می‌شود، مانند یارانه‌ها و گریزگاه‌های مالیاتی برای ابرشرکت‌ها، امری سوسیالیستی است. در ابتدای قرن بیست و یکم، تمام کشورها اقتصادی «ترکیبی» دارند، یعنی هر دو عنصر سرمایه‌داری و سوسیالیسم در آنها وجود دارد. در نتیجه، احتمالاً باید برای اشاره به آنها گفت جامعه‌ای که در آن سوسیالیسم غلبه دارد یا جامعه‌ای که در آن سرمایه‌داری غلبه دارد.

آنچه در زمان حاضر در جهان در حال وقوع است گذار از جوامعی با غلبه‌ی سرمایه‌داری پیشرفته‌ی دولتی، مانند ایالات متحده و بریتانیا، به جوامعی با غلبه‌ی سوسیالیسم دولتی و گذار از آنچه به غلط دولت‌های سوسیالیستی خوانده می‌شود، مانند روسیه و چین، به مراحل ابتدایی سرمایه‌داری است. مارکس گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم را پیش‌بینی کرده بود اما هرگز تصورش را نمی‌کرد که جوامع بخواهند مراحل ضروری تحول را نادیده بگیرند، امری که در رابطه با تمام جوامع به ظاهر دارای دولت سوسیالیستی یا «دولت کمونیستی» اتفاق افتاده است. اتخاذ نظام تجارت آزاد (سرمایه‌داری) توسط جوامعی که پیشتر ظاهراً دولت‌هایی سوسیالیستی یا کمونیستی محسوب می‌شدند در واقع تشخیص دیرموقع

این امر است که همانطور که مارکس استدلال کرده بود، سرمایه‌داری مرحله‌ای ضروری از فرآیند گذار است. همچنین، منتقدان مارکس چشم‌انداز کمونیسم مارکس را خیال‌پردازانه می‌دانند. با این حال، مارکس (و انگلس) در **ایدئولوژی آلمانی** استدلال می‌کنند که کمونیسم نه «شرایطی است که باید ایجاد شود» و نه «ایده‌آلی است که واقعیت باید خود را با آن تنظیم کند» بلکه «حرکتی واقعی است که وضعیت کنونی امور را از میان خواهد برد» (Marx and Engels, 1976, pp. 56-57). دلیل این که مارکس کمونیسم را خیال‌پردازانه نمی‌داند این است که عواملی که بدون حضور آنها کمونیسم ناممکن می‌شد اینک به صورت بالقوه در شرایط کنونی وجود دارند. با این حال، هرچند که «عوامل کمونیسم» ممکن است به شکل بالقوه در شرایط کنونی وجود داشته باشند اما این باور مارکس که این امور بالقوه به شکلی اجتناب‌ناپذیر فعلیت خواهند یافت در واقع ایده‌الیسم او را آشکار می‌کند.

### نتیجه‌گیری

الغای مجازات مرگ نیازی به توجیحات مارکسیستی ندارد اما چنین توجیحاتی به غنای استدلال‌های فراوانی که در این راستا وجود دارند کمک می‌کند. در خور توجه است که یکی از محافظه‌کارترین نهادهای جامعه از نظر سیاسی - کلیسای کاتولیک رم - در مخالفت با مجازات اعدام با ایدئولوژی سیاسی رادیکال مارکسیسم هم‌نظر است. اگر مارکسیست‌ها و پاپ می‌توانند در رابطه با مسئله‌ی اعدام اشتراک نظر داشته باشند پس احتمالاً کسانی که بین این دو کرانه‌ی سیاسی قرار دارند در نهایت حکمت‌الغای مجازات مرگ را درخواهند یافت.

منابع:

- Bohm, R. M. (1984). Beyond employment: Toward a radical solution to the crime problem. *Crime and Social Justice*, 21–22, 213–222.
- Bottomore, T. B. (Ed.). (1963). *Karl Marx: Early writings* (T. B. Bottomore, Trans.). New York: McGraw-Hill.
- Caffentzis, G. (2000). Report on death penalty in Cuba dialogue. [www.ocf.berkeley.edu/~marto/adpp/cuba.htm](http://www.ocf.berkeley.edu/~marto/adpp/cuba.htm). Accessed 10 Sept 2007.
- Chambliss, W. J. (1976). *Functional and conflict theories of crime: The heritage of Emile Durkheim and Karl Marx*. In W. J. Chambliss & M. Mankoff (Eds.), *Whose law what order?* (pp. 1–28). New York: Wiley.
- Currie, E. (1997a). *Market, crime and community: Toward a mid-range theory of post-industrial violence*. *Theoretical Criminology*, 1, 147–172.
- Currie, E. (1997b). *Market society and social disorder*. In B. D. MacLean & D. Milovanovic (Eds.), *Thinking critically about crime* (pp. 37–42). Vancouver, BC: Collective Press.
- Engels, F. (1968). *The condition of the working class in England* (W.O. Henderson & W. H. Chaloner, Trans.). Stanford, CA: Stanford University Press.
- Filler, L. (1967). *Movements to abolish the death penalty in the United States*. In T. Sellin (Ed.), *Capital punishment* (pp. 104–122). New York: Harper & Row.
- Gordon, D. M. (1976). *Class and the economics of crime*. In W. J. Chambliss & M. Mankoff (Eds.), *Whose law what order?* (pp. 193–214). New York: Wiley.
- Gorecki, J. (1983). *Capital punishment: Criminal law and social evolution*. New York: Columbia University Press.
- Marx, K. (1853). New York Daily Tribune article on the death penalty. [www.marxists.org/archive/marx/works/1853/02/18.htm](http://www.marxists.org/archive/marx/works/1853/02/18.htm).
- Marx, K., & Engels, F. (1976). *The German ideology*. New York: International.

- Ollman, B. (1976). *Alienation* (2nd ed.). Cambridge: Cambridge University Press.
- Petersilia, J. (1990). *Death penalty resolution debated and endorsed*. *The Criminologist*, 15, 1.
- Radelet, M. L., & Akers, R. L. (1996). Deterrence and the death penalty: The view of the experts. *Journal of Criminal Law and Criminology*, 87, 1–16.
- Taylor, I., Walton, P., & Young, J. (1974). *The new criminology: For a social theory of deviance*. New York: Harper and Row.
- Vold, G. B., & Bernard, T. J. (1986). *Theoretical criminology* (3rd ed.). New York: Oxford.
- Walker, R. N. (2006). How the malfunctioning death penalty challenges the criminal justice system. *Judicature*, 89, 265–268.
- Young, J. (1997). *Left realism: The basics*. In B. D. MacLean & D. Milovanovic (Eds.), *Thinking critically about crime* (pp. 28–36). Vancouver, BC: Collective Press.



## اعدام و حق حیات در اقتصاد

### فرهاد ثابتان

یکی از چالش‌های بزرگ برای اقتصاددانان اندازه‌گیری ارزش حیات و جان انسان است. از دیدگاه اخلاقی و معنوی، ارزش حیات انسان ورای محاسبات اقتصادی و آماری است، و از آنجا که سومین ماده‌ی اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر حق حیات است، هیچ فرد یا نهادی نباید این حق طبیعی را از انسان سلب کند، مگر در مواردی بسیار استثنائی. اینکه چه نهادهایی در اجتماع و در چه شرایطی حق تشخیص و تعیین این موارد استثنائی را دارند، بحث مفصل و پیچیده‌ای در پژوهش‌های قضائی و حقوق جنایی است که از محدوده‌ی این مقاله خارج است. اما آنچه که در این مقاله، به عنوان هزینه‌ی انسانی و اقتصادی اعدام، مورد بررسی قرار می‌گیرد پاسخ به دو سؤال است: اول اینکه آیا از دیدگاه اقتصادی توجیهی برای محروم کردن فرد از حق حیات، و به عبارت روشن‌تر اعدام، وجود دارد؟ سؤال دوم اینکه آیا هزینه‌ی اعدام در مقایسه با گزینه‌های دیگر قابل توجیه است؟

### مبانی اقتصادی اعدام

از دیدگاه اقتصادی، یکی از وظایف نهاد حکومت ایجاد امنیت و حفاظت در جامعه است و در راستای این هدف از منابع اقتصادی

لازم در کشور، مثل نیروهای امنیتی و نهادهای قضایی، برای جلوگیری از جرم و جنایت و رعایت حقوق شهروندان استفاده می‌شود. حال این سؤال مطرح می‌شود که حیطة‌ی حقوق و اختیارات حکومت برای ایجاد نظم در جامعه و ایجاد امنیت و حفاظت شهروندان چه حدودی دارد؟ پاسخ اخلاقی و معمول به این سؤال این است که حکومت موظف است که به طور عادلانه از تعدی و تجاوز یک فرد به حقوق دیگران جلوگیری کند. به عبارت دیگر، مثلاً اگر دزدی به مغازه‌ی فروشنده‌ای دست‌برد بزند، حکومت حق دارد که او را دستگیر کند و پس از اثبات جرم، به گونه‌ای عادلانه، به مجازات برساند. البته میزان رعایت عدالت برای ایجاد نظم و امنیت بحثی است که مطالعات قضائی و قانونی، و حتی پژوهش‌های سیاسی، فلسفی، و اقتصادی، و بسیاری از گفتمان‌های اجتماعی را به خود مشغول کرده است. حتی به اعتباری، میزان سنجش دموکراسی در یک کشور را می‌توان با توجه به تعبیر و عملکرد مفهوم عدالت در آن کشور محک زد؛ مثلاً بعید است که بتوان صدور حکم اعدام برای کسی که یک کیلو گوشت از مغازه‌ای دزدیده را، چه از نظر اخلاقی و چه از دیدگاه عدالت اجتماعی، موجه و عادلانه به شمار آورد. هرچند نظریه‌پردازان درباره‌ی تئوری عدالت نظرات متفاوتی دارند، اما به آسانی می‌توان دید که یکی از موازین عدالت باید تناسب بین جرم و مجازات باشد. از این رو مجازات اعدام برای دزدیدن یک کیلو گوشت، صرفاً با توجه به اصل تناسب، ناعادلانه خواهد بود. البته باز در اینجا این سؤال مطرح است که موازین تناسب را چه کسی و با توجه به چه معیارهایی تعریف و تنظیم می‌کند، که البته این نیز بحثی است حقوقی و قضائی.

با توجه به اصل تناسب، می‌توان نتیجه گرفت که مبنای مجازات اعدام بر این است که اگر فردی مثلاً مرتکب قتل عمد شود و ارتکاب این جرم در یک دادگاه بی‌طرف، با روند عادلانه‌ی قانونی، و ورای شک معقول، محرز شود، مجازات اعدام قاتل با ارتکاب جرم قتل مناسبت دارد. البته منتقدان اصل تناسب پاسخ می‌دهند که هرچند این مجازات با ارتکاب جرم تناسب دارد، ولی لزوماً آن را توجیه نمی‌کند. به عبارت دیگر، از دیدگاه این منتقدان، صرفاً به این دلیل که دو امر با هم تناسب دارند دلیل کافی برای اجرای مجازات نیست، چه که اعدام قاتل، مقتول را زنده نمی‌کند و لزوماً از درد و رنج و صدمه‌های بسیاری که به بازماندگان مقتول وارد آمده نمی‌کاهد. حتی به اعتباری، این منتقدان می‌گویند که اعدام قاتل، به ویژه در ملاء عام، حس انتقام‌جویی و خشونت را در جامعه تشویق می‌کند که خود می‌تواند سرمنشأ مشکلات دیگری گردد.

اما ورای اصل تناسب، متفکرین اقتصاد فرضیه‌ی دیگری را مطرح می‌کنند: فرض کنید بتوان نشان داد که اعدام یک قاتل از پنج قتل احتمالی در آینده جلوگیری خواهد کرد. به عبارت دیگر، صرف نظر کردن از اعدام یک قاتل احتمالاً به پنج قتل دیگر منجر خواهد شد؛ مثلاً می‌توان فرض کرد کسی که ممکن بود از ترس مجازات اعدام مرتکب قتل نشود، حال بدون ترس از اعدام پنج نفر را به قتل می‌رساند. اینکه چنین فرضی درست است یا معقول، فعلاً مورد بحث نیست، و فقط به عنوان یک فرض، و نه چیز دیگر، آن را می‌پذیریم. حال، اقتصاددانان می‌گویند اگر چنین فرضی درست باشد، آیا این وظیفه‌ی اخلاقی حکومت نیست که برای حفظ جان و امنیت پنج نفر که هنوز زنده‌اند یک قاتل را، که جرم‌اش اثبات شده، اعدام کنند؟ اگر به جای پنج نفر، چهار نفر نجات یابند

چطور؟ سه نفر، دو نفر یا حتی یک نفر چطور؟ این فرضیه سؤال قابل توجهی را مطرح می‌کند: چند نفر باید از قتل احتمالی نجات یابند تا مجازات اعدام موجّه شناخته شود؟ این محاسبه‌ی فرضی بر اساس منطق و اخلاق فایده‌گرایی توجیه می‌شود که ارزش حیات انسان را صرفاً با توجه به اصل برابری حق حیات برای همه‌ی انسان‌ها ارزیابی می‌کند. با توجه به این اصل، مبنای اخلاقی اعدام از دیدگاه اقتصادی اصل تناسب مجازات با جرم نیست، بلکه اصل جلوگیری از قتل افراد بی‌گناه است. یعنی اگر اعدام یک فرد بتواند از قتل حتی یک فرد بی‌گناه جلوگیری کند، موجّه به شمار می‌آید و البته جلوگیری از قتل وظیفه‌ای است که دولت برای حفاظت از شهروندان به عهده دارد.

### مروری بر تحقیقات اقتصادی

همان‌طور که پیشتر گفته شد، این نظریه بر مبنای یک این فرض کلان بنا شده است که مجازات اعدام بازدارنده‌ی جرائم دیگر است، و کسانی که قصد ارتکاب جرم دارند از مجازات می‌ترسند و به همین دلیل هر چه مجازات جرمی شدیدتر باشد از ارتکاب این جرم بیشتر جلوگیری خواهد کرد. اما این فرضیه با داده‌ها و نظریه‌های اقتصادی قابل اثبات نبوده است و تحقیقات انجام شده در این زمینه نتیجه‌ی قاطعی به دست نمی‌دهد. پژوهش‌های آماری متعددی تأثیر بازدارنده‌ی اعدام را تأیید می‌کند، اما تحقیقات دیگری این نتیجه‌گیری‌ها را زیر سؤال برده است. مثلاً بعضی تحقیقات نشان می‌دهد که اعدام در بسیاری از ایالت‌های آمریکا نقش بازدارنده نداشته و در بسیاری از ایالت‌ها مجازات اعدام در واقع باعث افزایش جرایم شده است.

اولین مجموعه از پژوهش‌های اقتصادی در این زمینه توسط ایساک اِرلیش انجام گرفت. شاید بتوان او را اولین اقتصاددانی دانست که هدف تحقیقات خود را نشان دادن میزان بازدارندگی اعدام قرار داد. او در مقاله‌ای که در سال ۱۹۷۵ نوشت با بررسی داده‌های آماری از سال ۱۹۳۳ تا سال ۱۹۶۹ نشان داد که رابطه‌ی آماری معتبری بین میزان اعدام و میزان قتل وجود دارد. او پیش‌بینی کرد که به ازای اعدام هر قاتل، می‌توان از هفت یا هشت قتل جلوگیری کرد. او تحقیقات خود را در سال ۱۹۷۷ ادامه داد و با افزودن داده‌های تازه‌تر و دقیق‌تر دوباره نشان داد که رابطه‌ی بین میزان اعدام و میزان قتل بسیار قوی و از نظر آماری و اقتصادسنجی معتبر است. پس از اِرلیش، دیگر محققان اقتصاد از همان داده‌ها استفاده کردند اما بعضی نتایج نظریه‌ی او را تأیید و بعضی رد کردند.

تحقیقات دیگری، که سعی داشت مشکلات فنی مطالعات قبل را حل کند به نتایج جدیدتری دست یافت، از جمله اینکه آگاهی از احتمال مجازات، به ویژه احتمال اعدام، با میزان ارتکاب قتل قویاً نسبت معکوس دارد. یعنی هر چه آگاهی از خطر اعدام بیشتر شود، میزان ارتکاب قتل کاهش می‌یابد. مقاله‌ی دَرَبخَش، روبین، و شپرد از همین نوع داده‌های ترکیبی (از ۳۰۵۴ منطقه در آمریکا در طول مدت نوزده سال از ۱۹۷۷ تا ۱۹۹۶) استفاده می‌کند. نتایج این تحقیق از جهت آماری و اقتصادسنجی بسیار معتبر و قوی است و فرضیه‌ی بازدارندگی را به وضوح تأیید می‌کند. این روش در چندین تحقیق دیگر هم به کار رفته است و همه فرضیه‌ی بازدارندگی را، با اعتبار آماری بالا، تأیید می‌کنند.

از طرف دیگر نظریه‌های دیگری نیز مطرح شده که ارتباط اعدام با ارتکاب جرم را زیر سؤال می‌برد. نکته‌ی اول هزینه‌ی سنگین اعدام

است که به مراتب از هزینه‌ی حبس ابد بیشتر است. مثلاً در آمریکا پژوهش‌های متعدد نشان می‌دهد که هزینه‌ی اعدام یک مجرم بیش از یازده برابر هزینه‌ی حبس ابد است. در ایالت کالیفرنیا از سال ۱۹۷۸ که اعدام قانونی شد سیزده مجرم اعدام شده‌اند که دست‌کم چهار میلیارد دلار هزینه داشته، یعنی معادل ۳۰۸ میلیون دلار برای هر اعدام! علت این هزینه‌های سنگین مخارج تحقیقات جنایی، هزینه‌ی دادگاه و محاکمه، هزینه‌های استیناف و مخارج نگهداری مجرم تا زمان اعدام است که به طور متوسط در آمریکا به ده سال می‌رسد.

نکته‌ی دوم این است که در بسیاری موارد کسی که مرتکب قتل می‌شود توجهی به احتمال مجازات اعدام ندارد. از دیدگاه اقتصادی اعدام هنگامی می‌تواند قابل توجیه باشد که اعدام یک فرد، از قتل حداقل یک فرد دیگر جلوگیری کند؛ یعنی وظیفه‌ی حفظ امنیت مردم دولت‌ها را موظف می‌کند که با مجازات اعدام از قتل جلوگیری کنند. اما در بعضی موارد آنچه باعث ارتکاب قتل می‌شود بیماری‌های روانی یا بیولوژیکی است، که ربطی به محاسبات عقلانی سود و زیان جرم ندارد.

انتقاد دیگری که به فرضیه‌ی بازدارندگی اعدام وارد می‌کنند احتمال محکومیت و اعدام افراد بی‌گناه است. در کشورهایی که روند قانونی رسیدگی به جرائم بسیار دقیق، با استناد به شواهد و مدارک معتبر، با ارجاع به هیئت منصفه، و داشتن حق مراجعه به دادگاه استیناف است، احتمال اینکه مجرمی به اشتباه محکوم شود نسبتاً ناچیز است. اما در بسیاری از کشورها، از جمله ایران این احتمال بسیار قوی‌تر است. در دادگاه‌های نمایشی، بدون ملاحظه‌ی روند قانونی، بدون حضور دیدبانان بی‌طرف، حتی گاهی بدون حضور یا حق

استفاده از وکیل، احتمال اینکه فردی بی گناه به اعدام محکوم شود کم نیست.

نکته‌ی دیگر در مورد کشورهایی مثل ایران این است که قصد از مجازات اعدام صرفاً جلوگیری از قتل دیگری نیست، بلکه بسیاری به جرم‌هایی مانند داشتن مواد مخدر، و مهم‌تر از آن به دلایل سیاسی و عقیدتی اعدام می‌شوند. در ارزیابی‌های اقتصادی معمول فرض را بر این می‌گیرند که احتمال اعدام افراد بی گناه بسیار کم است، و به همین دلیل متغیری که تأثیر اعدام افراد بی گناه در جامعه را اندازه بگیرد در معادلات مدل‌های اقتصادی گنجانده نمی‌شود. اما در جامعه‌ای که عده‌ی نسبتاً زیادی بی گناه اعدام می‌شوند تأثیرات منفی اجتماعی و اقتصادی مهمی به جا می‌ماند که هنوز به دقت بررسی نشده است. به عبارت دیگر، در چنین جوامعی، بر خلاف آنچه که در مدل‌های اقتصادسنجی فرض شده، میزان جرم نیست که با بالا رفتن احتمال دستگیری و اعدام پایین می‌آید، بلکه سازندگی اقتصادی است که بر اثر عواقب منفی اعدام بی گناهان تنزل می‌کند.

یک نمونه از این تأثیرات منفی فرار مغزهاست که در جریان آن تجار، متخصصان، پژوهشگران، معلمان، وکلا، هنرمندان، روزنامه‌نگاران و دانشجویان بسیاری از ترس دستگیری، زندان، شکنجه، و حتی اعدام به جرم کارهایی که نکرده‌اند کشورشان را ترک می‌کنند و جامعه نیروی سازندگی مهمی را از دست می‌دهد.

مسئله‌ی دیگر اجرای مجازات اعدام در حضور مردم است. درباره‌ی تأثیر اعدام در ملاء عام تحقیقات جامعی نشده، اما می‌توان تصور کرد که یکی از نتایج نامطلوب آن کاهش کراهت عمومی از خشونت و کشتن انسان‌هاست - خشونتی که رسماً و شرعاً تأیید شده و می‌تواند منشأ ازدیاد خشونت‌های دیگر، از جمله ازدیاد ارتکاب به قتل شود.

اگر چنین متغیرهایی در معادلات اقتصادسنجی قرار داده شود احتمالاً نشان خواهد داد که اعدام در ملأ عام می‌تواند به قتل و خشونت بیشتر در جامعه دامن بزند. آنچه در این مقاله مطرح شد خلاصه‌ی تحقیقات علمی اقتصادی در زمینه‌ی اعدام و تأثیرات اجتماعی و اقتصادی آن است، و سعی نشده که جوانب اخلاقی، شرعی، و دینی اعدام مطالعه شود که خود بحثی بسیار مهم و در خور تحقیقات مجزا و متفاوتی است.



## موافقت‌ها و مخالفت‌ها با مجازات اعدام در آمریکا<sup>۱</sup>

برگردان و بازنویسی: نیما پناهنده

هدف از این مقاله دعوت خوانندگان به روشن‌تر کردن مواضع خود نسبت به مجازات اعدام است، و نه تحمیل افکار خود به خواننده. به همین دلیل، سؤالات بسیاری نیز در این بین مطرح می‌کند. آمارها و مستندات مطرح شده همگی از منابع قابل اتکایی مانند وزارت دادگستری آمریکا استخراج شده‌اند. در یک جامعه‌ی دموکراتیک، دیدگاه شهروندان به عنوان رأی‌دهندگان حال یا آینده، دارای اهمیت است و به شکل‌گیری بهتر دنیایی که در آن زندگی می‌کنیم کمک می‌کند.

حداکثر مجازات یا همان اجرای قانونی اعدام از سال ۱۶۰۸ در آمریکا اعمال شده است. کتاب **مقدس مجازات مرگ** را برای قتل و بسیاری از گناهان دیگر، از جمله آدم‌ربایی و ساحری، جایز می‌شمارد. مجازات اعدام برای تجاوز و قتل دست‌کم ۲۰۰ سال است که به اجرا گذاشته می‌شود، و

---

1. Translated from: *The pros and the cons of the death penalty in the USA*

تنها از سال ۱۶۰۸ تا سال ۱۹۰۰ جان بیش از ۱۵۶۰۰ نفر را، عمدتاً از طریق طناب دار، گرفته است.

تا اکتبر ۲۰۱۴، سی و دو ایالت در آمریکا مجازات اعدام را به رسمیت می‌شناختند. مجازات اعدام برای جرائم نظامی و فرایالتی نیز در نظر گرفته می‌شود. در عین حال، در هجده ایالت و همچنین در منطقه‌ی کلمبیا هیچ‌گونه قانونی در تجویز مجازات اعدام وجود ندارد. در مارس ۲۰۱۳، مریلند آخرین ایالتی بود که مجازات اعدام را لغو کرد. در اکتبر ۲۰۱۴، حدود ۳۰۳۵ محکوم به اعدام، از جمله ۵۷ زن، در انتظار اجرای حکم خود در زندان بودند.

در مجموع، از ژانویه‌ی ۱۹۷۷ تا آخر سال ۲۰۱۳، حکم اعدام در مورد ۱۳۵۹ نفر به اجرا در آمد. «تزریق کشنده» تنها شیوه برای اجرای اعدام است که در حال حاضر در سرتاسر ایالات متحده به کار برده می‌شود، و تنها روش یا یکی از روش‌های اعدام در تمام ایالاتی است که این مجازات را به اجرا می‌گذارند. اعدام با صندلی برقی، دار زدن، تیرباران کردن، و خفه کردن در اتاق گاز هم هنوز به عنوان گزینه‌های مقبول در برخی ایالت‌ها مجاز شمرده می‌شوند، هرچند که بسیار به ندرت از آن‌ها استفاده می‌شود. تنها یک اعدام با صندلی برقی در سال ۲۰۱۰ و یک تیرباران و یک اعدام دیگر با صندلی برقی در سال ۲۰۱۳ اجرا شدند، که در همه‌ی موارد، این شیوه‌ی اعدام انتخاب خود محکومان بود. بخش عمده‌ای از اعدام‌ها، ۹۳۰ اعدام از ۱۱۳۶ اعدام تا سال ۲۰۰۸، در ایالت‌های جنوبی اجرا شدند، که سهم تگزاس ۴۲۲ اعدام بود.

### آیا مجازات اعدام می‌تواند از نظر اخلاقی قابل قبول باشد؟

هیچ دولتی در هیچ ایالتی از حق مطلق و نامحدودی برای اعدام پلیدترین جنایت‌کاران خود برخوردار نیست، حتی اگر اکثر ساکنان یک ایالت این حق را برای دولت قائل باشند. البته، مردم در همه‌ی ایالت‌ها کشته

می‌شوند، حتی در ایالت‌هایی که مجازات اعدام وجود ندارد. پلیس‌ها مسلح‌اند (دولت‌ها مسلح‌شان می‌کنند)، و مردم هم بر اثر درگیری با آن‌ها و در جریان تیراندازی‌ها کشته می‌شوند. در عین حال، اکثر مردم معمولاً نظرمثبتی به مجازات اعدام دارند، و بررسی‌های اخیر نشان می‌دهند که حدود ۶۰ تا ۶۵ درصد آن‌ها طرفدار مجازات اعدام‌اند. از سوی دیگر، مخالفان بر این باوراند: دولت در هر حال نباید از حق کشتن افراد برخوردار باشد. نکته‌ای که کنش‌گران مخالف با مجازات اعدام عموماً ندیده می‌گیرند این است که همه‌ی ما در نهایت محکوم به مرگ‌ایم و در خیلی موارد پیشاپیش از آن باخبر می‌شویم و در این مسیر به رنج عمیق و غم و اندوه عاطفی مبتلا می‌شویم. این نکته مشخصاً در مورد کسانی صدق می‌کند که از بیماری‌های ناپذیر خود باخبر می‌شوند. به نظر می‌رسد از نظر جامعه قابل قبول است که پزشکان افراد را بدون آن که مرتکب جرم و جنایتی شده باشد محکوم به مرگ بدانند، اما قابل قبول نیست که هیئت منصفه بعد از طی روال قانونی برای یک متهم به قتل عمد، حکم اعدام صادر کند. مغالطه‌ی دیگری که مخالفان مجازات اعدام مطرح می‌کنند این است که اگر مجازات اعدام لغو شود، زندانی آزاد می‌شود و زندگی روزمره و عادی خود را از سر می‌گیرد. این قطعاً استدلال درستی نیست - این‌گونه مجرمان اغلب و عموماً باقی عمر خود را هم پشت میله‌های زندان سپری می‌کنند. حال، اجازه دهید نقاط قوت استدلال‌ها هم در موافقت با مجازات اعدام و هم در مخالفت با آن را بررسی کنیم.

### استدلال‌ها در دفاع از مجازات اعدام

#### از کاراندازی مجرم

اعدام در مقایسه با حبس بلندمدت یا حبس ابد، به حذف دائم‌ترین جنایت‌کاران از جامعه می‌انجامد و محیط را برای زندانبانان و زندانیان ایمن‌تر می‌سازد، و همین‌طور برای بقیه‌ی ما (اگر مجرم متواری

شود). واضح است که مجرمان مرده نمی‌توانند باز هم، در زندان یا بعد از فرار از زندان، مرتکب جنایت شوند. کافی است نگاهی به فهرست زندانیانی بیندازید که بعد از آزادی از زندان یا بعد از فرار از زندان دوباره مرتکب قتل شده‌اند.

### هزینه

درآمد دولت یک گنج بی‌پایان نیست، و چه بهتر است که دولت دلارهای حاصل از مالیات‌های ما را به جای هزینه برای زندانیان حبس بلندمدت و قاتلان و تجاوزکنندگان، صرف سالمندان و جوانان و بیماران کند. با این حال، در آمریکا هزینه‌ی اجرای حکم مرگ اغلب بیشتر از هزینه‌ی زندگی مجرمان در زندان است. علت آن امکان استیناف‌های مکرر و درخواست‌های نامحدود برای تجدید نظر است؛ به طوری که در بیشتر ایالت‌ها میانگین مدتی که یک محکوم در انتظار اجرای حکم اعدام می‌ماند بیشتر از ۱۶ سال است. هزینه‌ها برای یک پرونده‌ی منتهی به اعدام ۳ تا ۴ میلیون دلار برآورد می‌شود، در حالی که هزینه‌ی معمول برای نگه‌داری یک فرد در زندان حدود ۳۰ تا ۳۵ هزار دلار در سال، و معمولاً کمتر از یک میلیون دلار برای حبس ابد است. با این حال، این ارقام بدون در نظر گرفتن هزینه‌های مربوط به دادگاه‌های تجدید نظر و هزینه‌های فزاینده‌ی مراقبت‌های بهداشتی در نتیجه‌ی بالا رفتن سن زندانیان است. ایالت‌های کلرادو، کانزاس، مریلند، مونتانا، و نیوهمپشایر همه با توجه به هزینه‌ی زیاد اعدام و تأثیر منفی آن بر کسری بودجه، لغو این مجازات را مد نظر قرار داده‌اند. برآورد می‌شود که کالیفرنیا در سال ۲۰۰۹ حدود ۱۳۷ میلیون دلار برای رسیدگی به پرونده‌های ۷۰۰ محکوم به اعدام هزینه کرده باشد.

### تنبیه

اعدام، یک مجازات به تمام معنا است، نه شیوه‌ی درمانی برای به اصطلاح «بازپروری»؛ اعدام موجب می‌شود که مجرم به تناسب

جرم‌اش سزا ببیند. اما در یک جامعه‌ی مدرن آیا جایی برای قاعده‌ی قدیمی «چشم در مقابل چشم» وجود ندارد؟ این سؤال است که جواب آن بستگی به دیدگاه شخصی دارد. بسیاری اجرای قصاص را دلیل حمایت‌شان از مجازات اعدام می‌دانند. بسیاری از خانواده‌های قربانیان قتل‌ها هم دقیقاً به همین دلیل تماشای اعدام کسانی را که قاتل عزیزان‌شان بوده‌اند (در ایالت‌هایی که اجازه‌ی این کار را می‌دهند) راهی برای رسیدن به آرامش می‌بینند. کنش‌گران مخالف با مجازات اعدام عاشق نقل قولی هستند که به اشتباه به گاندی نسبت داده می‌شود: «چشم در مقابل چشم همه‌ی دنیا را به کوری می‌کشاند.» این تصویری بی‌معنی است چون این پیش‌فرض نادرست را دارد که همه‌ی ما مرتکب قتل می‌شویم، در حالی که تنها درصد ناچیزی از انسان‌ها چنین کاری می‌کنند. با توجه به جمعیت آمریکا که حدود ۳۰۶ میلیون نفر است و آمار سراسری قتل‌ها که چیزی حدود ۱۵۲۰۰ نفر در سال است، کمتر از ۰/۴ درصد مردم در سال مرتکب قتل می‌شوند؛ به عبارت دیگر، ۹۹/۶ درصد مردم مرتکب قتل نمی‌شوند.

### بازدارندگی

آیا مجازات اعدام بازدارنده است؟ دشوار می‌شود به این سؤال جواب قطعی داد. اما به طور قطع می‌توان گفت که دولت‌های ایالتی اعدام را نه به عنوان عامل بازدارنده بلکه صرفاً به عنوان مجازات اجرا می‌کنند. در اکثر ایالت‌ها، اعدام بسیار به ندرت اتفاق می‌افتد، و تنها تعداد ناچیزی از قاتلان (تقریباً یک و نیم درصد آن‌ها) به اعدام محکوم می‌شوند. در سال ۲۰۱۳، تنها ۸۰ نفر در کل کشور به اعدام محکوم شدند. به علاوه، تنها تعداد اندکی از محکومان به مرگ، در نهایت اعدام می‌شوند: محکومیت بعضی از آن‌ها در دادگاه‌های تجدید نظر کاهش پیدا می‌کند، و بعضی از آن‌ها هم در

انتظار حکم اعدام‌شان به مرگ طبیعی می‌میرند. در تمام ایالت‌ها به استثنای تگزاس، اوکلاهما، ویرجینیا، و دلاور، تعداد اعدام‌ها در مقایسه با حکم‌های اعدام و قتل‌ها بسیار ناچیز است. از سال ۱۹۷۷، تگزاس ۳۷/۶ درصد کل اعدام‌های کشور را به خود اختصاص داده است. به استثنای اوکلاهما، تگزاس، و فلوریدا، ۵۱ درصد از جمعیت، که ۱۲ درصد قتل‌ها را مرتکب می‌شوند، عملاً از مجازات اعدام معاف می‌شوند: این ۵۱ درصد همان زنان و نیمه‌ی مؤنث جامعه‌اند. تنها ۱۲ زن از سال ۱۹۸۴ تا سال ۲۰۱۰ اعدام شده‌اند. در اکتبر ۲۰۱۳، تنها ۵۷ زن در سراسر کشور در انتظار اعدام بودند.

در طول یک دوره و با افزایش استفاده از مجازات اعدام، آمار قتل و کشتار عمدی از ۲۴۵۲۶ در سال ۱۹۹۳ به ۱۵۵۲۲ در سال ۱۹۹۹ کاهش یافت، که کمترین حد آن از سال ۱۹۶۶ بود. ۴۱۱ مورد (۶۸/۵ درصد) از ۵۹۸ اعدام تا پایان سال ۱۹۹۹ بین سال‌های ۱۹۹۳ تا ۱۹۹۹ صورت گرفتند. لازم به ذکر است که، آمار قتل‌ها در همه‌جا یکسان نبوده و ۱۲۲۲۷ مورد از آن‌ها در شهرهای بزرگ اتفاق افتادند، و شمار آن‌ها در مناطق روستایی به مراتب کمتر بود. در همین حال، شمار قتل‌ها در ایالت‌های مجری حکم اعدام، بیشتر از ایالت‌هایی است که حکم اعدام در آن‌ها اجرا نمی‌شود. در سال ۲۰۰۹، تگزاس شاهد ۵/۴ قتل به ازای هر ۱۰۰ هزار نفر بود، در حالی که در همین سال در آیووا که مجازات اعدام در آن وجود ندارد تنها ۱/۱ قتل به ازای هر ۱۰۰ هزار نفر اتفاق افتاد. اگر بپذیریم که آمریکا یک جامعه‌ی همگن نیست، به آمار بسیار متفاوتی از این نظر در ایالت‌های مختلف می‌رسیم. با این حال، با توجه به آماری که

اف‌بی‌آی ارائه کرده، یعنی ۱۵۲۴۱ قتل در سال، به میانگین ۵ قتل به ازای هر ۱۰۰ هزار نفر در سراسر کشور می‌رسیم. از سوی دیگر، به شدت ساده‌انگارانه و خطرناک است که فکر کنیم که افزایش اعدام‌ها در دهه‌ی ۱۹۹۰ تنها عامل کاهش قتل‌ها بوده است. در واقع، در این دوره شاهد گرایش عمومی به تشدید اعمال مجازات در جامعه بودیم؛ در همین دوره اتکا به سیاست برخورد بی‌انگامی با جرائم، به کاهش شدید ارتکاب جرم در شهرهایی مانند نیویورک منجر شد. ثبات سیاسی و اقتصادی معقول در این سال‌ها و عدم وقوع تغییر و تحولات فاحش اجتماعی هم از دیگر دلایل این ماجرا است. بهبود روش‌های پزشکی برای مداوا و زنده نگه داشتن قربانیان نیز به کاهش آمار مرگ و قتل منجر شد.

### استدلال‌ها در مخالفت با مجازات اعدام

استدلال‌های قاطعی در مخالفت با مجازات اعدام وجود دارند. مهم‌ترین آن‌ها این اعتقاد راسخ است که (به دلیل وجود مجازات اعدام)، افراد به راستی بی‌گناه نیز اعدام می‌شوند، و هیچ راهی برای جبران این بی‌عدالتی وجود نخواهد داشت. شاید شنیده باشید که در ۳۰ سال گذشته حکم اعدام حدود ۱۳۹ متهم در سراسر کشور لغو شده است، اما با این گفته باید با احتیاط بسیار برخورد کرد: برخی از این افراد با توسل به چم و خم‌های قوانین آزاد شدند، و محاکمه‌ی مجدد برخی دیگر به دلیل عواملی از قبیل مرگ شاهدان اصلی بود. بنابراین، نمونه‌های بی‌گناهی واقعی بسیار کمتر از آن تعدادی‌اند که لابی‌های مخالف مجازات اعدام و درام‌های تلویزیونی می‌خواهند به ما بقبولانند. در عین حال، برخی از ایالت‌ها هنوز به محاکمه بر اساس شواهد غیرقطعی تمایل نشان می‌دهند، که این روالی نگران‌کننده است. یکی دیگر از نگرانی‌های عمده این است که،

احتمال دارد فردی یک نفر را به «قتل» رسانده باشد و به جرم خود اقرار کند، اما اتهام «قتل عمد» را قبول نداشته باشد. اغلب، تنها کسانی که می‌دانند واقعاً چه اتفاقی افتاده خود قاتل و مقتول‌اند. پس، این به مهارت دادستان‌ها و وکلای مدافع بستگی دارد که تشخیص دهند جرم ارتكابی قتل عمد بوده یا قتل غیرعمد. به این ترتیب، احتمال زیادی دارد افرادی به قتل عمد متهم و محکوم شده باشند که در واقع باید فقط به قتل غیرعمد متهم و محکوم می‌شدند. دلیل دیگر برای مخالفت با مجازات اعدام، روند ناگوار و بی‌انتهای اجرای آن در اکثر ایالت‌ها است. درخواست‌های مستمر استیناف در حالی به جریان می‌افتند که حضور ذهن شاهدان جرائم به تحلیل می‌رود، و وکلای دو طرف در دریایی از پرونده‌های حل‌وفصل‌نشده غرق می‌شوند. گروه‌های غیرمنتخب، بدون داشتن هیچ‌گونه وکالت و حق دخالت در پرونده‌ی متهمانی که قانوناً به مرگ محکوم شده‌اند، به سراغ قضات حساس می‌روند تا آن‌ها را تحت تأثیر قرار دهند و اجرای حکم را به تعویق بیندازند. فرمانداران می‌توانند تصمیمات خودسرانه بگیرند، همان طور که فرماندار ایلینوی، جورج رایان، در ژانویه‌ی ۲۰۰۳ برای همه‌ی زندانیان محکوم به اعدام (حدود ۱۹۰ نفر)، بدون کمترین اعتنا به جرم و جنایتی که هر یک مرتکب شده بود، تخفیف در مجازات قائل شد.

در همین حال، با وجود ادعاهایی که در خصوص برخورد نژادپرستانه در مورد مجازات اعدام مطرح می‌شود، آمارها نشان می‌دهند که در مقایسه با متهمان سیاه‌پوست، زندانیان سفیدپوست احتمال بیشتری دارد که به دلیل قتل عمد به اعدام محکوم شوند و احتمال کمتری دارد که تخفیفی برای‌شان در نظر گرفته شود. تا پایان سال ۲۰۰۹، ترکیب نژادی محکومان به اعدام از این قرار بود: ۱۴۵۳



سفیدپوست، ۱۳۵۱ سیاه‌پوست، ۳۸۴ لاتین‌تبار، ۴۱ آسیایی‌تبار، ۳۸ سرخ‌پوست. گروه‌های مخالف مجازات اعدام به تعداد زیاد سیاه‌پوستان محکوم به اعدام در مقایسه با کل جمعیت سیاه‌پوستان اشاره می‌کنند و چنین نسبتی را ناشی از وجود نژادپرستی می‌دانند. احتمال قربانی قتل شدن برای آمریکاییان آفریقایی‌تبار شش برابر بیشتر و مرتکب قتل شدن هفت برابر بیشتر از آمریکاییان سفیدپوست است. با این حال، برای متهمان به قتل و آدم‌کشی نمی‌توان سهمیه تعیین کرد، و پلیس نیز باید بی‌اعتنا به هویت قومی و نژادی مرتکبان جنایت به اوضاع رسیدگی کند. البته، تردیدی وجود ندارد که در گذشته، عنصر نژادپرستی در اجرای حکم اعدام وجود داشته، به گونه‌ای که یک متهم سیاه‌پوست به دلیل قتل یا تجاوز به یک سفیدپوست به اعدام محکوم می‌شد، اما احتمال زیاد داشت که سفیدپوستی که به ارتکاب همین جنایت متهم شده محکوم به اعدام نشود. تعریف درست نژادپرستی این است که با یک نفر به دلیل هویت نژادی‌اش برخورد متفاوت یا شدیدتری صورت گیرد.

در عین حال، صرف نظر از ادعای دولت‌ها، هیچ روش کاملاً انسانی‌ای برای اعدام یک مجرم وجود ندارد. هر شکلی از اعدام باعث درد و رنج زندانی می‌شود، هرچند که برخی روش‌ها ممکن است کمتر دردآور باشند. ما این روش‌ها را اغلب به لحاظ رنج فیزیکی و جسمی ارزیابی می‌کنیم، و این در حالی است که عذاب روحی و روانی محکوم تا زمان اجرای حکم اعدام را ندیده می‌گیریم. اگر می‌دانستید که فردا قرار است در ساعت و دقیقه‌ی مشخصی اعدام شوید، الان چه احساسی داشتید؟

از سوی دیگر، ادعا می‌شود که آمار قتل‌ها در برخی ایالت‌ها در ماه‌های بعد از اعدام افزایش یافته است، و همچنین ادعا می‌شود

که اعدام، خشونت را در جامعه افزایش می‌دهد. با این حال، هیچ روش قطعی و دقیقی برای اثبات درستی یا نادرستی این ادعاها وجود ندارد.

در نهایت، استدلال می‌شود که مجازات اعدام نهایی‌ترین حد مجازات است، و مجرمان را از درجه‌ی انسانیت ساقط می‌کند و هرگونه فرصت بازپروری و مجال جبران دادن به آنان برای خدمت به جامعه را از بین می‌برد. شاید اعدام در مورد پلیدترین جنایت‌کاران قابل قبول باشد اما در مورد جرایم خفیف‌تر هنوز جای سؤال و بحث بسیار دارد.

### موضع ما در قبال مجازات اعدام چیست؟

آیا حکم اعدام را فقط باید در مورد مجرمانی که قتل‌های متعدد و فجیع مرتکب شده‌اند به عنوان یک اتانازی اجباری، و نه مجازات، به اجرا گذاشت؟ یا باید تمام افرادی را که به قتل عمد متهم شده‌اند اعدام کرد؟ در مورد جرایمی مانند تجاوزهای خشونت‌آمیز، تروریسم، و قاچاق مواد مخدر چطور؟ آیا این جرایم هم به هولناکی قتل نیستند؟ راه درست برخورد یا این قبیل جرایم چیست؟ (در برخی موارد خاص، قانون فدرال هم برای تروریسم و قاچاق مواد مخدر به مجازات اعدام قائل شده است.)

آیا اعدام‌ها باید به عنوان مجازات و به گونه‌ای به اجرا گذاشته شوند که بتوانند بیشترین اثر بازدارنده را روی ما بگذارند (مثلاً از تلویزیون پخش شوند، یا در ملأ عام انجام شوند)؟ آیا تماشای اعدام یک عامل بازدارنده است یا تنها نمایشی بیمارگونه برای چشم‌چران‌ها است؟ آیا اجرای اعدام باید کم‌وبیش شبیه یک اتانازی (مرگ خودخواسته) و به گونه‌ای باشد که مجرم را تا حد امکان از رنج فیزیکی و روانی خلاص کند؟ آیا منصفانه است که یک نفر را تا

آخر عمر حبس کنیم، یا این که چنین مجازاتی عملاً از اعدام هم بی‌رحمانه‌تر است؟ این مشکلی است که روز به روز جدی‌تر می‌شود، به ویژه با توجه به افزایش جمعیت نوجوانان و جوانانی که به «حبس ابد بدون آزادی مشروط» محکوم شده‌اند. اگر قاتلان را برای هم‌ه‌ی عمر حبس نکنیم، بعد از آزادی از زندان دوباره به ارتکاب جرایم فجیع مبادرت نمی‌ورزند؟ تعداد قابل توجهی از آنان عملاً این کار را می‌کنند.

پرسش دیگر این است که، نگه‌داری مجرمان در زندان برای جامعه چه هزینه‌ای در بر دارد؟ هفته‌ای ۵۰۰-۶۰۰ دلار آمریکا. با این حساب، در حال حاضر حدود ۸۰۰ هزار دلار آمریکا یا ۹۰۰ هزار پوند انگلیس برای یک زندانی که به ۳۰ سال حبس محکوم شده باشد صرف می‌شود. این هزینه برای زندانیانی که باید تحت تدابیر شدید امنیتی نگه‌داری شوند بسیار بیشتر است. در هر حال، به این پرسش‌ها باید به دقت فکر کرد تا بتوان به دیدگاه متوازی دست یافت.

**حبس ابد بدون آزادی مشروط: جایگزینی برای مجازات اعدام؟**  
بسیاری از مخالفان مجازات اعدام «حبس ابد بدون آزادی مشروط» را جایگزین مناسبی برای اعدام پلیدترین جنایت‌کاران می‌دانند. نظرسنجی‌ها نشان می‌دهند که «حبس ابد بدون آزادی مشروط» از حمایت وسیع کسانی برخوردار است که در نبود چنین حکمی با مجازات اعدام موافق‌اند. اگر «حبس ابد بدون آزادی مشروط» دقیقاً به اجرا گذاشته شود به معنی آن است که محکومانی که اکثر آنان جوان‌اند باید بدون هیچ‌امیدی سال‌های طولانی پشت میله‌های زندان زندگی کنند (میانگین سنی افرادی که به جرم آدم‌کشی دستگیر می‌شوند ۲۹ سال است)، و در اغلب مواقع

نیز دوستان و آشنایان‌شان به زودی آنان را به فراموشی می‌سپارند و این‌گونه به کلی از جامعه کنار گذاشته می‌شوند. در پایان سال ۲۰۰۹، بیش از ۴۶ هزار نفر در سراسر کشور به «حبس ابد بدون آزادی مشروط» محکوم شده بودند، که ۲۳۰۰ نفر از آنان را نوجوانان تشکیل می‌دادند. پنسیلوانیا بیشترین تعداد نوجوانان محکوم «به حبس ابد بدون آزادی مشروط» (۳۴۵ نفر) را دارد. ۷۹ زندانی در ۱۸ ایالت نیز به دلیل جرائمی که در ۱۳ یا ۱۴ سالگی مرتکب شده‌اند به همین مجازات محکوم شده‌اند.

به عبارت دیگر، با حبس ابد افرادی را به مرگ تدریجی محکوم می‌کنیم، با این تفاوت که کارکنان زندان و اعضای هیئت منصفه دیگر لازم نیست درگیر اعدام افراد شوند. این استدلال نیز مطرح می‌شود که اعمال این حکم راهکار آسانی برای اعضای هیئت منصفه خواهد بود، چون در این صورت لازم نیست به عذاب وجدان دچار شوند و خود را به دلیل صدور حکم مرگ و اعدام احتمالی فرد محکوم، ملامت کنند. همچنین، روشن است که بسیاری از زندانیانی که به «حبس ابد بدون آزادی مشروط» محکوم می‌شوند که از ابتدا به اعدام محکوم نشده‌اند. در وهله‌ی نخست، این دولت فدرال بود که سلب آزادی مشروط را در «قانون جامع کنترل جرایم»، مصوب سال ۱۹۸۴، تصویب کرد؛ قانون‌گذاران ایالتی هم از این رویه پیروی کردند، تا جایی که در سال ۲۰۰۵، چهل و نه ایالت به علاوه‌ی منطقه‌ی کلمبیا مجازات «حبس ابد بدون آزادی مشروط» را به تصویب رسانده بودند. در حال حاضر، آلاسکا تنها ایالتی است که این مجازات را ندارد.

اما آیا با استفاده از مجازات «حبس ابد بدون آزادی مشروط»، هزاران مشکل حل‌ناشده را برای حل و فصل به نسل‌های آینده

منتقل نمی‌کنیم؟ افزایش هزینه‌های بهداشتی زندانیان به موازات افزایش سن آنان یکی از عمده‌ترین مشکلات در بسیاری از ایالت‌ها است. برای مثال، بنا به برآوردها کنتاکی، با وجود جمعیت به نسبت اندک زندانیان‌اش، در سال ۲۰۱۰ بیست میلیون دلار صرف مراقبت‌های بهداشتی کرده است.

همچنین، مجازات «حبس ابد بدون آزادی مشروط» نه می‌تواند از کشته شدن کارکنان زندان و یا زندانیان دیگر جلوگیری کند یا اثر بازدارنده در این رابطه داشته باشد (محل وقوع ۲۹۹ قتل در سال‌های ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۶ زندان بوده است) و نه می‌تواند مانع از گروگان‌گیری برای پیشبرد برنامه‌ی فرار شود، چون محکومان به «حبس ابد بدون آزادی مشروط» با ارتکاب چنین جرائمی چیزی از دست نمی‌دهند. هر قدر هم تدابیر امنیتی در زندان‌ها شدید باشند، بالاخره همیشه کسی به فکر فرار می‌افتد و گاهی اوقات هم موفق می‌شود. اگر زندانی زمان نامحدودی برای برنامه‌ریزی فرار داشته باشد و در ازای آن بتواند زندگی از دست رفته‌اش را دوباره به دست آورد، این خودش انگیزه‌ای بسیار قوی برای فرار خواهد بود.

به علاوه، هیچ تضمینی وجود ندارد که دولت‌مردان آینده مجرمانی را که سال‌ها قبل زندانی شده‌اند، به توصیه‌ی کارشناسانی که اصولاً مخالف هرگونه مجازات‌اند، آزاد نکنند. ۲۰ یا ۳۰ سال بعد، به سختی می‌توان هولناکی جنایات مجرمان را به خاطر آورد و به سادگی می‌توان مدعی شد که آن‌ها اصلاح شده‌اند.

### مجازات اعدام و اثرات بازدارنده‌ی آن

از سوی دیگر، مدافعان مجازات اعدام استدلال می‌کنند که، اگر واقعاً خواهان کاهش ارتکاب جرائم از طریق اعمال مجازات‌های شدیدترایم، پس باید آماده باشیم که هر مجرمی را که مرتکب قتل

شده، فارغ از جنسیت، سن (بالتر از سن قانونی)، اختلالات روانی، و هویت قومی و نژادی‌اش اعدام کنیم. به همین منوال، دفاع از محکومان به اعدام باید بنا به قانون به موارد معقول و موجه محدود شود. درخواست‌های تجدید نظر نیز باید محدود شوند و امکان به تعلیق در آوردن احکام هم وجود نداشته باشد. باید مجازات اعدام را بدون تأخیر و با اطلاع‌رسانی کافی اجرا کنیم تا درسی برای تمام افراد مستعد بزهکاری باشد. برای این که مجازات اعدام عملاً بتواند به کاهش ارتکاب جرائم سنگین منجر شود، همه باید به شخصه بدانیم که اگر مرتکب بعضی از جرائم شویم، بدون تردید، حکم مرگ می‌گیریم و مطلقاً امیدی به تخفیف مجازات مان نخواهیم داشت.

### جانی یا روانی؟

آیا تبه‌کاران، مخصوصاً قاتلان (چون بحث ما در مورد مجازات اعدام است)، افراد جانی‌اند یا بیماران روانی؟ این نیز مسئله‌ی بسیار مهمی است که مجازات کردن افراد واقعاً مجنون چندان موجه و منطقی به نظر نمی‌رسد، حال آن که مجازات مؤثر افرادی که آگاهانه دست به شرارت زده‌اند موجه‌تر و منطقی‌تر به نظر می‌رسد. مطابق معمول، دیدگاه‌های مختلف و مغشوشی در این باره در جامعه وجود دارند. به نظر می‌رسد بعضی عقیده دارند که اصلاً چیزی تحت عنوان شرارت وجود ندارد، حال آن که اکثر ما این دیدگاه را نمی‌پذیریم که همه‌ی قاتلان را باید به حال خودشان گذاشت، و از مسئولیت اعمالی معاف‌شان کرد که ادعا می‌شود در شرایط جنون‌آمیز یا عاطفی مرتکب شده‌اند.

در ۲۰ ژوئن ۲۰۰۲، قضات دیوان عالی آمریکا، با رأی موافق در برابر ۳ رأی مخالف، در بررسی شکایت دولت ایالتی ویرجینا از اتکینز، حکم دادند که اعدام مجرمانی که به لحاظ ذهنی عقب‌افتاده

محسوب می‌شوند با متمم هشتم قانون اساسی کشور مغایرت دارد. فردی که بهره‌ی هوشی (آی‌کیو) او کمتر از هفتاد باشد عقب‌افتاده‌ی ذهنی محسوب می‌شود، و نمی‌توان او را به اعدام محکوم کرد.

آیا همیشه و در وهله‌ی نخست باید به سؤال «جانی یا روانی؟» جواب بدهیم تا بعد بتوانیم روش مؤثری برای برخورد با مجرمان مجنون پیدا کنیم؟ آیا باید نگران وضعیت روانی پلیدترین جنایت‌کاران باشیم؟ به عقیده‌ی موافقان مجازات اعدام، احتمال اندکی وجود دارد که نگه‌داری این مجرمان در زندان یا در بیمارستان روانی نفعی به حال آنان داشته باشد، و احتمال زیاد دارد که این مجرمان دوباره مرتکب جرم شوند؛ بنابراین، استدلال می‌کنند که اعدام این افراد اقدام بسیار مثبتی خواهد بود.

### آیا مجازات اعدام ظالمانه و یا غیرمعمول قلمداد می‌شود؟

متمم هشتم قانون اساسی «اعمال مجازات ظالمانه و غیرمعمول» و «تحمیل رنج غیرضروری در جریان اجرای حکم اعدام» را ممنوع کرده است. با این حال، قانون اساسی و متمم هشتم هرگز بر آن نبوده‌اند که «مرگ کاملاً بدون درد» را برای مجرمان تجویز کنند. قانون اساسی آمریکا در نسخه‌ی اصلی و اولیه، دار زدن را به عنوان شیوه‌ی مرسوم اعدام در نظر می‌گیرد، شیوه‌ای که در سال ۱۷۸۷ (تاریخ تصویب قانون اساسی) همیشه دردناک بود و معمولاً به خفگی بر اثر حلق‌آویز شدن اطلاق می‌شد. این پدیده که حلق‌آویز شدن محکوم (سقوط او از روی چارپایه و معلق ماندن‌اش در هوا) باید با چنان سرعت و شدتی اتفاق بیفتد که بلافاصله گردن او را بشکند و به از دست رفتن هشیاری‌اش ختم شود تا مدت‌ها ناشناخته بود و شاید بیشتر از یک قرن از ابداع آن نمی‌گذرد. در آن

زمان، دار زدن مجرمان در ملأ عام به عنوان بهترین روش موجود برای اعدام و عملی‌ترین راه اجرای حکم در نظر گرفته می‌شد. آنچه در متمم هشتم قانون اساسی تصویب شد در واقع منع مجازات‌های ظالمانه و غیرمعمولی مانند در آتش سوزاندن، به اسب بستن، چهارپاره کردن، له کردن با اجرام سنگین، یا به چرخ بستن و خرد کردن استخوان‌ها بود. در حال حاضر، در ایالت‌هایی که حکم اعدام را اجرا می‌کنند «تزریق کشنده» تنها گزینه است، مگر این که فرد محکوم روش دیگری تقاضا کند؛ در برخی ایالت‌ها، محکومان می‌توانند یک روش اعدام را ظالمانه و یا غیرمعمول بدانند و به آن اعتراض کنند.

در سال ۲۰۰۹ اوهایو پیشگام استفاده از ترکیب دارویی خاصی شد که نتیجه‌اش کاملاً رضایت‌بخش است و باعث رفع شکایات قانونی از این بابت در آن ایالت شده است. ایالت واشنگتن یک اعدام را به آن روش اجرا کرده، و در حال حاضر در کالیفرنیا نیز یکی از گزینه‌ها برای اجرای اعدام به شمار می‌رود. با این روش، احتمال این که فرد محکوم در جریان اعدام‌اش احساس درد کند عملاً وجود ندارد. تا پایان سال ۲۰۱۰ دست کم چهار روش قانونی برای اجرای حکم اعدام در آمریکا برقرار بود که همه‌ی آن‌ها مبتنی بر ضوابط قانون اساسی‌اند و سه مورد از آن‌ها در همان سال به کار گرفته شدند.

### نتیجه‌گیری

در نهایت، به نظر می‌رسد که تنها سه گزینه پیش روی ما قرار دارند: (۱) حفظ وضع موجود از طریق ابقای مجازات اعدام برای معدودی از پلیدترین قاتلان، به عنوان نوعی جزا برای جنایات هولناکی که مرتکب شده‌اند، مجازاتی که منجر به ازکاراندازی دائم این مجرمان می‌شود.



۲) لغو مجازات اعدام و پذیرش افزایش بالقوه‌ی آمار قتل‌ها، و در عین حال تلاش برای یافتن روش‌های دیگری برای کاهش جرائم سنگین.

۳) اجرای مجازات اعدام به شکل اکید و در ابعاد گسترده، و در نتیجه مشاهده‌ی کاهش جرائم سنگین، و در عین حال پذیرش این که خانواده‌های بی‌گناه قاتلان هم آسیب و رنج فراوان می‌بینند و اشتباهاتِ گاه‌به‌گاه، و شاید اجتناب‌ناپذیری، هم در این بین اتفاق می‌افتند.

بخش سوم  
اعدام در ایران معاصر

## دلایل و چالش‌های مخالفت با مجازات اعدام در ایران

بهنام دارایی‌زاده

دهم اکتبر «روز جهانی مبارزه با مجازات اعدام» است. اما برای حذف مجازات اعدام، آیا ضرورت دارد که درصد قابل ملاحظه‌ای از مردم، استدلال‌های مخالفان این مجازات را بپذیرند و با آنان همراه شوند؟ یا این که نهاد «دولت» می‌تواند – یا باید – بدون توجه به این که مردم چه فکر می‌کنند، مجازات اعدام را لغو کند؟

بر اساس گزارش‌های سازمان‌های مختلف حقوق بشری، از جمله آخرین گزارش سالانه‌ی سازمان «عفو بین‌الملل»، ایران همچنان پس از چین بالاترین شمار اعدام‌ها را دارد. و اگر بخواهیم نسبت جمعیتی چین و ایران را لحاظ کنیم، باید بگوییم که ایران، به نسبت جمعیتش، بالاترین شمار اعدام‌ها در کل جهان را دارد. بنابراین، لازم است که در کنار پرداختن به موضوعات عمومی و کلی درباره‌ی مجازات اعدام، به

وضعیت مشخص رژیم حقوقی-کیفری ایران به طور خاص هم اشاره شود. همچنین، پیش از پرداختن به نقش و اعتبار افکار عمومی در برقرار ماندن مجازات اعدام یا لغو آن، لازم است به استدلال‌های مخالفان این مجازات نیز توجه کنیم.

**یک. مجازات اعدام بازدارنده نیست.** یکی از هدف‌های اصلی و محوری اعمال مجازات‌ها این است که مانع از تکرار جرایم شوند. به سخنی دیگر، رژیم‌های کیفری مختلف، فراخور اهمیت هر جرمی، مجموعه‌ای از تدابیر تنبیهی و محدودکننده را برای مجرمان و خاطیان جامعه وضع کرده‌اند تا احتمال تکرار جرایم به حداقل ممکن برسد. البته این هدف اصلی مجازات در رژیم‌های کیفری به اصطلاح «سکولار» و «عرفی» است. در این نظام‌های کیفری سکولار، با اتکا به پژوهش‌های جامعه‌شناختی، بررسی‌های آماری، یافته‌های جدید جرم‌شناسی و غیره، مجازات یک جرم مشخص در طول زمان ممکن است که کم، یا در پاره‌ای مواقع، افزایش یابد. این در حالی است که در رژیم‌های کیفری مذهبی، مانند جمهوری اسلامی در ایران، مفهوم «جرم» در بسیاری از مواقع با «گناه» درآمیخته است؛ «مجازات» یک دستور شرعی ثابت و از پیش تعریف‌شده‌ی الهی قلمداد می‌شود - دستوری که قرار نیست الزاماً نسبتی با تغییرات اجتماعی، اقتصادی، و فرهنگی جامعه داشته باشد و یا با این تحولات تاریخی ارزیابی شود.

از سوی دیگر، سوبیه‌ی فردی اعمال مجازات‌های شرعی هم پرننگ است، تا این اندازه که گفته می‌شود اعمال مجازات‌ها در درجه‌ی نخست به سود خود مجرم (گناه‌کار) است. مجرم و گناه‌کار در همین جهان مجازات می‌شود تا در «آخرت» جزای الهی کم‌تری را تحمل کند. لذا، این گفته می‌تواند قابل دفاع باشد که: در چهارچوب «حدود اسلامی»، «امر مجرمانه» و خود «مجرم» کم‌ترین نسبت را با جامعه

و مقتضیات عینی آن دارد. البته پنهان نمی‌توان کرد که آنچه اشاره شد تنها دربارۀ مجازات‌های شرعی (حدود و قصاص) مصداق دارد. در نظام کیفری ایران، دسته دیگری از مجازات‌ها نیز اجرا می‌شود که در اصطلاح فقهی به آن‌ها مجازات‌های «تعزیری» می‌گویند - با این توضیح که این دسته از مجازات‌ها خاستگاه شرعی مشخصی ندارد (از جرایم کوچک رانندگی تا اختلاس‌های بزرگ مالی، همگی می‌توانند در زمره «جرایم تعزیری» طبقه‌بندی شوند). بنابراین، از قانون‌گذار جمهوری اسلامی و دستگاه قضایی حاکم انتظار می‌رود که، مانند هر رژیم حقوقی دیگری، اثرگذاری این دست از مجازات‌ها را از دریچۀ «کاهش شمار جرایم» ارزیابی کنند.

واقعیت این است که نه تنها در ایران، بلکه در سایر جوامعی که در آن‌ها «مجازات اعدام» اجرا شده است، این مجازات کارآیی قضایی مورد انتظار را نداشته است. پژوهش‌های پیرشماری در دست هست که نشان می‌دهد «مجازات اعدام» باعث کاهش دست کم معنادار جرایم نشده است. برای نمونه، از ابتدای قدرت‌گیری نظام جمهوری اسلامی، چندین هزار نفر در ایران در پیوند با جرایم مواد مخدر دستگیر، محاکمه، و اعدام شده‌اند. در حال حاضر، حتی برآوردها و اظهار نظرهای رسمی و دولتی نیز از آن حکایت دارند که این شمار بالای اعدام‌ها در ایران باعث کاهش موارد قاچاق یا مصرف مواد مخدر نشده است. جرم پدیده‌ای اجتماعی است، و اگر یک رژیم حقوقی نخواهد که این مؤلفه‌ی محوری را در نظر بگیرد، و نخواهد که به ریشه‌ها یا عوامل اجتماعی بروز جرایم پردازد، بی‌تردید در سیاست‌گذاری‌های کیفری خود شکست خواهد خورد.

دو. مجازات اعدام غیرقابل بازگشت است. یکی دیگر از اصلی‌ترین دلایل مخالفان «مجازات اعدام» این است که اگر خطایی در روند

رسیدگی‌های قضایی رخ دهد، این خطا و اشتباه به قیمت جان یک بی‌گناه تمام می‌شود و غیرقابل جبران است. «امکان اعاده‌ی دادرسی» از اصول شناخته‌شده‌ی هر دادرسی منصفانه‌ای است. این در حالی است که با اجرای احکام اعدام، امکان «اعاده‌ی دادرسی» در صورت اشتباه‌های قضایی، یا به دلیل یافتن هر شاهد و مستند دیگری، به کلی منتفی خواهد شد.

از سوی دیگر، آشکار است که دادرسی‌ها و رسیدگی‌های کیفری در ایران لزوماً منصفانه نیستند. در بسیاری از پرونده‌ها، به ویژه در پرونده‌های سیاسی-امنیتی یا جاسوسی و ...، ابتدایی‌ترین حقوق متهمان هم معمولاً رعایت نمی‌شود. حق دسترسی به وکیل انتخابی محدود است. متهم برای ماه‌ها ممکن است که در سلول‌های انفرادی نگاه داشته شود و ارتباط او با بیرون قطع باشد. دادگاه‌های غیرعلنی برگزار می‌شوند و هیچ نظارت بین‌المللی هم از سوی سازمان‌های مستقل حقوق بشری وجود ندارد. با توجه به چنین شرایطی، می‌توان برآورد کرد که احتمال بروز خطاها و بی‌قانونی‌های قضایی تا چه اندازه بالا است. این را نیز در نظر بگیرید که در جرایم مرتبط با مواد مخدر (که گفته می‌شود بیش از هشتاد درصد اعدام‌ها در ایران مربوط به آن‌ها است)، تنها یک قاضی در «دادگاه‌های انقلاب» عهده‌دار پرونده است، دادگاهی که نفس وجود و فعالیت آن غیرقانونی و حتی مغایر با خود قانون اساسی ایران است.

سه. مجازات اعدام نسبتی با اجرای عدالت ندارد. گفته می‌شود که تحقق عدالت از اهداف اصلی اجرای مجازات است، به این معنا که از یک طرف قربانی باید بتواند خسارت‌های واردآمده به خود را جبران کند و از طرف دیگر، در چهارچوب اصول و ضوابط یک دادرسی منصفانه، با مجرم با هدف اصلاح و برگشت آنان به جامعه برخورد شود. از

ایرادهای اصلی به «مجازات اعدام»، یکی هم این است که امکانی برای اصلاح و بازگشت مجرم به جامعه باقی نمی‌گذارد. به این معنا که، حتی اگر هیچ خطای قضایی نیز رخ نداده باشد و مجرم به واقع «گناه‌کار» باشد، دیگر امکان یا فرصتی برای اصلاح یا حتی جبران خسارت‌های واردآمده وجود ندارد.

از سوی دیگر، یکی از مسائل اصلی مجازات شرعی «قصاص نفس» این است که مفهوم پیچیده و چندوجهی «عدالت» به خون‌خواهی و «انتقام شخصی» تقلیل داده می‌شود. روشن است که فردی که عزیزی را از دست داده، به لحاظ عاطفی یا روانی، توان تصمیم‌گیری درست یا توان تشخیص امر عادلانه را ندارد. ایراد اصلی در «قصاص نفس» این است که دستگاه قضایی اسلامی خود را کنار می‌کشد و تصمیم‌گیری درباره‌ی مجرم را به فرد یا افرادی وا می‌گذارد که زخم‌خورده و عزادارند، احتمالاً دانش و تخصص لازم را ندارند، و حتی ممکن است که به لحاظ فردی خودشان انسان‌های اخلاق‌گرایی نباشند. افرادی که در چنین وضعیتی قرار دارند و به لحاظ روحی و روانی آسیب دیده‌اند توان تشخیص امر عادلانه را ندارند، و در نهایت همه چیز ممکن است که به «انتقام شخصی» فروکاسته شود.

**چهار. اعدام یک قتل برنامه‌ریزی‌شده و بازتولید خشونت است.** در بند پیش درباره‌ی مجازات «قصاص نفس»، اشاره شد که در چهارچوب رژیم جزایی اسلامی، دولت یا، در معنای فقهی، «حاکم» خود را کنار می‌کشد، و در نهایت مقدمات قتل دیگری را فراهم می‌آورد. در همین حال، جامعه نیازمند آرامش است و نیاز دارد که با نفس قتل و خشونت و کشتن مقابله شود. واقعیت این است که اعدام مجرم در ملاً عام چیزی جز تماشای نمایش دولتی مرگ نیست، و در نهایت به نفرت‌پرانی بیشتر و بازتولید گسترده‌تر خشونت خواهد انجامید. اما

پنهان نمی‌توان کرد که در این میان، ساختارهای سیاسی-اجتماعی بسته و استبدادی می‌توانند از این شرایط به سود خود استفاده کنند و از «اعدام در ملأ عام» یا «نفس وجود مجازات مرگ» در راستای تحکیم کنترل اجتماعی، سیاست‌های امنیتی، و هراس‌آفرینی در جامعه بهره‌گیرند.

**پنج. اعدام مجازاتی بدنی است.** یکی از دستاوردهای اصلی رژیم‌های کیفری نوین این است که «تن» یا «بدن» مجرم، دیگر موضوع مجازات نیست. اگر همین امروز به اسناد متفاوت حقوق بشری مراجعه کنید، متوجه می‌شوید که «مجازات بدنی» را به عنوان «شکنجه» محسوب می‌کنند. برای نمونه، اگر فردی محکوم به مجازات شلاق شده باشد، یا متهم به جرمی باشد که مجازات آن شلاق است، برابر قوانین یا رویه‌ی حقوقی بسیاری از کشورهای توسعه‌یافته، می‌تواند تقاضای پناهندگی کند. در حالی که برابر موازین جزایی اسلام (مشخصاً در حدود و قصاص) «بدن مجرم» موضوع اصلی و محوری مجازات‌هاست. در سراسر فقه اسلامی جرمی نیست که مجازات آن به نوعی با تن یا بدن مجرم مرتبط نباشد. تمامی مجازات‌های اصلی اسلامی بدنی‌اند: «شلاق»، «رجم» (سنگسار)، «بریدن دست و پا» (در سرقت مستوجب حد و محاربه)، و «قصاص عضو» و غیره از این جمله‌اند. «اعدام» هم مجازاتی «بدنی» است که تمامیت جان و هستی مجرم را هدف قرار می‌دهد.

در ایران، «مجازات مرگ» یا می‌تواند همانند «ارتداد» و «قصاص نفس»، جنبه‌ی شرعی مشخصی داشته باشد، یا مانند جرایمی نظیر «اخلال در نظام بانکی کشور» یا «قاچاق مواد مخدر»، هیچ‌خاستگاه و وجه شرعی و مذهبی روشنی هم نداشته باشد. اما در هر حال و با هر تفسیری، در نهایت یک مجازات شدید بدنی محسوب می‌شود که بنا به



معیارهای رژیم‌های کیفری در کشورهای توسعه‌یافته، بدوی و ارتجاعی است.

حال که به برخی از اصلی‌ترین دلایل مخالفان اعدام، مشخصاً با توجه به رژیم کیفری حاکم در ایران، اشاره شد، باید به مسئله‌ی اساسی دیگری توجه کرد: اگر مردم در نهایت این استدلال‌ها را نپذیرند و افکار عمومی همچنان بر این عقیده باشد که «مجازات اعدام»، دست کم در پاره‌ای از جرایم عمده، لازم است، واکنش یک دولت متری و مسئول چه باید باشد؟ آیا باید پی‌گیر خواست عمومی باشد یا، مستقل از این که مردم چه فکری کنند، مجازات اعدام را لغو کند؟

بسیاری از پژوهشگران حقوقی بر این باورند که «حق حیات» در زمره‌ی «حقوق طبیعی» است. اندیشه‌ی «حقوق طبیعی» هم بنیان نظام «حقوق بشر» در شکل کنونی است. بر اساس این اندیشه، انسان‌ها به صرف انسان بودن یا بنا به طبیعت ذاتی خود حائز مجموعه‌ای از حقوق و آزادی‌ها هستند. در یک اندیشه‌ی مذهبی حق‌محور، معمولاً گفته می‌شود این آفریدگار است که این حقوق و آزادی‌ها را به بندگان خود اعطا کرده است. در گفتمان مذهبی، معمولاً به این قبیل حقوق «حقوق الهی» می‌گویند. در حالی که در یک باور «زمینی» و سکولار، «طبیعت» جای «خدا» را می‌گیرد و انسان‌ها، بدون این که لازم باشد به خدایی معتقد باشند، به طور «طبیعی» از این حقوق و آزادی‌ها برخوردار دانسته می‌شوند.

پذیرش اندیشه‌ی «حقوق طبیعی» پیامدهای متفاوتی دارد. اولین آن‌ها این است که این حقوق و آزادی‌ها به طور «پیشینی» تعریف می‌شوند، و بسته به «شناسایی» یا «تأیید» هیچ نهاد، مذهب، یا قدرتی نیستند. به سخن دیگر، حتی اگر حکومت‌ها یا سایر نهادها یا قدرت‌های عمومی بخواهند که این حقوق و آزادی‌ها را نادیده بگیرند، نمی‌توانند که منکر

وجود آن‌ها باشند. «حق حیات»، به اعتبار آن که در زمره‌ی مهم‌ترین «حقوق طبیعی» به شمار می‌رود، وجودش بسته به شناسایی دولت‌ها یا عموم مردم نیست و نبایستی که به آن‌ها بیش از حد اهمیت داد. در خود ایران، واقعیت این است که به رغم تمامی استدلال‌هایی که مخالفان مجازات اعدام، آن هم با توجه به ساختار سیاسی-حقوقی جمهوری اسلامی، ارائه می‌دهند، این مجازات همچنان مورد تأیید بخش قابل ملاحظه‌ای از مردم ایران است. این «مردمی» هم که از آن‌ها نام می‌بریم الزاماً موافقان و همراهان ایدئولوژیک نظام جمهوری اسلامی نیستند. بسیاری از آن‌ها حتی ممکن است که در شمار مخالفان یا منتقدان جدی سیاست‌ها و برنامه‌های اجتماعی، فرهنگی، و سیاسی جمهوری اسلامی نیز باشند. اما با این حال، به طور قاطع از سیاست‌های خشن جمهوری اسلامی، در برخورد با مجرمان و قاچاقچیان مواد مخدر، یا آن دسته از به حاشیه رانده‌شدگان اجتماعی که «اراذل و اوباش» خوانده می‌شوند، حمایت کنند.

در نتیجه، احقاق هیچ یک از «حقوق طبیعی»، از جمله «حق حیات»، را نباید به آرای عمومی وا گذاشت و چنین کاری لازم نیست. «حق ازدواج همجنس‌گرایان» یا «وجود آزادی‌های مذهبی» نیز چنین وضعیتی دارند، و دلیلی ندارد که از عموم مردم در این باره نظرخواهی کرد. آن چه نیاز است وجود یک دولت مسئول و مترقی است، و نه حمایت عموم و گسترده‌ی مردمی. روشن است که وضعیت مطلوب این است که عموم مردم از این قبیل حقوق و آزادی‌های اساسی پشتیبانی کنند؛ اما دولت‌های مسئول و مترقی نباید در انتظار «تأیید عمومی مردم» بمانند. دولت‌ها مسئول هستند که حقوق و آزادی‌های اساسی، از جمله «حق حیات»، را تأمین کنند، حتی اگر درصد قابل ملاحظه‌ای از مردم نیز با آن‌ها مخالف باشند.

## از شعار «اعدام باید گردد» تا هشتگ «اعدام نکنید»

مریم فومنی

سال‌هاست که هر چند روز یک بار در یکی از شهرهای ایران، آفتاب نزده، مأموران زندان، یک نفر، گاهی چند نفر و گاه حتی چند ده نفر را چشم‌بند می‌زنند، به پای چوبه‌ی دار می‌برند، چند پله بالاتر از زمین روی یک بلندی کوتاه، طناب را دور گردن‌شان می‌اندازند و چند دقیقه‌ی بعد، گاه در سکوت حیات زندان، گاه در میان هلهله یا بهت جمعیتی که در میدان شهر دور چوبه‌ی دار جمع شده‌اند، زیر پایشان را خالی می‌کنند. طناب دور گردن محکوم محکم می‌شود، نفس‌اش بند می‌آید و اعدام می‌شود.

این‌ها البته خوش‌اقبال‌ها هستند و بسیاری دیگر از محکومان به مرگ، به‌ویژه در دهه‌ی نخست پس از انقلاب، تیرباران شدند، سربریده شدند، از بالای بلندی پرت شدند یا سنگسار شدند.

به‌رغم لغو یا توقف صدور و اجرای حکم اعدام در بسیاری از کشورهای جهان، ایران همچنان جزو ۲۰ کشوری است که به صورت مرتب اعدام می‌کند و سال‌هاست که پس از چین، بالاترین رتبه‌ی اعدام در جهان را دارد.

در ایران، گستره‌ی جرائمی که ارتکاب آن‌ها یا متهم شدن به ارتکاب آن‌ها می‌تواند مجازات اعدام را در پی داشته باشد، از قتل و تجاوز و سرقت مسلحانه و قاچاق مواد مخدر تا همجنس‌گرایی و رابطه‌ی جنسی خارج از ازدواج و نوشیدن مشروبات الکلی و فعالیت‌های مدنی-سیاسی و عقاید مذهبی را در برمی‌گیرد. طیفی چنان گسترده که اگر شهروند جمهوری اسلامی ایران هستیم و هنوز اعدام نشده‌ایم، جزو خوش‌شانس‌ها بوده‌ایم.

واکنش مردم به این اعدام‌ها چه بوده است؟ مردمی که ممکن است نزدیکان‌شان اعدام شده باشند، مردمی که ممکن است هنگام عبور از میدان شهر شاهد اعدام در ملاءعام بوده باشند، یا مردمی که مرتب خبر اعدام را در رسانه‌ها می‌خوانند و می‌بینند و می‌شنوند.

ما نمی‌دانیم که چه درصدی از مردم ایران مخالف اعدام هستند اما می‌دانیم که دست‌کم در چهاردهه‌ی گذشته، با ادامه‌ی اعدام در جمهوری اسلامی، مخالفت با اعدام نیز در گوشه و کنار ایران جریان داشته است. گاه به شکل زمزمه‌هایی بسیار کم‌جان که به جایی نرسیده و گاه آنقدر پرتعداد و قوی که حتی توانسته منجر به توقف یک حکم اعدام و تغییر رویه‌ی حکومت نسبت به اجرای مجازات مرگ شود. این گزارش مروری بر تلاش‌ها و کمپین‌های ۴۰ سال اخیر در مخالفت با اعدام در ایران است.

**ضرب شصت حکومت اسلامی به مخالفان لایحه‌ی قصاص**

از شعار «اعدام باید گردد» تا هشتگ «اعدام نکنید»

انقلاب ۱۳۵۷ با شعار «مرگ بر شاه» و «این شاه آمریکایی اعدام باید گردد» شروع شد. انقلابیون دست‌شان به شاه نرسید اما از همان روزهای نخست در پشت‌بام مدرسه‌ی رفاه، محل استقرار آیت‌الله روح‌الله خمینی، ابتدا مقامات عالی‌رتبه‌ی حکومت پهلوی را تیرباران کردند. سپس نوبت به تعداد زیادی از ساواکی‌ها و نزدیکان به حکومت رسید، بعد روسپی‌ها و بعد مخالفان سیاسی.

عکس جسدهای تیرباران شده، با افتخار در روزنامه‌ها چاپ می‌شد و کمتر کسی معترض این اعدام‌ها بود. شعارهای «مرگ بر...» و «...اعدام باید گردد» همچنان ادامه داشتند و بر دیوارها نوشته می‌شدند: مرگ بر ضد ولایت فقیه، مرگ بر منافق، مرگ بر بهائی، منافق زندانی اعدام باید گردد، ...

احتمالاً گمان می‌رفت که دایره‌ی اعدام‌ها به همین «ضدانقلاب‌ها» و «خرابکاران» و «فاحشه‌ها» و «بی‌دین‌ها» محدود بماند. خیلی زود اما لایحه‌ی حدود و قصاص در دستور کار حکومت جدید قرار گرفت. لایحه‌ای که مجازات مرگ را برای گستره‌ی وسیعی از جرائم تعیین کرده بود و با بازگشت به دوران قاجار، به دنبال اجرای شیوه‌های خشن و زجرکش کردن محکومان اعدام بود. شیوه‌هایی همچون گردن زدن، سنگسار کردن، پرتاب از بلندی، به صلیب کشیدن و شلاق زدن قبل از اعدام.

در پی مطرح شدن این لایحه بود که اولین زمزمه‌های جدی مخالفت با اعدام از سوی برخی از حقوق‌دانان مطرح شد. جبهه‌ی ملی از جمله مخالفان جدی این لایحه بود و برخی گروه‌ها، از جمله انجمن‌های مدافع حقوق زنان که پس از انقلاب تشکیل شده بودند و مخالفان سیاسی جمهوری اسلامی اعم از مجاهدین خلق و برخی نیروهای چپ، نیز از مخالفان این لایحه بودند.

مهم‌ترین مخالفت با لایحه‌ی قصاص، فراخوانی بود که جبهه‌ی ملی برای راهپیمایی در ۲۵ خرداد داد. این فراخوان البته منحصر به مخالفت با لایحه‌ی قصاص نبود. جبهه‌ی ملی طی این فراخوان از مردم خواسته بود که در اعتراض به مسائلی همچون «تعطیلی دانشگاه‌ها، زیرپا نهاده شدن آزادی‌های فردی و اجتماعی، از بین رفتن امنیت قضائی، تحقیر و توهین به زنان و لویج احزاب و بازسازی نیروی انسانی» به خیابان فردوسی تهران بیایند.

روح‌الله خمینی، رهبر وقت جمهوری اسلامی، صبح همان روز با اعلام موضع شدید علیه این فراخوان، مخالفت با قصاص را قیام در برابر قرآن و مقابله با اسلام دانست و جبهه‌ی ملی را مرتد اعلام کرد. در پی این سخنرانی موتور سواران و حامیان کفن‌پوش حکومت با چوب و زنجیر و سلاح گرم به خیابان فردوسی ریختند. بسیاری از افرادی که به فراخوان جبهه‌ی ملی به خیابان آمده بودند زخمی و بازداشت شدند. هم‌زمان شمار زیادی از رهبران جبهه‌ی ملی بازداشت شده و باقی آنها تا مدت‌ها مخفی شدند. به این ترتیب، اولین صدای بلند مخالفت با اعدام به شدت سرکوب شد و تا سال‌ها صدایی در مخالفت با اعدام، و به‌ویژه اعدام مجرمان عادی و غیرسیاسی، شنیده نشد.

### خانواده‌های خاوران و شکستن سکوت علیه اعدام

در سال‌های دهه‌ی ۶۰ به‌رغم اعدام هزاران زندانی سیاسی و غیرسیاسی، حکومت هرگونه اعتراضی را به شدت سرکوب می‌کرد. خانواده‌های زندانیان سیاسی اعدام‌شده گاه حتی اجازه‌ی عزاداری در خانه‌ها و بر مزار عزیزان‌شان را هم نداشتند و پاسخ هر اعتراضی بازداشت و تهدید بود. با وجود این، خانواده‌های فعالان سیاسی اعدام‌شده و زندانیان سیاسی در خطر اعدام از پاییز ۱۳۶۰ بارها با مراجعه‌ی دسته‌جمعی به

از شعار «اعدام باید گردد» تا هشتگ «اعدام نکنید»

مجلس شورای اسلامی، دفاتر مقامات ارشد جمهوری اسلامی و دادگستری و همچنین ارسال نامه‌هایی خطاب به مسئولان وقت به این اعدام‌ها اعتراض کردند و خواهان پاسخگویی مقامات مسئول شدند. اما این اعتراضات و نامه‌ها هیچ‌گاه پاسخ داده نشد و در رسانه‌ها انعکاس نیافت.

خانواده‌های اعدام‌شدگان چند بار اقدام به تجمع‌های خیابانی در اعتراض به این اعدام‌ها کردند. در یکی از نخستین اقدام‌ها، در آذر ۱۳۶۷ و هم‌زمان با اعلام تدریجی خبر اعدام‌ها به خانواده‌ها، حدود ۲۰۰ تن از خانواده‌های اعدام‌شدگان از تهران و شهرهای دیگر در خاوران گردهم آمدند و تصمیم گرفتند با تجمع در اتوبان منتهی به گورستان خاوران صدای اعتراض‌شان را بلند کنند. خاطره معینی، که برادرش هیبت‌الله یکی از اعدام‌شدگان تاپستان ۶۷ بود، آن روز را چنین به یاد می‌آورد: «ما می‌خواستیم از جلوی خاوران تا اتوبان عکس‌های بچه‌ها را بگیریم به قصد اینکه بیایم به اتوبان تا مردم بفهمند که بچه‌هایمان را کشته‌اند. عکس‌ها را گرفتیم و آمدیم. سر اتوبان صد تا ماشین سپاه آمد و محاصره‌مان کردند. ما همان‌جا روی زمین نشستیم. ماشین‌ها هم می‌آمدند، می‌ایستادند. خیلی از راننده‌ها، خیلی از مسافران اتوبوس‌ها پیاده می‌شدند و می‌گفتند چی شده؟ می‌گفتیم بچه‌هایمان را کشته‌اند، این هم عکس‌هایشان است. اما مأمورها ریختند و ما را زدند و بازداشت کردند.»

خانواده‌ی اعدام‌شدگان سیاسی در اواخر آذر ۱۳۶۷ بار دیگر تصمیم به تجمع گرفتند. این بار حدود ۳۰-۴۰ نفر بودند و می‌خواستند از اتوبان خاوران به سمت میدان خراسان تهران راهپیمایی کنند. اما مأموران امنیتی این بار هم در همان ابتدای راه با خشونت آنها را متوقف کرده و تعداد زیادی را بازداشت کردند. سومین تجمع اعتراضی به اعدام

زندانیان سیاسی روز ۵ دی ۱۳۶۷ در مقابل کاخ دادگستری تهران بود. حدود ۸۰ تن از خانواده‌های اعدام‌شدگان در پیاده‌رو منتهی به کاخ دادگستری تجمع کرده بودند و می‌خواستند نامه‌ی دادخواهی‌شان را به دادگستری بدهند. این تجمع به دلیل حضور خبرنگاران خارجی همچون دفعات قبل با خشونت مأموران امنیتی مواجه نشد اما تجمع‌کنندگان پس از دو ساعت از سوی مأموران متفرق شدند. شماری از شرکت‌کنندگان این تجمع بازداشت شدند و دو تن از آنها به مدت دو ماه در سلول‌های انفرادی اوین حبس بودند.<sup>۱</sup>

خانواده‌های اعدام‌شدگان و شمار اندکی از افرادی که مخالف این اعدام‌ها بودند از سال ۱۳۶۷، پس از اعدام دسته‌جمعی هزاران زندانی سیاسی هر ساله در سالگرد این اعدام‌ها به گورستان خاوران، یکی از محل‌های دفن اعدام‌شدگان می‌روند. تعداد شرکت‌کنندگان در این مراسم بسیار اندک است و همواره با برخورد نیروهای امنیتی مواجه می‌شود، برخوردی که گاه به خشونت و بازداشت شرکت‌کنندگان نیز منتهی می‌انجامد. با این حال، یکی از صداهای اعتراض علیه اعدام در چند دهه‌ی گذشته از این گورستان و خانواده‌های اعدام‌شدگان سیاسی به گوش رسیده است.

از «زنان بی‌گناه» را اعدام نکنید تا عمومی شدن اعتراض‌ها به  
«اعدام»

---

۱. عدالت برای ایران، داستان ناتمام مادران و خانواده‌های خاوران، سه دهه جست‌وجوی حقیقت و عدالت، ۱۳۹۴، لندن، صص ۱۰۷-۱۰۹. قابل دسترسی در [اینجا](#).



از شعار «اعدام باید گردد» تا هشتگ «اعدام نکنید»

در اوایل دهه‌ی هشتاد پرونده‌های برخی از زنانی که به‌خاطر ارتکاب به قتل محکوم به اعدام شده بودند و افکار عمومی آن‌ها را «بی‌گناه» می‌دانست، به رسانه‌ها راه یافت و جرقه‌ای برای اعتراض به اعدام شد. محکومیت به اعدام افسانه نوروژی، زنی که در سال ۱۳۷۶ شریک همسرش را کشته بود، یکی از اولین صداهای «اعدام نکنید» را در جامعه‌ی ایران بلند کرد. افسانه نوروژی می‌گفت که آن مرد قصد تجاوز به او را داشته است.

در همان دوره، حکم اعدام نازنین فاتحی، زن جوانی که در سال ۱۳۷۴ در ۱۷ سالگی، پسر جوانی را به ضرب چاقو به قتل رسانده بود نیز به رسانه‌ها راه یافت. نازنین نیز می‌گفت در دفاع از خود و برادرزاده‌ی نوجوانش مرتکب قتل شده است.

مخالفان اعدام دو زن می‌گفتند که آنها در هنگام «دفاع مشروع» مرتکب قتل شده‌اند و نباید اعدام شوند. بر اساس قانون مجازات اسلامی اگر کسی برای دفاع از جان و مال و «ناموس» خودش مرتکب قتل شود، قصاص نمی‌شود.

علاوه بر فضای بازتر رسانه‌ای در دهه‌ی هشتاد، ورود وکلای معروف، و به‌ویژه وکلای مدافع حقوق زنان، به این پرونده‌ها توانست توجه افکار عمومی در داخل و خارج از ایران را به این احکام اعدام جلب کند. وکالت افسانه نوروژی را عبدالصمد خرمشاهی، از وکلای سرشناس پرونده‌های جنجالی، و وکالت نازنین فاتحی را محمد مصطفایی و شادی صدر، از فعالان شناخته‌شده‌ی حقوق زنان، بر عهده داشتند. وکلایی که البته پس از صدور حکم اولیه‌ی اعدام، پرونده را در دست گرفته بودند اما با اعتقاد به تأثیر رسانه‌ای کردن چنین پرونده‌هایی آن را از یک دعوی شخصی و خصوصی به یک مسئله‌ی عمومی تبدیل کردند.

افسانه و نازنین در اثر این تلاش‌ها از چوبه‌ی دار نجات پیدا کردند و اعدام نشدند. افسانه یک بار تا نزدیکی چوبه‌ی دار رفت و حکم اعدامش با دستور رئیس قوه قضائیه متوقف شد. در نهایت، دولت با پرداخت دیه به خانواده‌ی مقتول رضایت آنها را جلب کرد و افسانه پس از هشت سال حبس در سال ۱۳۸۳ آزاد شد. نازنین هم در سال ۱۳۸۵ پس از تحمل ۱۱ سال حبس تیرئه شد.

کبری رحمان‌پور، زن جوانی که مادرشوهرش را کشته بود، اگرچه به خاطر دفاع مشروع مرتکب قتل نشده بود اما افکار عمومی جامعه طرفدار او بود و پس از شنیدن قصه‌ی زن جوان فقیری که به اجبار با مردی سال‌ها بزرگ‌تر از خود صیغه کرده و بعد از مدتی از خانه بیرونش کرده بودند، احساس همدلی می‌کرد و او را مستحق اعدام نمی‌دانست. حتی قاضی‌ای که برایش حکم اعدام صادر کرده بود، اشک می‌ریخت و به وکیل او گفته بود: «به لحاظ انسانی از شنیدن سرنوشت این زن متأثر شدم، اما به لحاظ قانونی راهی به جز صدور حکم قصاص نداشتم.»

وکالت کبری را هم عبدالصمد خرمشاهی بر عهده داشت و سال‌ها در داخل و خارج از کشور کمپین‌های زیادی برای آزادی او تشکیل شده بود. در نهایت، هر چند این تلاش‌ها منجر به جلب رضایت شاکیان پرونده نشد اما کبری در سال ۱۳۹۲ پس از ۱۳ سال با تأمین وثیقه آزاد شد.

اما همه‌ی زنان محکوم به اعدامی که پرونده‌ی آنها به رسانه‌ها کشیده شد و برای‌شان کمپین‌های «اعدام نکنید» به راه افتاد، اینقدر خوش‌شانس نبودند.

دلارا دارابی، شهلا جاهد، فاطمه پژوه، راحله زمانی و ریحانه جباری از مشهورترین زنان محکوم به اعدامی بودند که به‌رغم تلاش‌های

از شعار «اعدام باید گردد» تا هشتگ «اعدام نکنید»

گسترده‌ی داخلی و بین‌المللی، در نهایت به دار آویخته شدند. این تلاش‌ها اما فارغ از نتیجه‌ی نهایی آن توانست بحث مخالفت با اعدام را به عرصه‌ی عمومی بکشاند، بحثی که پیش از آن یکی از تابوها و خطوط قرمز تعیین شده از سوی حکومت بود.

علاوه بر پرونده‌های اعدامی که به همت وکلای حقوق بشری، رسانه‌ای و عمومی می‌شدند، باز شدن پای فعالان حقوق زنان به بندهای عمومی زندان در اواسط دهه‌ی ۸۰ یکی دیگر از اتفاقاتی بود که به افزایش توجه به محکومان به اعدام انجامید. با اوج گرفتن فعالیت‌های جنبش زنان در دهه‌ی ۸۰ بازداشت آنها هم بیشتر شد. در بسیاری از مواقع قضات دادگاه برای تحقیر فعالان زن یا مجازات مضاعف، آنها را به جای بندهای امنیتی و سیاسی، به بند عمومی زنان و در میان مجرمان عادی‌ای می‌فرستادند که بسیاری از آنها محکوم به اعدام بودند. فعالان حقوق زنان در داخل زندان با زنان محکوم به اعدام هم‌بند و گاه همسفره می‌شدند و این بار زندگی و حرف‌های آنها را به جای روزنامه‌ها و سایت‌های خبری و جلسات دادگاه، از نزدیک و چهره به چهره دنبال می‌کردند.

راحله زمانی، زنی که به اتهام قتل همسرش به اعدام محکوم شده بود، یکی از این زنان بود. محبوبه حسین‌زاده و ناهید کشاورز، از فعالان کمپین یک میلیون امضا که در فروردین ۱۳۸۶ بازداشت و به بند عمومی اوین فرستاده شده بودند، پس از آزادی از زنان وضعیت را حله را با دیگران در میان گذاشتند. برای او وکیل گرفتند و تلاش کردند که با سفر به روستای خانواده‌ی همسرش در اردبیل رضایت آنها را جلب کنند. این تلاش‌ها بعدتر در آذر ۱۳۸۶ هنگامی که من به همراه جلوه جواهری در زندان، هم‌بند را حله بودیم ادامه پیدا کرد. شبی که را حله را برای اعدام به پای چوبه‌ی دار بردند، وکیل او و بسیاری از فعالان زنی که

برای توقف این حکم اعدام تلاش می‌کردند پشت در زندان اوین بودند. در نتیجه‌ی این تلاش‌ها، در آخرین لحظات، پای چوبه‌ی دار حکم توقف اعدام راحله از سوی رئیس قوه‌ی قضائیه به زندان رسید. هرچند دو هفته بعد، ۱۲ دی ماه ۱۳۸۶ در یک اقدام ناگهانی و بدون اطلاع دادن به وکیلش، راحله اعدام شد. آن شب هم شماری از اعضای مادران صلح، فعالان حقوق زنان و مردم عادی که خواهان توقف این حکم بودند، تا صبح در مقابل در زندان اوین بودند.

افرادی که خواهان توقف احکام اعدام بودند در آن سال‌ها شب‌های زیادی را جلوی درهای اوین به صبح رساندند. شب‌هایی که گاه به بخشش محکوم به اعدام در آخرین لحظات منجر می‌شد و گاه به اعدام او. این اعتراض‌ها اما پس از اعدام هم ادامه پیدا می‌کرد. چنانکه پس از اعدام راحله زمانی، هم‌بندی‌هایش در هر فرصتی از او و شب اعدامش نوشتند و نمایشنامه‌ای با محوریت اعدام او در یکی از دانشگاه‌های تهران اجرا شد. اعدام ریحانه جباری هم نقطه‌ی پایانی بر کمپین بزرگ بین‌المللی «نجات ریحانه» نبود. شعله پاکروان، مادر ریحانه، حتی پس از اعدام دخترش هم، تلاش علیه اعدام را متوقف نکرد. او تا وقتی که در ایران بود به دیدار خانواده‌های اعدام‌شدگان و محکومان به اعدام می‌رفت و در کنار آنها برای توقف اعدام تلاش می‌کرد. وقتی هم که در اثر تهدیدها و آزارهای نیروهای امنیتی مجبور به ترک ایران شد، با راه‌اندازی «بنیاد ریحان» تلاش‌هایش را برای لغو اعدام ادامه داد.

این تجمع‌ها فقط منحصر به شب‌های اعدام و جلوی در زندان‌ها نبود و گاه صدای «اعدام نکنید» در خیابان‌های شهر هم بلند می‌شد. **تجمع** شماری از دانشجویان و فعالان حقوق زنان به همراه خانواده‌ی برخی از زنان محکوم به اعدام مهرماه ۱۳۸۵ در برابر دفتر سازمان ملل در

از شعار «اعدام باید گردد» تا هشتگ «اعدام نکنید»

تهران یکی از این نمونه‌هاست. تجمع‌کنندگان خواهان توقف حکم شماری از زنان محکوم به اعدام، از جمله کبری رحمان‌پور، نازنین فاتحی، شهلا جاهد و فاطمه حقیقت‌پژوه، بودند و می‌خواستند در این رابطه با نمایندگان سازمان ملل صحبت کنند. اما نیروی انتظامی با بازداشت ۳۰ نفر از شرکت‌کنندگان در این تجمع، مانع از ادامه‌ی آن شد.

### جنبش زنان، پرچمدار مخالفت با اعدام

جنبش زنان ایران که در دهه‌ی ۸۰ در اوج خود قرار داشت و توانسته بود با راه‌اندازی گروه‌های مختلف نیروهایش را سازمان‌دهی کند، یکی از مهم‌ترین پرچمداران مخالفت با اعدام بود. این مخالفت‌ها از اعتراض به اعدام زنانی که اغلب قربانیان خشونت و تبعیض بودند آغاز شد و کم‌کم در میان تلاش‌ها برای توقف احکام اعدام زنان، صدای مخالفت با اصل اعدام نیز شنیده می‌شد. بسیاری از وکلایی که در آن سال‌ها دفاع از محکومان به اعدام را برعهده داشتند، فعالان سرشناس حقوق زنان بودند و زنان روزنامه‌نگار نیز به‌رغم همه‌ی محدودیت‌ها سعی در عمومی کردن پرونده‌های اعدام در مطبوعات داشتند. راه‌اندازی کمپین‌های مخالفت با اعدام در داخل و خارج از کشور و جلب توجه سازمان‌های حقوق بشری بین‌المللی، سازمان ملل و دولت‌های غربی به این مسئله از دیگر تلاش‌هایی بود که از سوی فعالان حقوق زنان در داخل و خارج از کشور سازمان‌دهی می‌شد.

یکی از نمونه‌های فعالیت سازمان‌یافته‌ی جمعی علیه اعدام، «کمپین قانون بی‌سنگسار» بود. این کمپین از سال ۱۳۸۵ به همت شماری از وکلا و فعالان حقوق زنان آغاز شد و بر نجات جان محکومان به سنگسار و لغو قانون سنگسار در ایران متمرکز شده بود. «کمپین قانون

بی‌سنگسار» با استفاده از ظرفیت فشارهای بین‌المللی موفق شد که شماری از محکومان به سنگسار را از خطر مرگ نجات دهد اما در نهایت موفق به حذف سنگسار از قانون نشد. با این حال، بر اثر این فشارها، از سال ۱۳۸۹ به بعد گزارش مستندی از اجرای سنگسار در ایران نداشته‌ایم.

مؤسسه‌ی «راهی» که در سال ۱۳۸۴ راه‌اندازی شد و «شبکه وکلای داوطلب» که از سال ۱۳۸۶ آغاز به کار کرد، هر چند به صورت مستقیم در راستای لغو اعدام و سنگسار تلاش نمی‌کردند اما با پیگیری حقوقی پرورنده‌ی بسیاری از زنان محکوم به اعدام و سنگسار توانستند علاوه بر نجات برخی از این زنان از مرگ، بحث اعدام و سنگسار را به رسانه‌ها و عرصه‌ی عمومی جامعه بکشانند. توقف سنگسار مکره ابراهیمی و همسرش جعفر کیانی در اردیبهشت ۱۳۸۶، یکی از نقاط درخشان همکاری فعالان حقوق زنان و رسانه‌ها در توقف اعدام بود. هر چند جعفر کیانی، دو هفته‌ی بعد به صورت مخفیانه سنگسار شد. علاوه بر فعالیت‌های سازمان یافته‌ی جنبش زنان، دو انجمن «حمایت از حقوق زندانیان» و «انجمن پاسداران حق حیات» که در اوایل دهه‌ی ۸۰ از سوی عمادالدین باقی راه‌اندازی شده بودند نیز برای توقف برخی احکام اعدام تلاش می‌کردند. «انجمن پاسداران حق حیات» تنها عضو ایرانی «ائتلاف جهانی علیه مجازات اعدام» است اما به نظر می‌رسد که فعالیت‌هایش بیشتر معطوف به توقف احکام قصاص بود و بیش از عمومی کردن این اعدام‌ها به دنبال مذاکره و جلب رضایت شاکیان بود. عمادالدین باقی، بر خلاف فعالان زن که با نگاهی سکولار با اعدام مخالفت می‌کردند، نگاهی درون‌دینی داشت و به دنبال یافتن راهکارهایی بود که نشان دهد در چارچوب شرع اسلام نیز می‌توان آمار اعدام را کاهش داد. به دو کتاب او درباره‌ی «امکان لغو مجازات اعدام

از شعار «اعدام باید گردد» تا هشتگ «اعدام نکنید»

در شریعت و قوانین ایران» و «ریشه‌ها و چاره‌های فرهنگی و فقهی اعدام کودکان زیر ۱۸ سال در ایران» اجازتی انتشار داده نشد و خودش به دلیل انتشار مقالاتی درباره‌ی اعدام و قصاص به حبس محکوم شد. در همان سال‌ها در شرایطی که امکان انتقاد یا حتی اظهارنظر درباره‌ی اعدام در مطبوعات وجود نداشت، رسانه‌های اینترنتی فعالان مستقل جنبش زنان به صراحت در مخالفت با اعدام می‌نوشتند و پرونده‌های زنان و کودکان محکوم به اعدام را پیگیری می‌کردند. وبلاگ‌ها که در آن زمان به عنوان رسانه‌ای جدید با اقبال گسترده مواجه بودند به تریبونی برای بلند کردن صدای مخالفت با اعدام تبدیل شدند.

بیانیه‌ی اعتراضی بیش از ۲۰۰ نفر از فعالان داخل ایران در اعتراض به اعدام شیرین علم‌هولی، زندانی سیاسی کرد که در سایت‌های فعالان حقوق زنان منتشر شد، یک نمونه از این اعتراض‌های صریح و علنی بود. امضاءکنندگان این بیانیه در خرداد ۱۳۸۹ مخالفت‌شان با اعدام را به صراحت اعلام کرده و نوشته بودند: «ما جمعی از زنان و مادران و فعالان حقوق زنان، ضمن ابراز همبستگی با مادران داغدار سرزمین‌مان به خصوص مادران همیشه داغدار کردستان، فریاد برمی‌آوریم که اعدام خود، عین خشونت است نه راه حل. برای جلوگیری از فاجعه‌های بعدی به اعدام پایان دهید.»

با سرکوب جنبش زنان در دوران ریاست جمهوری محمود احمدی‌نژاد، به‌ویژه پس از اعتراضات سال ۸۸، حرکت‌های سازمان یافته‌ای که در درون جنبش زنان برای مخالفت با اعدام و توقف آن شروع شده بود، کم‌رنگ شد.

اما سکوت در برابر «اعدام» دیگر شکسته شده بود. زنان و مردانی که در سال ۱۳۹۱ در بهشت زهرا بر مزار ریحانه جباری شعارهای «نه به اعدام»، «نه به قتل دولتی» و «اعدام بربریت است» سر می‌دادند و

این شعارها را روی پلاکاردهایشان نوشته بودند و ویدئوی آن را در فضای عمومی منتشر کردند، نمونه‌ای از کسانی بودند که می‌خواستند صدای مخالفت‌شان با اعدام شنیده شود. اغلب این صداها مخالفت با اعدام در فضای مجازی و در بین اقدشار محدودی از جامعه شنیده می‌شد و هنوز به بطن جامعه و کف خیابان نرسیده بود.

### کردستان

در کردستان اما مخالفت با اعدام فراتر از صفحه‌های مجازی رفته و یکی از نمونه‌های موفق مخالفت مردم با اعدام است. به گفته‌ی آرام فتحی، فعال مدنی در مریوان، این حرکت بیش از ۱۰ سال است که به صورت جمعی و خودجوش و بی‌آنکه سازمان‌دهی رسمی و مشخصی داشته باشد در کردستان شروع شده است. اما کسانی که این حرکت‌ها را شروع می‌کنند اغلب فعالان مدنی و کارگری یا هنرمندان هستند. هر بار وقتی فردی در آستانه‌ی اجرای حکم اعدام قرار می‌گیرد، در شهرهای کردنشین از مریوان، سنندج و سقز تا بوکان و ارومیه گروه‌هایی متشکل از فعالان مدنی و مردم عادی گردهم می‌آیند، برای تأمین دیه و جلب رضایت شاکیان تلاش می‌کنند، به حکم اعدام اعتراض می‌کنند، جلوی زندان می‌روند و به غیر از شهر خودشان حتی نسبت به اجرای اعدام در دیگر شهرهای منطقه هم واکنش نشان می‌دهند.

هر چند چنین حرکت‌های خودجوشی در سال‌های اخیر در دیگر نقاط ایران نیز دیده شده اما تفاوت حرکت‌های مخالف اعدام در کردستان در این است که منحصر به احکام قصاص نمانده و اعدام‌های سیاسی را نیز در بر گرفته است. در سال‌های اخیر بارها شهرهای کردنشین شاهد تحصن، اعتصاب و بستن مغازه‌ها در مخالفت با اجرای احکام اعدام،



از شعار «اعدام باید گردد» تا هشتگ «اعدام نکنید»

به‌ویژه اعدام‌های سیاسی، بوده‌اند. سال ۱۳۸۶ همین اعتراض‌های گسترده توانست حکم اعدام عدنان حسن‌پور و هیوا بوتیمار، دو زندانی سیاسی کرد، را متوقف کند. احکام اعدام آنها پس از چند سال لغو شد و هر دو پس از گذراندن دوران محکومیت آزاد شدند.

یکی از بزرگ‌ترین حرکت‌های ضداعدام، کمپینی بود که در مخالفت با اعدام رامین حسین‌پناهی، زندانی سیاسی کرد، به راه افتاد. در برخی شهرهای کردستان تحصن شد، مردم دسته دسته قبل از اجرای حکم به خانه‌ی پدر و مادر رامین حسین‌پناهی می‌رفتند، با آن‌ها عکس می‌گرفتند و مخالفت‌شان را با اعدام اعلام می‌کردند، دیوارنوشته‌هایی در اعتراض به اعدام او در شهرهای منطقه دیده می‌شد، طناب‌های دار را آتش می‌زدند و ویدئوهای آن را منتشر می‌کردند. هنگامی که شیرکو معارفی، از زندانیان سیاسی کرد، در معرض اجرای حکم اعدام بود تعدادی از مردم مریوان به خیابان آمدند و تظاهرات کردند. این اعتراض‌ها منحصر به کردستان باقی ماند و در خارج از فضای مجازی همراهی مردم سایر نقاط ایران را در پی نداشت. در نهایت شیرکو معارفی و رامین حسین‌پناهی اعدام و برخی از افراد فعال در این کمپین‌ها بازداشت شدند.

در اعدام‌های غیرسیاسی اما شانس به ثمر رسیدن تلاش‌های مخالفان اعدام بیشتر است و فعالان کرد توانسته‌اند مانع از اعدام بسیاری از مجرمان عادی شوند. آرام فتحی به مواردی اشاره می‌کند که خانواده‌ی مقتول پس از صرف‌نظر کردن از اعدام قاتل فرزندشان، خودشان هم به کمپین‌های مخالفت با اعدام پیوسته‌اند و شب‌های اعدام همراه بقیه‌ی مردم به مقابل زندان رفته‌اند.

فعالان کرد، علاوه بر توقف اجرای احکام اعدام به ضرورت لغو حکم اعدام هم توجه دارند و برای عادی نشدن اعدام و تبدیل اعدام به یک «مسئله» برای مردم تلاش می‌کنند.

### لگام، صریح‌ترین صدا علیه اعدام

صریح‌ترین صدایی که به صورت جمعی و سازمان‌یافته علیه «اعدام» بلند شده، راه‌اندازی کارزار «لغو گام به گام اعدام (لگام)» از سوی هشت چهره‌ی سرشناس هنری، اجتماعی و سیاسی داخل ایران است. این کارزار در سال ۱۳۹۲ از سوی سیمین بهبهانی، پروین فهیمی، بابک احمدی، محمد ملکی، محمد نوری‌زاد، فریبرز رئیس دانا، علیرضا جباری، اسماعیل مفتی‌زاده و جعفر پناهی راه‌اندازی شد و پس از مدتی نسرين ستوده و نرگس محمدی نیز به آن پیوستند. این کارزار در بیانیه‌ی اعلام موجودیتش راهکارهایی را برای «لغو تدریجی اعدام در ایران» پیشنهاد داد و گفت در گام اول تمرکزش را بر لغو اعدام کودکان زیر ۱۸ سال و زندانیان سیاسی و ممنوعیت اعدام در ملاءعام و سنگسار گذاشته است.

لگام در اولین گزارش سالانه‌اش اعلام کرد که در بیانیه‌های متعددی به روشنگری علیه اعدام پرداخته، با خانواده‌های محکومان به اعدامی که در شمار کنشگران سیاسی و عقیدتی بوده‌اند دیدار کرده، در تماس با خانواده‌ی مقتولان توانسته برخی از آنها را راضی به بخشش کند اما به دلیل مخالفت‌های رسمی و غیررسمی هنوز نتوانسته کار پژوهشی و فرهنگی برای روشنگری اساسی در پهنه‌ی کارزار برای حذف مجازات اعدام آغاز کند. در سال‌های بعد نیز این امکان برای عمومی کردن مخالفت با اعدام به لگام و دیگر فعالان مخالف اعدام داده نشد.

از شعار «اعدام باید گردد» تا هشتگ «اعدام نکنید»

در سال‌های اخیر دست‌کم هفت‌تن از فعالان مدنی به خاطر فعالیت‌هایشان در مخالفت به اعدام بازداشت، متهم و محکوم شده‌اند.

نرگس محمدی، نائب رئیس کانون مدافعان حقوق بشر، به دلیل مشارکت در کارزار لگام و شرکت در تجمعات مسالمت‌آمیز مقابل زندان برای حمایت از خانواده‌های زندانیان محکوم به اعدام به ۱۰ سال حبس محکوم شد. یکی از اتهامات نسرین ستوده، وکیل دادگستری، نیز عضویت در لگام بود. بخشی از محکومیت ۱۳ ساله‌ی عبدالفتاح سلطانی، وکیل دادگستری و از بنیان‌گذاران مرکز مدافعان حقوق بشر، به دلیل فعالیت‌های او علیه مجازات اعدام بود. طی محاکمه‌ی او فعالیت‌هایی همچون «مشارکت در پروژه‌ی پایان دادن به مجازات اعدام برای افراد زیر سن قانونی» و «سخنرانی‌های او علیه مجازات اعدام به عنوان یک عمل خشونت‌آمیز» به عنوان «تبلیغات ضد اسلامی» و «جنگ روان‌شناختی علیه سیستم» توصیف شده‌اند.

آتنا دائمی و امید علی‌شناس نیز به دلیل مخالفت مسالمت‌آمیز با مجازات اعدام هر یک به هفت سال زندان محکوم شده‌اند. این مخالفت شامل انتقاد از کارنامه‌ی اعدام مقامات در فضای اینترنت، توزیع جزوه علیه مجازات اعدام و شرکت در گردهمایی‌هایی در بیرون زندان در همبستگی با خانواده‌های محکوم‌شدگان به اعدام بوده است. گلرخ ابراهیمی به جرم نگارش داستانی منتشر نشده درباره‌ی سنگسار به شش سال حبس محکوم شد. فریده‌ی مرادخانی، از کنشگران لگام، نیز در سال ۱۳۹۵ به خاطر فعالیت‌های مدنی، از جمله در کارزار لگام، بازداشت شد.

علاوه بر حکومت و طرفداران اعدام، برخی از نیروهای اپوزیسیون در خارج از ایران نیز از مخالفان لگام هستند و آن را به دلیل آنکه اعلام

کرده در پی لغو «گام به گام» اعدام است، اقدامی در راستای «امید بستن به اصلاحات و حکومت» می‌دانند.

فرج سرکوهی، نویسنده و روزنامه‌نگار یکی از این مخالفان است که در صفحه‌ی توئیترش نوشته است: «لغو گام به گام اعدام به جای «لغو مجازات اعدام» یعنی تقلیل یک شعار انسانی مؤثر در ارتقاء شعور جمعی ما، به شعاری ضعیف و آلوده به تبعیض بین انسان‌ها.»

از دیدگاه او، لغو گام به گام اعدام در جمهوری اعدام در همان حد غیرعملی و ناممکن است که لغو کامل آن. اما آنچه در سال‌های اخیر شاهد آن بودیم، نشان می‌دهد که هر چند هنوز تلاش‌ها برای لغو اعدام در ایران منجر به حذف کامل اعدام از قانون یا توقف اجرای احکام اعدام نینجامیده اما موفقیت‌هایی نیز به دست آمده است.

### «اعدام چرا؟»، صدای شنیده نشده‌ی خانواده‌ی اعدامی‌ها

تغییر قانون مربوط به جرائم مواد مخدر یکی از موفقیت‌های مهم در این زمینه است. از سال ۱۳۹۶ قانون مربوط به اعدام این دسته از متهمان تغییر کرد و در نتیجه‌ی آن تعداد اعدام‌ها ناگهان کاهش ۵۰ درصدی داشت. با تغییر قانون مواد مخدر شمار زیادی از محکومان به اعدام از پایه‌ی چوبه‌ی دار نجات پیدا کردند و در آینده نیز افرادی به این دلیل محکوم به مرگ نخواهند شد. به گزارش سازمان حقوق بشر ایران، طی هشت سال پیش از تغییر این قانون دست کم ۳۱۲۴ تن به علت جرائم مرتبط با مواد مخدر در ایران اعدام شده بودند. در دو سال گذشته این آمار از متوسط دست کم ۳۹۰ اعدام در سال به کمتر از ۳۰ اعدام در سال رسیده است.

این تغییر اما بیش از آنکه نتیجه‌ی اعتراض‌های داخلی باشد، متأثر از فشارهای بین‌المللی بود، فشاری که سازمان‌های حقوق بشری بین‌المللی

از شعار «اعدام باید گردد» تا هشتگ «اعدام نکنید»

و ایرانی در خارج از کشور یکی از عوامل اساسی آن بوده‌اند. در داخل کشور هنوز، اغلب مخالفان اعدام، فقط مخالف اعدام کسانی هستند که آنها را «بی‌گناه» یا «قربانی فقر و ستم و شرایط نابرابر» می‌دانند. شاید به همین علت است که حرکت‌های اعتراضی خانواده‌های محکومان به اعدام به خاطر جرائم مواد مخدر که می‌توانست بهانه‌ی خوبی برای سخن گفتن علیه اعدام باشد، هیچ‌گاه با اقبال و همراهی مردم و رسانه‌ها روبه‌رو نشد.

این حرکت‌ها که از سال ۱۳۹۲ شروع شد تا سال ۱۳۹۶ ادامه داشت اما حتی خبر آن هم به ندرت و به اختصار منتشر می‌شد. در سال ۱۳۹۲ خانواده‌های محکومان به اعدام به خاطر جرائم مربوط به مواد مخدر بارها در برابر مجلس تجمع کردند. در یکی از این تجمع‌ها که سوم آذر ماه ۱۳۹۲ برگزار شد، حدود ۳۰ نفر از مادران، همسران و فرزندان این محکومان با پلاکاردهایی در دست خواهان لغو حکم اعدام و تخفیف مجازات عزیزان‌شان بودند.

چند روز بعد در ۵ آذر ۱۳۹۲ خانواده‌های این محکومان اعدام دوباره جلوی مجلس تجمع کردند. تنها عکسی که از این تجمع منتشر شده کمتر از ۲۰ زن را با پلاکاردهای «اعدام چرا؟» نشان می‌دهد. زنانی که تمامی آنها سیاه پوشیده‌اند و برخی کفن بر تن کرده‌اند.

این اعتراض‌ها طی سال‌های ۱۳۹۵ تا ۱۳۹۶ بیشتر شد. ۴۰۰ تن از این خانواده‌ها با ارسال نامه‌ای به نمایندگان مجلس خواهان جلوگیری و لغو این اعدام‌ها شدند. خانواده‌ی محکومان به اعدام در بهمن و اسفند ۱۳۹۵ و ۲۰ فروردین ۱۳۹۶ در مقابل مجلس تجمع کردند. زنان و مردانی که از شهرهای دور به تهران آمده بودند روی پلاکاردهایی که در دست داشتند نوشته بودند: «اعدام مساوی فروپاشی خانواده»، «جمهوری اسلامی مساوی رأفت اسلامی؛ پس عاجزانه طلب بخشش داریم».

### کودکان همچنان اعدام می‌شوند، اما کمتر

از دهه‌ی ۸۰، کمی پس از شروع کمپین‌های مردمی برای نجات جان زنان محکوم به اعدام، تلاش‌ها برای جلوگیری از اعدام کودکان نیز آغاز شد. این تلاش‌ها هنوز منجر به تغییری اساسی در قانون برای ممانعت از اعدام کودک مجرمان نشده است اما توانسته آمار اعدام کودکان را کاهش دهد. در حالی که طی سه سال ۲۰۰۵ تا ۲۰۰۸ دست کم ۸۵ کودک در ایران اعدام شدند، در بازه‌ی زمانی یازده ساله بین ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۹ آمار اعدام کودکان به دست کم ۶۶ مورد رسید.

تلاش‌های وکلایی همچون نسرين ستوده در دفاع از کودکان محکوم به مرگ و رسانه‌ای کردن این پرونده‌ها در سطح داخلی و بین‌المللی و همچنین تلاش‌های سازمان‌های حقوق بشری همچون عفو بین‌الملل از جمله عوامل مؤثر در کاهش اعدام کودکان بوده است.

ایران از جمله معدود کشورهای جهان است که اعدام کودکان در آن لغو نشده است. پس از اعدام‌های انقلابی سال‌های دهه‌ی شصت کمتر گزارشی از اعدام کودکان زیر ۱۸ سال منتشر شده است. افرادی که زیر ۱۸ سالگی مرتکب جرم مستوجب اعدام شوند تا ۱۸ سالگی در زندان می‌مانند و پس از آن اعدام می‌شوند. این اعدام‌ها همچنان در تعارض با موازین حقوقی بین‌المللی قرار دارد و در سال‌های اخیر مخالفت‌های بسیاری را در داخل ایران به دنبال داشته است.

از آنجا که با تغییر قانون مجازات اسلامی، کودکان فقط به دلیل ارتکاب قتل به اعدام محکوم می‌شوند، بیشتر تلاش‌ها برای توقف اعدام کودکان متمرکز بر جلب رضایت خانوادگی مقتول و تأمین دیه‌ی درخواستی آنهاست. به چالش کشیدن رویه‌ی دادرسی و ایرادات حقوقی این پرونده‌ها نیز راهکار دیگری است که اغلب از سوی وکلای

از شعار «اعدام باید گردد» تا هشتگ «اعدام نکنید»

حقوق بشری در پیش گرفته می‌شود. اما در نهایت این کودکان محکوم به قصاص هستند و مخالفت مستقیم و علنی با اصل قصاص همچنان جزو خط قرمزهای نظام است.

یکی از معروف‌ترین پرونده‌های اعدام کودکان، پرونده‌ی بهنود شجاعی بود. جوانی که در ۱۷ سالگی مرتکب قتل شده بود و شب اعدامش یکی از شلوغ‌ترین شب‌های اوین بود. حدود ۲۰۰ تن به امید توقف حکم اعدام او در پشت درهای اوین جمع شده بودند و در میان آنها از هنرمندان و فعالان سرشناس اجتماعی تا مادران ندا آقا سلطان و سهراب اعرایی، دو تن از کشته‌شدگان اعتراضات سال ۱۳۸۸، دیده می‌شدند. به گزارش کسانی که آن شب پشت دیوار اوین بودند، برادر احسان، پسری که به دست بهنود کشته شده بود، عکس سینه‌ی چاقو خورده‌ی برادرش را نشان جمعیت داد و گفت: « به این عکس نگاه کنید. ما بهنود را نمی‌بخشیم.»

در فقدان ساز و کار قانونی و خواست و اراده‌ی مقامات قضایی برای کاهش اعدام‌ها، تمام اختیار مرگ و زندگی محکومان به اعدام در دست خانواده‌ی مقتول است و این بار خانواده‌ی داغداری که پسرشان را از دست داده بودند، به جای بخشش انتقام را انتخاب کردند. راه سومی که اجرای عدالت باشد پیش روی آنها نبود.

اعدام بهنود اما بسیاری از چهره‌های مشهور فرهنگی و اجتماعی و هنری را به عرصه‌ی تلاش برای کاهش اعدام کودکان کشاند، تلاشی که فقط می‌تواند با جلب رضایت خانواده‌ی مقتولان و تأمین دیه یا حتی مبالغی بیشتر از دیه، به سرانجام برسد.

هر چند تلاش برای بخشش و صرف‌نظر از قصاص در بسیاری از موارد نتیجه داده و منجر به نجات محکومین به اعدام شده اما در این شیوه به جای حل ریشه‌ای مسئله‌ی اعدام، مجازات مرگ امری خصوصی

تلقی شده و بار بخشش بر دوش خانواده‌ی مقتول گذاشته می‌شود، خانواده‌ای که عزیزش به قتل رسیده و انتظار اجرای عدالت و مجازات قاتل را دارد. این در حالی است که در صورت صرف‌نظر کردن از اعدام، قاتل با گذراندن حبسی بین سه تا ۱۰ سال، که در اغلب مواقع می‌تواند نصف هم شود، آزاد خواهد شد. مجازاتی که برای قتل یک انسان دیگر عادلانه و کافی نیست.

### بخشش به جای اعدام، مردم جلوتر از قانون

با همه‌ی اینها، این بخشش تنها راهی است که در شرایط فعلی و با خلأ قانونی موجود می‌تواند مانع از اعدام شود. راهکاری که در اثر فرهنگ‌سازی و گفت‌وگوهای مداوم اجتماعی فعالان مخالف اعدام به نتیجه رسیده و در سال‌های اخیر صحنه‌های درخشانی را در خاطره‌ی جمعی ایرانیان حک کرده است.

یکی از معروف‌ترین آنها، سال ۱۳۹۲ در شهرستان نور مازنداران بود. چهار هزار نفری که پای چوبه‌ی دار جمع شده بودند، یک‌صد از سامره علی‌نژاد، مادر عبدالله حسین‌زاده که فرزندش در یک نزاع خیابانی به قتل رسیده بود، خواستند که قاتل فرزندش را ببخشند. اولین واکنش او این بود که «نمی‌توانم» اما بعد به پای چوبه‌ی دار رفت و به جای کشیدن چارپایه از زیر پای قاتل پسرش، سیلی به گوش او زد و وی را بخشید. مردمی که شاهد این صحنه بودند، پس از برجیده شدن چوبه‌ی دار همدیگر را در آغوش گرفتند و بوسیدند و جوانان شهر در حرکتی نمادین چاقوهای‌شان را در خاک فرو کردند که یعنی دیگر با هم نزاع نخواهیم کرد.

چند سال بعد، در روانسر کرمانشاه مردمی که می‌خواستند مانع از یک اعدام به دلیل ارتکاب قتل شوند، در تجمع‌های چند هزار نفری به



از شعار «اعدام باید گردد» تا هشتگ «اعدام نکنید»

همراه کسبه، بازاریان، اعضای شورای شهر، فعالان مدنی و شخصیت‌های مذهبی و فرهنگی شهر بارها بر سر مزار مقتول و مقابل خانه‌ی خانواده‌اش رفتند و در نهایت خانواده‌ی امید مرادی در تیر ۱۳۹۷ با بخشیدن قاتل پسرشان مانع اعدام او شدند.

در سقز هم وقتی که در ۱۱ آبان ۱۳۹۸ اعلام شد مرد جوانی که ۱۴ سال پیش در سن ۲۰ سالگی طی یک نزاع مرتکب قتل شده بود به دار آویخته خواهد شد، سقزی‌ها به جای تماشای اعدام راهی خانه‌ی خانواده‌ی محمد عزیززاده شدند و از آنها خواستند که از قصاص قاتل پسرشان بگذرند. این بار هم قاتل بخشیده شد.

علاوه بر این، حرکت‌های خودجوش مردمی، «جمعیت امام علی»، انجمن خیریه‌ای که از سال ۱۳۷۸ از سوی شماری از دانشجویان تشکیل شد، نیز برای راضی کردن خانواده‌ی مقتولان به بخشش و صرف‌نظر کردن از قصاص تلاش می‌کند. این انجمن خیریه همچون بسیاری از دیگر افراد و گروه‌های فعال در زمینه‌ی کاهش اعدام‌ها، در رابطه با سایر اعدام‌های سیاسی و غیرسیاسی موضع نمی‌گیرد.

جمعیت امام علی همچنین در طرحی با نام «در بخشش سهیم می‌شوم» که از سال ۱۳۸۵ شروع شده، بر نجات جان افرادی که زیر ۱۸ سالگی مرتکب قتل شده‌اند تمرکز کرده و توانسته با جلب رضایت خانواده‌ها یا تأمین دیه‌ی درخواستی از طرف آنها جان‌ده‌ها جوانی را که اغلب طی نزاع‌های کودکانه مرتکب قتل شده بودند نجات دهد.

با این حال، حتی چنین اقداماتی هم تاب آورده نمی‌شود. در سال ۱۳۸۷ عزت‌الله انتظامی، پرویز پرستویی و کیومرث پوراحمد به دلیل فعالیت‌های خود برای جمع‌آوری دیه و گرفتن رضایت یک کودک محکوم به اعدام احضار و بازجویی شدند. چند تن از مدیران جمعیت امام علی نیز در ماه‌های اخیر بازداشت شدند.

در نتیجه‌ی همه‌ی این تلاش‌ها، در سه سال گذشته آمار خانوادگی قربانیانی که با بخشش یا گرفتن دیه از قصاص صرف‌نظر کرده‌اند، بیشتر از خانواده‌هایی بوده که خواهان قصاص و اجرای حکم اعدام شده‌اند. سازمان حقوق بشر ایران در آخرین گزارشش از آمار اعدام در ایران آورده است که در پنج سال گذشته ۱۳۶۱ خانواده بخشش را به جای اعدام انتخاب کرده‌اند.

### اعدام نوید افکاری، خیزش ایرانیان در نه گفتن به اعدام

در ادامه‌ی این تلاش‌ها بود که تیرماه امسال، خبر تأیید حکم اعدام امیرحسین مرادی، سعید تمجیدی و محمد رجبی، سه تن از بازداشت‌شدگان اعتراضات آبان ۹۸، صدای «اعدام نکنید» را در جامعه‌ی مجازی ایران بلند کرد. هشتگ #اعدام\_نکنید با دو میلیون بار تکرار به تازگی در توییتر تبدیل شد و بسیاری از چهره‌های سرشناس نسبت به این اعدام‌ها موضع گرفتند. این اعلام موضع اگرچه در شبکه‌های اجتماعی اینترنتی ابراز می‌شد اما توانست با طرح این مسئله در افکار عمومی داخلی و بین‌المللی مانع اعدام این سه جوان شود.

مدت کوتاهی بعد از آن بود که با انتشار خبر احتمال اعدام نوید افکاری، یکی از معترضان مرداد ۹۷ در شیراز، چند شبانه‌روز پیاپی، هشتگ #اعدام\_نکنید بلندترین صدا در شبکه‌های اجتماعی اینترنتی فارسی‌زبان بود. این بار اعتراض به کاربران شبکه‌های اجتماعی محدود نماند و بسیاری از تشکل‌های صنفی و کارگری نیز به آن پیوستند. اعتراض‌ها نیز از اعتراض به یک حکم اعدام به سمت اعتراض به اصل اعدام رفت. هم‌زمان با اعتراض به حکم اعدام نوید افکاری، نام بسیاری دیگر از

از شعار «اعدام باید گردد» تا هشتگ «اعدام نکنید»

کسانی که در چهار دهه‌ی گذشته اعدام شده بودند بر زبان افتاد و دربارهی چرایی مخالفت با اصل اعدام مطالب فراوانی نوشته شد. هر چند این اعتراضات گسترده مانع از اجرای حکم اعدام نوید نشد اما برای اولین بار، مسئله‌ی مخالفت با اعدام را به صورت فراگیر و گسترده در بین اقبشار مختلف جامعه مطرح کرد. مخالفتی که گرچه لازمه‌ی لغو اعدام نیست و نباید باشد اما شاید بتواند با فشار بر حکومت راهی برای توقف و لغو اعدام در ایران باز کند.



## پیچیدگی‌های مخالفت یا موافقت با اعدام در ایران رضا پیامی

پدری دختر ۱۴ ساله‌اش را با داس سر می‌برد و در دادگاه به ۹ سال زندان محکوم می‌شود، جرمی که مجازات آن در ایران اعدام است اما فقه اسلامی و قانون ایران برای پدری که فرزندش را به قتل می‌رساند استثناء قائل می‌شود. این خبر آه از نهاد خیلی‌ها برمی‌آورد، حتی کسانی که مخالف سرسخت اعدام هستند.

در بین دوستان‌ام که اعدام را مساوی با قتل می‌دانند، با آن مخالف‌اند، و معتقدند که هیچ حکومتی حق سلب حیات از شهروندان را ندارد، هستند کسانی که مجازات پدر رومینا اشرفی را بسیار سبک و ظالمانه و تداوم ظلم به زنان می‌دانند.

در مواجهه با این خبر، تا جایی که می‌توان دید و بررسی کرد، مسئله‌ی مخالفان مجازات اعدام این نیست که چرا پدر به اعدام محکوم نشده و خانواده امکان درخواست حکم قصاص را ندارد بلکه این است که چرا

قانون مجازات در ایران که بر پایه‌ی فقه اسلامی نوشته شده برای پدران فرزندکش امتیاز ویژه‌ای قائل می‌شود.

مسئله بیش از هر چیز تبعیض در تعیین مجازات است که بی‌عدالتی مضاعفی را در خود نهفته دارد. پدری که ولی دم و مالک بی‌چون و چرای فرزند خود به حساب می‌آید، می‌تواند جان او را بگیرد و از حمایت قانون بهره برد و این پشتیبانی قانون در تعیین مجازات برای او مستتر است. پدری که فرزند خود را به قتل برساند مشمول قصاص نخواهد شد چون طبق فقه اسلامی با هر انگیزه و به هر وسیله‌ای که دست به کشتن فرزند بزند، قتل او غیر عمد تلقی شده و مشمول دیه و تعزیر خواهد شد و میزان این تعزیر بین سه تا ده سال زندان است. هدف «بازدارندگی» که مسئولان قضائی از آن به عنوان مهم‌ترین هدف وجود مجازات اعدام یاد می‌کنند اینجا به کل نادیده گرفته می‌شود و میزان محکومیت در حد جرایم سبک پایین می‌آید. بنابراین، مسئله مطالبه‌ی اعدام پدران فرزندکش نیست بلکه بی‌تناسب بودن جرم و مجازاتی است که در آن، قتل یک انسان به دست پدرش از منظر قانون کم‌اهمیت تلقی می‌شود.

مسئله جایی بغرنج‌تر می‌شود که می‌فهمیم پدری بین قتل دخترش و مردی که با او رابطه داشته، تصمیم به کشتن دخترش می‌گیرد چون تحقیق کرده و فهمیده که اگر مرد را بکشد، خانواده‌ی او می‌توانند تقاضای قصاص کنند اما قانون برای کشتن دخترش تخفیف قائل می‌شود. و اینجاست که قتل‌هایی که در ایران به «قتل‌های ناموسی» مشهور شده به خاطر امتیاز ویژه‌ی قانون برای پدران حالتی غیرانسانی‌تر و سبعانه‌تر به خود می‌گیرد. انگار پدران از حق کشتن فرزندان برخوردارند. در حالی که قانون به مادران چنین نگاهی ندارد و حق و امتیاز چندانی برای آنها در قبال فرزندان در نظر نمی‌گیرد.

موارد دیگری هم اتفاق افتاده که در آن سیستمی که به راحتی حکم اعدام صادر می‌کند برای برخی مجرمان تخفیف قائل شده و از پذیرش اصل وقوع جرم طفره می‌رود. مثلاً در مورد تجاوز جنسی چنین است و قانون قائل به وجود تنوع درین باره نیست. قانون صراحتاً تجاوز جنسی‌ای را که در آن دخول به عنف اتفاق افتاده باشد جرم می‌داند و اتهاماتی مثل تعرض، آزار جنسی و کلامی، آزار و تجاوز جنسی همسر به همسر و دیگر موارد گوناگون را چندان به رسمیت نمی‌شناسد و مجازات قابل اتکایی برای آنها در نظر نمی‌گیرد. مجازات تجاوز جنسی در صورت اثبات، اعدام و در غیر این صورت تهرئه است. یا حق حیات از مجرم سلب می‌شود یا او از منظر قانون بی‌گناه تشخیص داده شده و بی‌درنگ به آغوش جامعه باز می‌گردد. در قانون مجازات اسلامی درجه‌های متفاوتی برای این جرم وجود ندارد و آنچه می‌بینیم این است که قربانیان آزار جنسی از گزارش آن به پلیس و دستگاه قضائی سرباز می‌زنند یا در صورت شکایت، مورد شماتت قرار می‌گیرند که با همدستی نظام قضائی حق حیات را از یک انسان سلب کرده‌اند. مجازاتی که برای این جرم در نظر گرفته شده آنقدر سهمگین است که قربانیان برای تعرضی که بر بدن آنها اتفاق افتاده تخفیف قائل می‌شوند تا مجبور نباشند دست به شکایتی بزنند که در صورت موفقیت در دادگاه نتیجه‌ی آن کشته شدن کسی است. و قضاتی نیز هستند که جرم را خفیف می‌شمارند تا مجبور نشوند برای مجرم مجازات اعدام صادر کنند و به آمار سالانه‌ی اعدام در ایران بیفزایند. بنا به چنین دلایلی شرایط اثبات تجاوز جنسی در دادگاه آنقدر پیچیده است که بسیاری از پرونده‌های شکایت به جایی نمی‌رسد و قربانی داغ‌دارتر از پیش، با آزاری که به او رسیده تنها می‌ماند. در اینجا هم مسئله این نیست که چرا دادگاه از پذیرش شکایت طفره می‌رود و حکم اعدام صادر نمی‌کند بلکه مسئله فقدان سازوکار بررسی

دقیق و بی‌عدالتی مستتر در این عدم پذیرش است. مسئله نگاه مطلق است که یا به سلب حق حیات می‌انجامد یا به مجرم آنقدر تخفیف می‌دهد که گویی بین او و یک انسان بی‌گناه تفاوتی نیست.

وقتی موج افشاگری‌های جنسی در شبکه‌های اجتماعی به راه افتاد حرف‌های آزاردیدگانی را می‌خواندم که می‌گفتند نمی‌توانند بگویند که مورد تجاوز قرار گرفته‌اند چون احساس می‌کنند که این جمله در حد و اندازه‌ی این تجربه نیست. می‌خواندم که «آزاردیدگان جنسی بیش از آن که به دنبال انتقام باشند، به دنبال افشای تجاوز و فهمیده شدن تجربه‌ی تلخشان توسط جامعه و ناظران هستند.»

با این حال، آدم‌های زیادی را دیده‌ام که چون از عدالت جاری در دستگاه قضائی زخم خورده‌اند یا ناامید شده‌اند، هر چند به طور کلی مخالف مجازات اعدام هستند اما نسبت به صدور بعضی از احکام اعدام واکنشی نشان نمی‌دهند، اعدام کسانی که آنان را نماینده‌ی انسان‌هایی می‌دانند که همواره آزادانه در پناه قانون به جرم و ظلم ادامه داده‌اند بی‌آنکه مجبور باشند تاوانی هرچند کوچک بپردازند.

گاهی زخم خوردن مداوم از بی‌عدالتی نمی‌گذارد که بی‌طرفانه در مقام قضاوت بنشینید و برای مجرمان جرایم سنگین، حقوقی را قائل شوید که همواره در دستگاه قضائی از شما سلب شده است. با موارد فراوانی برخورد کرده‌ام که در آن آزاردیدگان پس از مواجهه با عدالتخانه‌ای که برای احقاق حق دست به دامانش شده‌اند رنج بیشتری را تحمل کرده‌اند، رنجی حتی بیش از آزاری که دیده بودند، چون دیده‌اند که نمی‌توان به این عدالتخانه دلگرم بود.

مطالبه‌ی عدالت از دستگاه قضائی ایران در سال‌های اخیر حداقل در شبکه‌های اجتماعی به خواسته‌ای عمومی تبدیل شده که به کارزارهای پرشمار اما کوتاه‌مدت و طوفان‌های توییتری‌ای شکل داده است که هم



عدالتخانه طلب می‌کنند و هم خواستار لغو مجازات اعدام می‌شوند. در این میان وقت‌هایی هم هست که اعتراض‌ها به کج‌فهمی می‌انجامد و کسانی خواسته‌ی لغو مجازات اعدام را با بی‌گناه دانستن مجرم یکی می‌گیرند.

مخالفت یا موافقت با مجازات اعدام بحثی جهانی است. طبق آمار عفو بین‌الملل ۱۰۶ کشور مجازات اعدام ندارند، در ۵۶ کشور مجازات اعدام قانونی است، در ۲۹ کشور مجازات اعدام در قانون وجود دارد اما بیش از یک دهه است که اجرا نشده و در هفت کشور هم اعدام فقط در شرایط خاصی مثل دوران جنگ و برای جرایم استثنائی مجاز است. آنچه بحث بر سر موافقت یا مخالفت با این مجازات را تبدیل به بحثی جهانی می‌کند وجود کشوری مثل آمریکا در فهرست اعدام‌کنندگان است. کشوری متریقی که در برخی ایالت‌ها هنوز از این روش برای مجازات استفاده می‌کند. شاید اگر آمریکا در زمره‌ی این کشورها نبود بحث و تحقیق و ارائه‌ی آمار درباره‌ی بازدارنده بودن یا نبودن این مجازات و اثرات دیگر آن به این وسعت وجود نداشت و این مجازاتی مختص کشورهای کمتر توسعه‌یافته تلقی می‌شد. اما در این فهرست هم آمریکا وجود دارد هم چین و هم کشورهای مثل ژاپن و سنگاپور.

لغو مجازات اعدام خواسته‌ای جهانی است. حتی روزی در تقویم (۱۰ اکتبر) برای آن در نظر گرفته شده و امسال در این روز پاپ فرانسیس رهبر کاتولیک‌های جهان همه‌ی مسیحیان و افراد با حسن‌نیت را فراخواند تا در برابر این مجازات ایستادگی کنند.

بهتر است که یک‌بار دیگر دلایل مخالفان اعدام را مرور کنیم و بدانیم که برخی از این دلایل اعتبار خود را از تحقیقات و آمار می‌گیرند. یکی از مهم‌ترین دلایل مخالفان این است که حق حیات را از هیچ‌کس حتی

مجرم‌ترین مجرمان نباید سلب کرد. حق حیات آنقدر اساسی است که حتی سنگدل‌ترین قاتل‌ها هم باید از آن برخوردار باشند. عملکرد و رفتار کسی در زندگی حتی اگر به قیمت سلب حق حیات دیگری باشد، دلیل قانع‌کننده‌ای برای اعدام نیست و موافقت با اعدام، موافقت با تداوم چرخه‌ی کشتار است. کشتار از جانب هر که باشد بد و ناپذیرفتنی است و زمینه یا انگیزه‌ی قتل نمی‌تواند نفس عمل را به عملی خوب تبدیل کند. کشتن بد است، چه کشتن یک قاتل و چه کشتن انسانی بی‌گناه.

دلیل دیگر مخالفان اعدام این است که دستگاه‌های قضائی خطاپذیرند و اعدام مجازاتی برگشت‌ناپذیر است. با لغو مجازات اعدام باید خطر بازگشت‌ناپذیریِ خطاها را کاهش داد. آنها این بهانه را هم رد می‌کنند که وجود مجازات اعدام باعث کاهش وقوع جرم می‌شود. آمار جرایم در برخی کشورها نشان می‌دهد که بازدارندگی مجازات اعدام آن‌قدر ناچیز است که نمودی در آمار ندارد و خوش‌خیالی است اگر گمان کنیم که درس عبرتی به مجرمان بالقوه خواهد داد.

دلایل مخالفت با اعدام به همین‌ها ختم نمی‌شود اما این دلایل خلاصه‌ای از مهم‌ترین‌هاست. در ایران این مجازات ابعاد پیچیده‌تری به خود گرفته است. وجود حکم قصاص که «حیات» یا «نیستی» کسی را به خواسته‌ی شاکیان یک پرونده‌ی قتل پیوند می‌دهد یکی از پیچیدگی‌های اعدام در ایران است. مجازاتی که برخلاف آنچه مقام‌های قضائی ایران می‌گویند کارکردی نه تسکین‌بخش بلکه انتقام‌جویانه دارد. عضوی از یک خانواده به قتل می‌رسد و اعضای آن خانواده می‌توانند به قتل رسیدن قاتل را زیر لوای قانون مطالبه کنند. قتل در برابر قتل و مطالبه‌ی قتل از طرف کسی که داغ عزیزی دیده. مردم در تقابل با مردم قرار می‌گیرند و آنچه کمابیش دیده‌ایم این است که خانواده‌ی مقتول

عموماً پس از درخواست قصاص و اجرای حکم هم از فشارها خلاصی ندارند زیرا در قتل تسکینی نیست و فشار اجتماعی بر کسی که «بخشش» ندارد مضاعف است.

از سوی دیگر، اعدام نوید افکاری چنین مجازاتی را وارد ابعاد پیچیده‌ی دیگری کرد. برخی قرائن نشان می‌داد که او نه اعدام بلکه زیر شکنجه کشته شده و عاملان یک قتل غیرقانونی را با قتلی قانونی به نام اعدام پوشانده‌اند. قتل قانونی برای عاملان، مصونیت قضائی به دنبال داشت و این نشان از یکه‌تازی نظامی دارد که در آن قتل شهروندان پوششی قانونی به خود می‌گیرد. و همچنین نشان از این دارد که وقتی شهروندان از اعدام حمایت کنند می‌توانند قدرتی مهارنشدنی به مجری آن ببخشند.

چنین است که در ایران بسیاری نمی‌توانند با قلبی مطمئن از دیدگاه خود نسبت به اعدام دفاع کنند. به نظر می‌رسد که خواسته‌ی لغو اعدام در شرایط فعلی خواسته‌ای به اصطلاح جهان اولی است. در شرایطی که متهمان و شاکیان از حقوق انسانی در نظام قضائی برخوردار نیستند، وکلا مصونیت قضائی ندارند، دادگاه‌ها پشت درهای بسته و بدون بررسی ادله برگزار می‌شوند و متهمان حتی به پرونده‌ی خود دسترسی ندارند و در مواقع بسیاری جرم با میزان مجازات تناسبی ندارد، هم‌زمان با خواسته‌ی لغو اعدام باید مطالبه‌ی عدالتخانه را فریاد زد. چنین مطالبه‌ای نباید مصداقی و وابسته به جریان روز و خبرهای داغ باشد بلکه باید کوشید تا همیشگی و همگانی شود.

